

۱	مفتاح التمدن في سياسة المدن - جلد اول
۳	یادداشت مؤلف
۶	پرسش نخستین در تاریخ باستانی ایران
۱۶	پرسش دومین در ضرورت دستیابی ایران به تمدن جدید
۲۲	پرسش سومین در نظر فرنگیان درباره شرایط امروزه ایران و تشکیل مجلس
۲۷	آغاز نقطه اصلاحات
	مقدمه در ثبوت حق مداخله افراد هر ملتی در خیر و شر وطن خویش در این که چه هیئت
۳۸	و جماعتی را توان ملت گفت
۴۵	دوام ملت
۴۷	ملت جماعات متخالفه نیست

۴۸	ملت غیر از نظام سلطنتی است
۵۱	مبدأ ملت و شیخوخیت
۵۳	دولت و خاندان
۵۴	آیا ملت از اتحاد به زبان برمی خیزند یا نه؟
۵۵	منشأ اتحاد ملتی مذهب است
۵۶	خاک و ملت
۵۷	از خواب غفلت بیدار شدن باعث تجدید رشته اتحاد ملتی است
۵۸	وطن خواهی از فضایل انسانیت است
۶۰	دولت و ریاست آن
۶۴	قانون اتفاق ملتی نظر به وضع مزدکیانه آن
۶۶	درستی و نادرستی نظام مزدکی
۷۰	حق طبیعی و سیاسی رعایای پادشاه و افراد هر ملت
۷۷	حقوق سیاسی (اعطای قانون اساسی و مشروعیت مجلس ملی)
۸۰	وظایف ملزومی دولت و حقوق آن
۹۱	شماره ای از آنچه حدود دولت علیه شمرده می شود
۱۰۰	اصلاحات فعلی مملکتی
۱۱۸	انتخاب وکلای ملی و حق رأی عامه
۱۲۵	مفتاح التمدن فی سیاسیة الممدن - جلد دوم
۱۹۹	مفتاح التمدن فی سیاسیة الممدن - جلد سوم
۲۰۱	لوازم اساسی مشروطه اسلامیة امروزه ایران
۲۱۹	مفتاح التمدن فی سیاسیة الممدن - جلد چهارم
۲۲۱	میزان مداخله دولت در حدود آزادی ملت
۲۵۷	خاک ملی
۲۹۸	زحمت و زمین
۳۱۷	تحمیلات عمومی
۳۲۲	مراسلات و مرادوات - مخابرات و اسباب آنها

۳۲۸	حفظ صحت عمومی
۳۳۲	قدرت و نفوذ شرکت‌های تجاری
۳۳۸	مداخله ایجابی
۳۴۹	معارف

یادداشت مؤلف

دانشمندان مقتضی فهم فلسفه‌شناس بر مضامین این کتابچه که درهم و برهم است، انصاف داده خورده نخواهند گرفت. چه، در عصری که آغاز به تحریر آن شده، کافه ملت ایران به خواب خمودی اندر بوده‌اند و پس از آن‌که، مشروطیت به ملت ایران به طور شبیخون وارد شد نیز، عامه ملت از الفبای اصطلاحات سیاسی جاهل بودند و کارها به دست علمای روحانی عاری از فنون سیاست و مردم بازاری بود. لذا، بسی مشکل بود چیز نوشتن به جز به همین روش که به اصول سیاست مدن اشاره [ای] نمود و به طور ابهام الفبایی نوشت؛ و با وجودها آن‌قدر به نکات علوم اجتماعی و سیاسی اشاره شده است که شرح هریک را کتابی جداگانه لازم است.

— اجزای اول در حدود سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ [قمری] و اجزای وسطی در سال ۱۳۱۳ [شمسی] و آخری در سنین اولی تأمین شده است.

— این چکامه مشتمل است بر ۴۳ مجلد و جناب میرزا علی‌اصغرخان مقتش کل معارف ایران پاره [ای] را استنساخ فرمودند — محمّد.

— قد شرعت فی استنساخ هذه النسخة المباركة فی یوم السبت العشرین من ایام شهر السیام فی سنه ۱۳۳۱ و منه التوفیق و علیه التکلان.

مرشد

مفتاح التمدن في سياسة المُدن

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ تَقَى

تبارك الذي خلق الانسان مُدِيناً. وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ لَدُنْيَاً. فَارْسَلَ الرُّسُلَ وَأَوْضَحَ السُّبُلَ. وَالجَاءَ
الْجُزءَ إِلَى الْجُلِّ. وَاتَّبَعَ الْبَعْضَ عَلَى الْكُلِّ. لِيُظْهِرَ صُورَةَ الْوَحْدَانِيَّةِ. وَ يُرَوِّزَ كُنُوزَ الْفِرْدَانِيَّةِ.
وَالَّتِي يَدُ الْبَاسِطَةِ مَعَ الْجَمَاعَاتِ. وَعَيْنُهُ النَّاطِرَةُ عَلَى الْإِتِّحَادَاتِ. فَيَنْفِقُ بِهَا كَيْفَ يَشَاءُ. وَ
يَنْظُرُ مِنْهَا حَيْثُ أَتَى؛ ثُمَّ الصَّلُوةَ عَلَى مَظْهَرِ الْآتَمِ. الَّذِي عَلَّمَهُ عِلْمَ مَالِمٍ يُعَلِّمُ. وَ خَصَّصَهُ
مَقَامَ الْخَاتَمِ الْجَامِعِ بَيْنَ النَّبُوَّةِ وَالْوَلَايَةِ الْحَازِمِ مَقَامِ الرِّسَالَةِ وَالْهَدَايَةِ. الْفَائِزِ جِرَاحِي
الرَّهْبِيَّةِ وَالسُّلْطَنَةِ. فَدَعَى النَّاسَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ. حَتَّى (٢) اسْتَحْكَمَ أَسَاسَ
الْبِلَادِ. وَاسْتَتَلَّمَ مَسَاسَ الْعِبَادِ. فَأَجَابُوهُ مِنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِيقٍ وَ غَلَبُوا بِأَمْرِهِ عَلَى كُلِّ جَمْعٍ وَ
فَرِيقٍ فَقِيلَ لَهُمْ يُهَالِكُ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. وَالسَّلَامَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ عَمَةَ وَ خَلِيفَتِهِ
بِكَيْفِهِ وَ كَيْفِهِ. سُلْطَانَ مَعَالِمِ الرِّيَاسَةِ وَالسِّيَاسَةِ. وَأَوْلَادِهِ شَبِجَعَانَ عَوَالِمِ الدَّرَايَةِ وَالْجِمَاسَةِ.
أَمَّا بَعْدُ فَيَقُولُ الْعَبْدُ الْجَانِي مُحَمَّدُ بْنُ الشَّيْخِ الْإِسْلَامِ الْبَهْبَهَانِيِّ الْمَدْعُوِّ بِمَعِينِ الْإِسْلَامِ
وَالْمَبْتَلَى بِظُلْمِ الْإِيَّامِ.

أَنَّهُ قَدْ سَأَلَ مَنْ فَعَلَ مِنَ الطُّلَّابِ وَ رَجُلٌ مِنْ أَوْلَى الْإِلْبَابِ (بِمَسَائِلِ فَاحْتِ كَفَضَنِ الْبَابِ) وَ
هِيَ مَسَائِلُ سِيَاسِيَّةٍ. وَ التَّمَسُّ الْجَوَابَ بِالْفَارْسِيَّةِ. فَجَعَلْتُ كَلَامَهُ كَمَتْنِ الْكِتَابِ وَ ذَيْلَهُ

الشرحُ مكان الجواب. ولقد سميت هذه العجالة به: مفتاح التمدن في سياسة المتمدن.

پارسی گو گرچه تازی خوش تر است عاشقان را خودبان دیگر است (۳)

پرشش نخستین: خواهشمندم ساده و بی پروا به زبان پارسی عامیانه بیان فرمایند که دوره سلطنت کیان و مردم قدیم ایران چگونه بوده است که تا امروز، هرگونه عدل و داد در هر نمونه فضل و سواد فرنگستان را مردم ایران زمین در جنب هوش و هنگ و دانش و فرهنگ نیاکان خویش هیچ و پوچ، بل، بازیچه رنگ و بلوغ می شمارند؛ و با این که، از راه دانش منحرف و به ندانستگی امروزه خویش معترف، هنوز کله خود را پرورده آفتاب و، رتبه خویش را به جامانده افراسیاب می دانند؟

پاسخ اول: نخستین بیاید به یاد آورد و در نهاد او نهاد که بشر پیوسته، هرگونه خیراتی که به طریق افسانه یا حقیقت ذکر می شود و اندکی بستگی به آب و خاک وطن حالیه او دارد؛ ولو این که، ایام وجود آن خیرات آباء او را هیچ بستگی و پیوستگی نباشد همه را نسبت به خود و پدران خود می دهد!! به دو ملاحظه!! (۴)

یکی حب خیر، دیگری حب شرف و جاه طلبی فطری که از خصایص طبیعت بشری است.

۲ - بیاید ملتفت شد که جنس حیوان دارای دو صفت مخصوصه است: یکی رضا، و دیگری غضب. آنچه پیوسته رضای او در آن موجود است خواه وقوعی داشته یا به طور افسانه بوده در نظر دارد و همیشه، همان جهت رضای خود را طالب بوده و هرچه موجب غضب و تنفر طبع او بوده پیوسته در طاق نسیان نهاد و از یاد خود برده این است که هر وقت، هرگونه اتفاق ملایم طبیعی به جهت او دست داده خواه از حظوظ عقلانی یا، لذات شهوانی پیوسته همان جهت خیریه را به یاد می آورد و، به طور مبالغه گزافه ذکرش را در نظر دارد و در محافل افتخار می جوید؛ و به عکس

۱. قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اما النفس الحیة حیوانیه لها خمس فوی و خاصیتان السمع و البصر والذوق والشتم واللامسه و اما الخاصتان الرضا والغضب نفلته بالمعنی و انک تجد الامر حتماً كذلك فی الخارج. (منه)

الشرح مكان الجواب. ولقد سميت هذه العجالة به: مفتاح التمدن في سياسة المتمدن.

پارسی گو گرچه تازی خوش تر است عاشقان را خود بیان دیگر است (۳)

پرشش نخستین: خواهشمندم ساده و بی پروا به زبان پارسی عامیانه بیان فرمایند که دوره سلطنت کیان و مردم قدیم ایران چگونه بوده است که تا امروز، هرگونه عدل و داد در هر نمونه فضل و سواد فرنگستان را مردم ایران زمین در جنب هوش و هنگ و دانش و فرهنگ نیاکان خویش هیچ و پوچ، بل، بازیچه رنگ و بلوچ می شمارند؛ و با این که، از راه دانش منحرف و به ندانستگی امروزه خویش معترف، هنوز کله خود را پرورده آفتاب و، رتبه خویش را به جامانده آفراسیاب می دانند؟

پاسخ اول: نخستین بیاید به یاد آورد و در نهاد او نهاد که بشر پیوسته، هرگونه خیراتی که به طریق افسانه یا حقیقت ذکر می شود و اندکی بستگی به آب و خاک و وطن حالیه او دارد؛ ولو این که، ایام وجود آن خیرات آباء او را هیچ بستگی و پیوستگی نباشد همه را نسبت به خود و پدران خود می دهد!! به دو ملاحظه!! (۴) یکی حب خیر، دیگری حب شرف و جاه طلبی فطری که از خصایص طبیعت بشری است.

۲ - بیاید ملتفت شد که جنس حیوان دارای دو صفت مخصوصه است: یکی رضا، و دیگری غضب. آنچه پیوسته رضای او در آن موجود است خواه وقوعی داشته یا به طور افسانه بوده در نظر دارد و همیشه، همان جهت رضای خود را طالب بوده و هرچه موجب غضب و تنفر طبع او بوده پیوسته در طاق نسیان نهاد و از یاد خود برده این است که هر وقت، هرگونه اتفاق ملایم طبیعی به جهت او دست داده خواه از حظوظ عقلانی یا، لذات شهوانی پیوسته همان جهت خیریه را به یاد می آورد و، به طور مبالغه گزافه ذکرش را در نظر دارد و در محافل افتخار می جوید؛ و به عکس

۱. قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اما النفس الحسنة الحيوانية لها خمس قوى و خاصيتان السمع و البصر و الذوق و الشم و الالامه و اما الخاسنات الرضا و الغضب نقلته بالعمى و انك تجد الامر حساً كذلك في الخارج (منه)

- هرگونه بلایی به او رسیده باشد طبعاً از به یاد آوردن آن متنفر است. (۵)
- ۳- کلیه مردم از میان رفته و حوادث گذشته در طبایع افسانه پرست اهمیت فوق العاده دارد و به عکس، خیرات موجوده و مردم نادرالوجود حاضر معاصر را چندان قرب و قیمتی نخواهد بود. لکن، هرگونه معجزه و کرامتی به زارعین رفته و شبانان گذشته نسبت بدهند، بدون تفکر در اصل موضوع عیناً تسلیم خواهند کرد.
- ۴- هر فردی از بشر که زیست و زندگانی خود را در هر جای زمین قرارداد، چون سود و زبان [و] خیر و شرّ آن سرزمین راجع به اساس معاش اوست، مُلایمات گذشته و خیرات آینده آن جا را، همگی برای پدران رفته و فرزندان آینده خود مُعدّ و مهیا می‌داند؛ و ناملایمات را به کلی از خود و خاندان خود دور می‌نماید و پیوسته می‌گوید: «مرگ زوا بود لکن برای همسایه».
- ۵- مصداق چهار مقدمه معروض مردم امروزه ایران (۶) هستند که مرکب از اولاد سام و مشتمل بر عرب و عبری و کلدانی و سریانی و یونانی و ترک و تات و تاجیک و افغان و بلوچ و هندی و جیسی^۱ و غیره، هستند و اندکی ایرانی الاصل و آریینی نژاد؛ و به طوری خون و رشته خانوادگی آنها درهم و برهم است که امروزه، در تمام صفحات ایران بیست خانواده نیست که به استثنای سادات عظام بتواند هفتاد پدر خود را به اسم و رسم بشمارد. لکن، این اختلاف نژاد بالمرّه، تقضی در وطنی بودن امروزه آنها وارد نمی‌آورد؛ چه که فعلاً، سود و زبان این سرزمین راجع به اساس معاش و زندگانی تمام وطنیان ایران است؛ علی السویه از مسلم و یهود و نصاری و مجوس.
- ۶- بلکه سخن در این است که جلالت موهوم سلاطین کیان و ارض جواهر قدیم ایران بالمرّه دخلی به مردم امروزه ایران ندارد و البته، به جان سوزی حفظ شرافت پدر، در

۱. جیسی طائفه [ای] از هندوانه. (منه)

۸ / مفتاح التمدن فی سیاسة المدن

صحت^۱ (۷) و سقم آن افسانه‌ها نکوشیده‌اند و حوادث روزگار هم نگذاشته مردمی که شخصاً وارث بودند محافظت نمایند.

۷- و نیز، چون بشر به خیر موجود قانع نیست و پیوسته، جویای خیرات بیشتر و بهتر است، افسانه‌های جرح و تعدیل ناشده گذشته را به یاد می‌آورد و آه می‌کشد و یاد از عدل نوشیروان و فضل کیخسرو می‌کند.

۸- و حال آن‌که، در سایه اساس استبداد هرگز، آسایش نبوده و اساس هیئت جامعه ملی هرگز در ایام گذشته، وجود نداشته؛ پادشاه بهر عدل و داد و فضل و سداد باشد، بدون نظام هیئت ملی در اندک زمانی بنای عظمت قاهرانه او به زیر آمده و درهم و خرد شده و تواریخ موجوده ملل رفته، شاهد مقال است.

۹- از ایران، خاصه دوره کیان، ابداً رشته تاریخی که بتوان یقین کرد در دست نیست. شاهنامه گاهی، از زبان (۸) افسانه گوی نقالی سخن گفته؛ دیگر وقت، از قول پهلوی دانی که شاید از نوشتجات چاپلوسان دوره ساسانیه چیزی هم در دست داشته؛ گاهی، پهلوان را نام مملکت دانسته؛ دیگر وقت، به عکس^۲ گاهی جنگ در حدود خراسان را نسبت به کنار دجله بغداد داده و غیره که اطفال مکتب تاریخ همه را معین کرده‌اند.

۱۰- بلی از تواریخ ملل هم جوار و هم عصر پاره [ای] مطالب تاریخی به دست می‌آید. آن هم، به اندازه [ای] ضبط کرده‌اند که راجع به مراتب مراودات خودشان بوده است؛ مثل ملت یونان و مصر و بابل و آشور و گلدان که غالباً، سلحشوران ایران دست و پنجه با آنها نرم می‌کرده‌اند. از این گونه تواریخ هم رشته سلاطین عجم و رومیه سلوک و صنایع و ترقیات ملی ایران به دست نمی‌آید. انقراض مه‌آبادیان و ایجاد (۹) کیان و پیشدادیان و، سلطه یونان و خلفای اسکندر و اختلافات ملوک طوایفی و

۱. غرض این است: ایسی الفنی ان بقول کان ابی ان الفنی این بقولها اناذا (منه)

۲. مثلاً فراز آب رود جیحون را پادشاهان توران خوانده. (منه)

۸ / مفتاح المدن فی سیاسة المدن

صحت^۱ (۷) و سقم آن افسانه‌ها نکوشیده‌اند و حوادث روزگار هم نگذاشته مردمی که شخصاً وارث بودند محافظت نمایند.

۷- و نیز، چون بشر به خیر موجود قانع نیست و پیوسته، جویای خیرات بیشتر و بهتر است، افسانه‌های جرح و تعدیل ناشده گذشته را به یاد می‌آورد و آه می‌کشد و یاد از عدل نوشیروان و فضل کیخسرو می‌کند.

۸- و حال آن‌که، در سایه اساس استبداد هرگز، آسایش نبوده و اساس هیئت جامعه ملی هرگز در ایام گذشته، وجود نداشته؛ پادشاه بهر عدل و داد و فضل و سداد باشد، بدون نظام هیئت ملی در اندک زمانی بنای عظمت قاهرانه او به زیر آمده و درهم و خرد شده و تواریخ موجوده ملل رفته، شاهد مقال است.

۹- از ایران، خاصه دوره کیان، ابداً رشته تاریخی که بتوان یقین کرد در دست نیست. شاهنامه گاهی، از زبان (۸) افسانه گوی نقالی سخن گفته؛ دیگر وقت، از قول پهلوی دانی که شاید از نوشتجات چابولوسان دوره ساسانیه چیزی هم در دست داشته؛ گاهی، پهلوان را نام مملکت دانسته؛ دیگر وقت، به عکس^۲ گاهی جنگ در حدود خراسان را نسبت به کنار دجله بغداد داده و غیره که اطفال مکتب تاریخ همه را معین کرده‌اند.

۱۰- بلی از تواریخ ملل هم جوار و هم عصر باره [ای] مطالب تاریخی به دست می‌آید. آن هم، به اندازه [ای] ضبط کرده‌اند که راجع به مراتب مراودات خودشان بوده است؛ مثل ملت یونان و مصر و بابل و آشور و کلدان که غالباً، سلحشوران ایران دست و پنجه با آنها نرم می‌کرده‌اند. از این‌گونه تواریخ هم رشته سلاطین عجم و رویه سلوک و صنایع و ترقیات ملی ایران به دست نمی‌آید. انقراض مه‌آبادیان و ایجاد (۹) کیان و پیشدادیان و، سلطه یونان و خلفای اسکندر و اختلافات ملوک طوایفی و

۱. غرض این است: لیسى الفتى ان يقول كان ابى ان الفتى این بقول ما اناذا (منه)

۲. مثلاً فراز آب رود جیحون را پادشاهان توران خوانده. (منه)

تسلط پارس‌ها^۱، و، نقل و انتقال ساسانی‌ها و ضعف نفس قباد و تسلط ارکان و اعیان ملکی و احتکار جنس و تقد، و مشغل و عمل و ناچار به جوش آمدن غوغای مزدکی و تن‌پروری خسرو و استعداد عالم، به جهت ظهور نور عالم آرای محمدی (ص) و اختلافات مسئله خلافت بلافضلی و قول «ان الرجل لیهجر» و انقراض بنی‌امیه و ایجاد بنی‌عباس و مخالفت امین و مأمون و، ظهور جنگیز از کجا مسلت منفرد و مستقلی به جهت ایران باقی گذاشت که تاریخ نیاکان خود را ضبط نمایند و، از کجا مردم باسواد تربیت یافته داشتند که اقلاد در ضمن ذکر برکات آسمانی خود، نکبات روزگار پدران خویش را در افسانه‌های خود به جا بگذارند. هیئات که بالمره، از راه تاریخ مکتوبی و ملفوظی تمدن قدیم ایران مکشوف نمی‌شود. (۱۰)

۱۱- گنبد‌های هرمان مصر و محفورات و محکوکات و سنگ تراشی و کتب قدیمه جلدی و سنگی، و صنعت مجسمه‌سازی و مجسمه‌ریزی و، معدن‌شناسی و غیره آنها از قبیل علم هیئت و نجوم و رصدخانه و هیکل خانه‌های بی‌شمار همگی دلیل است بر کمال تمدن بلاشک و شبهه قدیم آن ملت؛ ویژه، مجلس مبعوثان فراعنه مصر با آن شکوه.

۱۲- به همین اوصاف، به جامانده‌های در مخروبه‌های بابل و سایر اراضی بین‌النهرین و کرورهای خشت‌های گلی مکتوب پخته مطالب تاریخی، برهان روشنی بر تمدن قدیم و اکثریت رواج خط و سواد ملل آن سرزمین است.

۱۳- تألیف کتاب ویدوشاستر، که چهار جلد در الهیات، و هشت در فقه است، به زبان (سنسکریت)، در دوره ظهور برهما و تمدن ملت آریایی در هند و بت‌خانه‌هایی که

۱. آنچه به قانون علم لغات کشف می‌شود، «فیللاجی» همانا پارت‌ها اصلاً از نژاد آفریدبان از طوایف بت‌پرست واقعه میانه افغانستان و هند بوده‌اند که حالیه از مسلمان بس غیورند؛ پارت پادشاهت پ ف بوده، ت دال بزرگ بوده که پیوسته در فارسی ابدال می‌شود به ت مانند کیومرث که کیومروت بوده، ابدال از ت و عرب زبان‌ها ت را تقریب به ت کرده‌اند و در این که پارت‌ها ترکمن بوده‌اند، گویا حقیقتی ندارد و این که قرآنی الاصل بودند، شبهه نیست یعنی صرفاً اقسامی نبوده‌اند و بت‌پرستی اصلی آنها مسلم بوده است.

با غایت دقت حجاری شده در آن دوره، و تمدن سه هزار سال قبل (۱۱) بدهی^۱ و حرمت خروج از هند و معاشرت با غیر جنس خود، دلیل روشنی است بر تمدن شخصی هندو قدیم^۲ - و معادن فلزی و جواهری آنها نیز بر معرفت آنها در آن صنایع حتی اختراع جبر و مُقابله از دختری هندو غایت رواج فنون و علوم را در عامه آن ملت نشان می‌دهد.^۳

۱۴ - غوغای مباحث الفاظ و ترتیب جمهوری با خارج و سلطنت مُستقله داخله در یونان و چیاول اسکندر، پسر فیلیپ، که هنوز جزو عقاید مذهبی و غول خیال اطفال ایران است، تمدن آنها را دلیل است. سایر صنایع و حرف آنها به کنار، که از جمله با ترقیات عصر حالیه تاکنون، نتوانسته‌اند یک مقاله بر تحریر اقلیدس بیفزایند.

۱۵ - صنایع باریک و دعاوی تاریک مهم چین که پیوسته، زینت بارگاه سلاطین و اسباب تشکیک عقاید اهل کتاب و سلسله ابوالبشری بوده است به کنار.

۱۶ - ایرانی چه می‌گوید؟ و ایران چه دارد؟ فرض می‌کنیم از (۱۲) دوره موهوم مه‌آباد تا ظهور اسلام، تمام کتب ایران به قول عوام سوخته شد! فرض می‌کنیم یک باره سیل آمد و، تمام مردم را به دریا ریخت؛ آیا در و دیوار شکسته آنها چه دلیل روشنی بر تمدن قدیم آنها دارد؟ و آیا بلخ، پایتخت قدیمشان، چه دارد؟ کدام نقش بدیع حجاری و مجسمه فلزی و اثر مخمور و محکوک تاریخی دارند. شهرهای حوالی آن

۱. ظهور بده تحقیقاً هزار و پانصد تقریباً قبل از تولد مسیح (ع) بوده، مؤسس نبوده، بلکه مجدد بوده مانند مسیح (ع) نسبت به موسی بر عجل اول به همان ظهور اوست! مهاجرین از آریا تأسیس مذهب نکرده‌اند، بلکه مؤسس سلطنت و تمدن بوده‌اند. (منه)

۲. اگر به اقتضای آن ازمنه در تمام امور معاشی و معادی بی‌نیاز از غیر نبوده‌اند، هادبان هرگز خروج از هند را حرام نمی‌کردند. چرا که احکام راهنمایان پیوسته به اقتضای زمان و زمین و طبایع پیروان است. (منه)

۳. اختراع جبر و مقابله را اغلب مورخین فرنگ نسبت به مسلمین می‌دهند. (منه)

۴. کلیه نست سوزانیدن کتب ایران کذب است، به واسطه این که آثار علوم در اعمال ملت و صنایع ظاهر است حتی سواد رسمی فارسی عمومیت نداشته که پیوسته مؤید مؤیدان به واسطه فقط سواد خواندن زنده و اوستا صدراعظم بوده است. (منه)

با غایت دقت حجاری شده در آن دوره، و تمدن سه هزار سال قبل (۱۱) بدهی^۱ و حرمت خروج از هند و معاشرت با غیر جنس خود، دلیل روشنی است بر تمدن شخصی هندو قدیم^۲ - و معادن فلزی و جواهری آنها نیز بر معرفت آنها در آن صنایع حتی اختراع جبر و مقابله از دختری هندو غایت رواج فنون و علوم را در عامه آن ملت نشان می‌دهد.^۳

۱۴ - غوغای مباحث الفاظ و ترتیب جمهوری با خارج و سلطنت مستقلة داخله در یونان و چاول اسکندر، پسر فیلیپ، که هنوز جزو عقاید مذهبی و غول خیال اطفال ایران است، تمدن آنها را دلیل است. سایر صنایع و حرف آنها به کنار، که از جمله با ترقیات عصر حالیه تاکنون، نتوانسته‌اند یک مقاله بر تحریر اقلیدس بیفزایند.

۱۵ - صنایع باریک و دعاوی تاریک مهم چین که پیوسته، زینت بارگاه سلاطین و اسباب تشکیک عقاید اهل کتاب و سلسله ابوالبشری بوده است به کنار.

۱۶ - ایرانی چه می‌گوید؟ و ایران چه دارد؟ فرض می‌کنیم از (۱۲) دوره موهوم مه‌آباد تا ظهور اسلام، تمام کتب ایران به قول عوام سوخته شد!^۴ فرض می‌کنیم یک باره سیل آمد و، تمام مردم را به دریا ریخت؛ آیا در و دیوار شکسته آنها چه دلیل روشنی بر تمدن قدیم آنها دارد؟ و آیا بلخ، پایتخت قدیمشان، چه دارد؟ کدام نقش بدیع حجاری و مجسمه فلزی و اثر مخمور و محکوک تاریخی دارند. شهرهای حوالی آن

۱. ظهور بده تحقیقاً هزار و پانصد تقریباً قبل از تولد مسیح (ع) بوده، مؤسس نبوده، بلکه مجدد بوده مانند مسیح (ع) نسبت به موسی. برم عقل اول به همان ظهور اوست! مهاجرین از آریا تأسیس مذهب نکرده‌اند، بلکه مؤسس سلطنت و تمدن بوده‌اند. (منه)

۲. اگر به اقتضای آن ازمه در تمام امور معاشی و معادی بی‌نیاز از غیر نبودند، هادیان هرگز خروج از هند را حرام نمی‌کردند. چرا که احکام راهنمایان پیوسته به اقتضای زمان و زمین و طبایع پیروان است. (منه)

۳. اختراع جبر و مقابله را اغلب مورخین فرنگ نسبت به مسلمین می‌دهند. (منه)

۴. کلیه نسبت سوزاندن کتب ایران کذب است، به واسطه این که آثار علوم در اعمال ملت و صنایع ظاهر است حتی سواد رسمی فارسی عمومیت نداشته که پیوسته مؤید مؤیدان به واسطه فقط سواد خواندن زند و اوستا صدراعظم بوده است. (منه)

پایتخت چه دارد که بتوان دلیل گرفت بر رواج صنعت و علوم و اقلاد، خط و سواد ابتدایی در عامه ملت؟ سکه‌هایی که گمان می‌رود در آن دوره بوده است پاره [ای] فلز ساده بی‌نقش و تریبی است که در اواخر قرون خود به تقلید مصریان و یونانیان صورتی بر آن نقش کرده‌اند و، هرگونه سکه منقوش، به عبارتی، به جای مانده از دوره ساسانیان است، که نسبت به کیان فرنگی حالیه ایران زمین بوده‌اند. همدان هرچه دارد یغما آوردند.

۱۷- ظروف فلزی و گلی و کاشی آنها کجاست؟^۱ بلی تخت جمشید (۱۳) و طاق بستان و کول‌فره در مال امیر و نقش شاپور کازرون موجود و اسباب‌گوی و فریب بسیاری از جویندگان حقایق شده. اولاً، می‌گویم هرگاه، تخت جمشید پایتخت کیومرث یا کیومرث و، سیامک و هوشنگ و طهمورث و جمشید و دارای اکبر و هرچه از این قبیل اسامی بگویند، بوده است و به گفته معتقدین شهرش دوازده فرسنگ وسعت داشته و تا دیروز، که اسکندر یونانی آن‌جا را آتش زده در عین معمورگی و آبادی بوده است و ناچار دارای خانه‌های اعیان دولت و ارکان سلطنت بوده است و میانه چهارکره واقع بوده و، عموماً از سنگ‌های حجاری شده به درجه دوم تخت جمشید اقلاد، برپا بوده است! کو آثار چنین شهر دوازده فرسنگی پایتخت این مملکت آسمانی؟؟؟ این است صحرای مرودشت و جلگه و تخت و جایگاه شهر دوازده فرسنگی اصطخر؛ از اول تا آخر، یک دانه سنگ یک چارکی که به کارخانه رفته پیدا نیست.^۲ (۱۴)

۱۸- پس مسلم است که به کلی چنین شهری در چنین فضایی نبوده است بلکه، توان

۱. آنچه کاشی قدیم است، تماماً متعلق بوده به بناهای سلطنتی و اگر کار ملت ایران بود، هرآینه در اغلب ابنیه عمومی، عمومیت داشت. (منه)

۲. اگر این افسانه را جواب می‌دهی که خلیفه بغداد به مروان، که حاکم فارس بوده، حکم کرد شهر کنار محوس را محو نماید و چنان‌که دولت نام آن صحرا مردانه دشت شهر شد، گویم! سلما! اساسه شهر دوازده، فرسنگی را کجا ریخت که ابداً اثرش پیدا نیست. (منه)

گفت عمارت تخت، عمارتی قشلاقی بوده است و نقوش حوالی آن نیز، به ملاحظه مقدس بودن از این کار آفتاب و مقرّ قشلاق سلطان برپا کرده‌اند و چون، این‌گونه آثار حجاری و نقاشی که با این عظمت فقط در اطاق منسوب به دارا شش هفت سطر به خط میخی محکوک است، در سایر ولایات و شهرها و مقرّ حکام جزء و نواب کوچک ابدأ، یافت نمی‌شود. به جرئت تمام می‌گوییم، حرف و صنایع و علوم و خط و سواد بالمرّه بین العموم رواج نداشته است! و همین که تنها جزئی صنعتی از سرای سلطان کجاست گوییم این جزئی هم استادش از ملت دیگر بوده است یا از یونانیان یا مصریان. کذالک، سایر آثار عتیقه.

۱۹- همین‌که، صنعتی در اغلب و اکثر نقاط مملکت شیوع نداشته و منحصر به نقاط مقرّ سلطنتی است و اگر جزئی اثری در جاهای^۱ (۱۵) دیگر از امرا و اعیان به جا مانده باشد، بد اسلوبی و نادرستی آن واضح باشد میرهن است که عامه ملت را تمدن و صنایعی نبوده است مانند بد اسلوبی نقوش شگفت سلمان‌های امیر^۲.

۲۰- حال، سایر آثار قدیمه ایران از این قبیل است و بالمرّه صنعت یدی فن و علم کتبی از عامه ملت ایران در دست نیست و چون، نداشته‌اند چیزی به جا نمانده است^۳.

۲۱- محفورات شهر شوش به کلی دخلی به کیان و فرس ندارد، بلکه آثار بنی عیلام و اولاد سام، ابن نوح، است؛ و از صنایع یدی اسرای بنی اسرائیل، از قبیل حضرت

۱. پرفسور آلمانی در این ایام شهر کوچکی بر ساحل رود سیوند نشان داد؛ گفته شهر اصطخر است. حال آن‌که بیشتر از مسکن فراوان تخت جمشید می‌شدند.

۲- قشون سلاطین آن زمان، اهلجاری بوده است رسم علق دواب جاری نبوده ایام زمستان. تجدد و تخت دارا بوده‌اند و تابستان، در بلخ، علف چرانی می‌کرده‌اند؟ و اسکندر پادشاهی جمشید نام ابدأ، وجود نداشته و از همین یک کلمه بنای بستی موجودات به زیر می‌آید و رودخانه بزرگ در صحرای مرودشت جاری چندین بار، محرایی خود را تغییر داده‌اند. قنوات و جداول بس عمیق دارد؛ کدام یک با علامت بنایی قدیمی تصادم کرده است؟ (منه)

۳. علامات ناقصه، مانند حجاری‌های شگفت سلمان در مال امیر است. (منه)

۳ هفت قریه لوط در کناره بحر احمر با این‌که چندین بار و بارها، بحری خرابه‌های آن را گرفته هنوز نل و نه آوار آن موجود است و در شهر دوازده فرسنگ ما اثری نیست.

دانیال علیه‌السلام و همراهان آن حضرت. اگر کتب را سوختند و مردم را به دریا ریختند، خاک ایران باقی و به جاست و حتی، می‌توان گفت ایرانیان به قدر شبانان بابل و کلدان ستاره‌شناس نبوده‌اند، فقط آفتاب را شناخته و هیكلی برای آن ساخته‌اند و گویی از رؤیت کواکب (۱۶) شبتاب شب‌کور بوده‌اند که ابداً، هیكلی به نام سایر ستارگان نساخته‌اند!

۲۲- این مراتب مختصره که عقل سلیم و دانش سیر طبیعی و تاریخی گواه صدق و برهان قوی اثبات آن است، نخستین پرده موهومی است که از چهره تمدن به افسانه قدیم ایران برداشته و دور افتاده و تاکنون، احدی از چیزنویسان فرنگ و یونان که به مراتب تمدن قدیم ایران حمله آورده‌اند از این در سخن نگفته‌اند. و چون عصر حالیه، زمان عنفوان جوانی تمدن و ترقی و انتشار فنون و علوم طبیعی و تاریخ طبیعی و غیر طبیعی و آثار و صنایع قدیمه‌شناسی است، همین قدر به رنوس مطالب اشاره کردم و اگر می‌خواستم ذکر شواهد کنم، نعم پرشش نخستین کتابی بزرگ می‌شد؛ لهذا از روی اطفال دبستان تاریخ از تطویل بلاطائل حیا کردم.^۱

۲۳- لکن، اگر خاطر شریف را از رفع پرده شبهات مخلوط به افسانه‌های قدیم آزرده نمودم نیز، عرض می‌کنم که با (۱۷) تاریکی تاریخ و باریکی راه و رویه سیر و سلوک ملت و سلطنت‌های قدیم ایران، به دست آوردن همین قدر از تواریخ ممالک هم‌جوار آنها روشن است که هروقت، ایران دارای پادشاه مستقلی بود خواقین نامدار و قیاصه تاجدار روی زمین باجگذار آنها بوده است و در شأن و شوکت و قدر و عظمت لازمه دول مستبده بالمره نقصانی نداشته؛ تنها نظر به عاقبت نکبت‌خیز

۱. کناره رودخانه پسوند محازی تخت آثار شهر کوچکی است که قصبه فراولان است که عمارت درباری سالانه بوده است و البته فراولان زیاد داشته. (منه)

۲. استیکه، پادشاه ایران، شهر نینوا را با حبله گرفت و غارت نمود؛ حتی دوازده ستون قانون اساسی را، که در ازمنه منحصر بود به نینوا، حمل به شوش فرمود و کذالک، تمام عتیقه جات شوش از نهب ممالک بین‌النهرین متمدن قبل از مصر و شهری در بمن که قبل از مصر و یونان بوده‌اند. (منه)

دول مستبده هرچندی، که ایرانیان به واسطه فتوحات متوالیه و جمع آوردن ثروت ممالک مفتوحه خواه، ضعف عقل و ناصوابی رأی پادشاه هم کمک به وضع خوش گذرانی و گرگی و تنبلی ملت می کرده یا نمی کرده، ناچار اسباب وهن فراهم می شده و اساسی که به زورآوری و فشار بازوی مردم گردن کلفت غارتگر بر پا کرده بودند، به اندک فشار مردم ورزش کرده صحراها (۱۸) چربیده یکباره به زیر می آمد^۱ - چنانچه، اسکندر پس از دارای اکبر با دارای ثانی کرده یا ثابت و مردم ترکستان چین و تورانیان هر وقت، غلبه یافته اند به همین ملاحظه بوده است - قضیه ایام تن پروری خسرو و بهرام چوبینه نیز، مشهورترین ایام عظمت ساسانیان است.

۲۴ - و نیز، چون ملتی که به غلبه سپاه و حمله زور آزما تحصیل عظمت و اقتدار کرده باشد و ناچار، از چندین دول هم جوار تمدن آرام دوست آشوب ناطلب باج و خراج بگیرد البته، ثروت و مکنت فوق العاده فراهم می کرده، طلا و نقره و اثاث قیمتی و جواهر و فیل فراوان داشته اند. لکن، هیچ یک از محصولات خاک ایران نبوده است بلکه، یا به یغماگری یا باج ستانی از سایر ممالک به چنگ آورده اند - این است خاک متصرفی حالیه و متصرفات سابقه ایران، از کجا معادن کار شده زر (۱۹) و سیم و جواهر یا جنگل دارای فسیل نشان می دهند - از محفورات آنها هم روشن است که صنعت زرگری و جواهر تراشی ممتازی نداشته اند.

۲۵ - هندسه راه سازی و پل و بند و سلخ ممتازی هم از سابق در عامه ملت نبوده است. حتی، در دوره ساسانیان که عصر تمدن فوق العاده و اندکی زمان برای نمودن تاریخ آنها روشن بوده، پل شوشتر را مهندسین رومی به جهت شاپور ساخته اند و حتی عمله روزانه نیز، رومی بوده اند. و گویا ایرانیان عمله گی را هم عیب می دانسته اند - چه که شاپور فاتح بود و می توانست مهندس را نظر به استحکام بنای ایرانی قرار بدهد و ایرانی هم عمله باشد و فقط مصارف را از کیسه قیصر گرفته به جیب ملت

۱. چنان که علت در این خورد ستون روح عطمی همین نکته فلسفی بوده است. (مه)

خود ریزد، همانا اتمام یک پل در آن ایام، از ایرانیان بر نمی آمده -

۲۶ - حتی ملوک عرب در حیره و یمن و تمام سلاطین کوچک (تباعه) به ملاحظه سد مشهور به سد لقمان^۱، در یمن، و سیردن (۲۰) بهرام، که ولیعهد عصر تمدن ساسانیان بوده، به نعمان ابن منذر، برهان روشنی است که به مراتب از ساسانیان در تمدن مقدم بوده‌اند.

۲۷ - این بوده که عاقبت عظمت و ثروت چندین ساله را که به حملات مستبدانه از چین و ترکستان و روم عظمی و بیت المقدس و سایر ممالک فراهم کرده بودند، در ایام عشق بازی خسرو، چون اصل اساس بر هیئت جامعه ملی نبوده و نظام قانون اساسی نداشت، متزلزل شده به زور آسمانی و فشار کلمه خدایی توحید بهره و نصیبی عرب‌ها شد - از این رشته سخن، بنا و خراب اساس تمام ملل روی زمین را که بر اساس قانون ملی محکمی نبوده، می‌توان دریافت؛ اما چون از موضوع سؤال خارج است از ذکر هر یک می‌گذریم -^۱

۲۸ - پس جان سخن این است که، در هر دوره، زورآورترین و بی هنرترین مردم روی زمین ایرانیان بوده‌اند و عصر حاضر، که خلقت (۲۱) نخستین را با این که بدون دومین فایده ندارد هم ندارند -^۲ رشته ملی و خون یک جنسی هم در آنها نیست که، اقل، غم‌خوار یکدیگر باشند یا، به تعصب پیروی ترویج صنایع موهوم جمشید و عدل فطری شخص واحد نوشیروان بمانند -^۳

۱. سد لقمان، سد مأرب است. (منه)

۲. این گونه امرای عرب به واسطه مراودات قدیمه با مصری و کلدانی و آشوری و سریانی و یمنیان قدیم دوره عرب جزام اولیه و حرام الجیرامه که مؤسسين تمدن عالی یمن بوده‌اند قبل از تمدن مصر پیوسته نسبت به سایر اعراب متمدن و ادب دوست بودند. (منه)

۳. برای این‌کار فقط مزیت این بوده که با هفت خواهر خود ازدواج کرده بود و این‌کار در آن ایام، علامت مقدسی بود. (منه)

۳. ساختگی بودن اساتیر از عین آن همانا ثابت است اگر علم لغات را و فلسفه تعبیر آن را بدانی اگر تأمین اندازه

۱۶ / مفتاح التمدن فی سیاسة المدن.....

دساتیر از مجموعهات ملافیروز است که میانه بهدنیان و یزدانیان نزاع کبیت بود این کتاب را جعل کرد محض اسکات خصم. دبستان المذاهب، تألیف میرزا محسن مسلمان نیست بلکه، از ساختگی های گیرهای مایه یازدهم هجری است. کتابچه های خوبشتاب و غیره که مانکنجی فارسی به نام فلسفه فرس جمع کرده، تماماً عین ترجمه کتب مسلمین است که در طهران پول داده به جهت او از عربی به فارسی ترجمه کردند - از اوستا چند نماز بیش به جا نیست؛ وندیداد در فقه است و، تألیف منسوب به ارداویراف. (۲۲)

پرسش دومین: آیا ملت امروزه ایران که به علاوه مذهب مقدس اسلام، شیعه اثنی عشری هستند و دست غیبی صاحب الزمان علیه السلام با آنهاست، کفایت و صیانت امور دنیا و آخرت آنها را نمی کند، که محتاج به مزخرفات تمدن جدید نباشند؟؟

پاسخ اول - «و من یتبع دینا غیرالاسلام قلن تقبل منه»؛ در حدیث شریف است «حُبِّ علی حسنه لا تضر معها سینه» حضرت صاحب العصر و الزمان قلب عالم امکان است - عجل الله لنا فرجه و سهل الله علينا مخرجه - ایمان و عقیده ظاهر و باطن من همین است.

۲ - تمام سخن در این است که، «وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ روش آن بزرگوار در قانون جمع و خرج بیت المال و مشورت با کبار اصحاب قائم اللیل و صائم النهار (۲۳) و ترتیب فراهم کردن قشون و صف آرای سپاه و تقسیم غنایم و ترغیب و

بدانی که لغت منحصر نیست به معنی تحت اللفظی هر کلمه و بلکه، جوهر لغت قانون تعبیر است از این که ملافیروز می گوید شرح لغات اسانیر از ساسان پنجم است. روشن است که دروغ است، چه که شرح مزبور، اگرچه کلماتش تماماً فارسی است لکن، تعبیرش به قانون تعبیر امروز ماست که مغرب است مانند نامه خسروان که تعبیر آن عربی است و قانون تعبیر در سطر ساسان پنجم طور دیگر بوده است. (منه)

تسهیل تجارت و مشق و ورزش و سواری و تیراندازی که در مباحث فقه مباحث سبق و رمایه از قمارهای حلال شمرده شده و مضامین نامه حضرت امیر - علیه السلام - به مالک اشتر و دستورالعمل به محمد بن ابی بکر و سایر نواب خود و فریضه بودن طلب علم بر مرد و زن و غیره و غیره، از قوانین و نوامیس الهیه اسلامی که همگی را به نص کتاب و سنت اطفال مسلمین ورد زبان دارند به مقتضای عصر حاضر، عملاً حاضر نمایند و خود را متخلق به آن اخلاق ربانیه نمایند؛ البته، بار دیگر، با جوهریت این نوامیس آسمانی تخت سلطنت دول بشر ساخته روی زمین را به تزلزل خواهند آورد.

۳ - کتاب خدا و سنت رسول - صلی الله علیه و آله - که در دست ما ملت اسلام است، دارای جواهر زواهر تمدن و ترقی تنزل (۲۴) ناپذیر است که امروز، در میانه تمام ملل مختلفه این زمین، این بنده نگارنده تحدی می نماید و متعهد می شود که برای یکی از کلیات اصلاحات امور ملی و مالی و ملکی از قرآن شریف و سنت متعدد آیه و نص صریحی بخواهند، جواب بگویم و این التزام نامه را به تمام اهالی عالم می سپارم و منتظر سؤال هرگونه مسئله هستم.

۴ - به جوهریت همین اصول اصلیه اسلامی بود که اساس سلطنت هشت صد ساله اکاسره را ده دوازده هزار عرب عور مفلح غیر مسلح بی آذوقه در هم خرد کرده به انضمام چندین سلطنت مستقل ایران دیگر در اصقاع؛ و به قوت همان اساس هیئت جامعه اسلامی بود که قیصره چندین هزار ساله را معدوم کردند و مصر معدن تمدن و یونان منبع حکمت را، از میان برداشتند. و از گوشه معموره عالم، آخرین نقاط افریقا و خط استوا (۲۵) و جبل الطارق و دریای روم تا پشت دیوار عظیم چین، همگی لا اله الا الله - محمد رسول الله گویان، به یک قبله سجده آوردند و باج و خراج به هارون الرشید می فرستادند.

۵ - به اصول ترقی فصول اسلام بوده که، مباحث الفاظ و علوم یدی و حکمت عملی و

هیئت و نجوم و شیمی ملل متمدنه را عرب‌ها گرفته، جرح و تعدیل کردند. چنانچه، اگر ترجمه عربی آنها نبود، اصل نسخه‌ها از میان رفته بود. همین قدر که تقریباً در مدت یک صد و پنجاه سال، که دوره تشویق علوم و صنایع جدید بود، در ملت عرب این همه استحسنات و اختراعات بدیعه در آنها وجود یافت. از کجا معلوم است که تا امروز، پی به اغلاط شیمی و زیست و سایر فنون و علوم قدیمه نبرده بودند. از طول سخن و وضوح شواهد تاریخیه در مردم دانشمند حیا می‌کنم و الا بعون الله یک بدایع تصرفات مدت کوتاه دوره تمدن عرب را در جزئی و کلی (۲۶) چنان بیان می‌کردم که گویی با تمام ملل قدیمه و فیلسوفان عرب بوده‌ام.

۶- لسی فیلسوفان فرنگ و حکمای ملت ساز سلطنت بنیادکن آنها، مذاکرات علمیه و سیاسیة خالی از کلمات تعصب آمیز کرده‌ام و برای هر یک از اساس ترقی و تمدن و زیست ملی اصلی در اصول مذهب مقدس اسلام آورده‌ام و ثابت کرده‌ام که غایت آنچه را که کل فیلسوفان صوفی مشرب آزادی طلب حریت خواه ملت دوست علم پرست راحت جوی اخوت ستای فرنگ بخوانند، در قرآن مجید، و سنت پاک اسلام موجود است همه را تصدیق کردند به نص این جمله که به موجب این اصول که شما از مذاهب اسلام بیان می‌نمایید، احدی را یارای سخن گفتن نیست مگر این که با این اصول راه تمدن و ترقی که جزو مذهب اسلام است؛ ما مردم فرنگ روزانه، مشاهده می‌کنیم دول و ملل اسلام در تنزل و خرابی است و سرّ باطنی و حکمت (۲۷) مخفی آن را نمی‌دانیم چیست؟؟؟

۷- این سرّ باطنی در میانه عامه ملت اسلام روشن است به علم بی عمل و در میانه دانشمندان اسلامی مسمی به نزاع خانگی و اختلاف مسئله خلافت بلافضلی؛ لکن، به علاوه اینها روشن است که در عصر خلفای بنی عباس، چگونه تمدن عرب‌ها مانند سیر برق و سرعت حرکت نور رو به ترقی بود -^۱ یک سرّ ناگفته مخفی هم

۱. کلمه کیمیا از لغات سامی است و به معنی سنگ سیاه است که حجرالفلسفه گویند و در رموز علمی تعبیر از

امروز، از قلم این نگارنده جاری می‌شود که تاکنون، احدی به زبان نیاورده و آن این است که، از روزی که مغول و تاتار داخل اسلام شدند و در دربار خلفای بغداد راه پیدا کردند و تعصب یمین الدوله و امین المله به سوغات از بغداد به خاک ترکستان چنگیز خیز بردند، گویی تمام سنگ‌های عالم یک پارچه شده و در فلاخن فلک در پیچ و تاب آمده چشم چشمه خضر طبع تمدن و ترقی اسلام را نشانه ساخت. شواهد تاریخیه (۲۸) به کثرت موجود و از شدت وضوح مثل سایر مطالب شرح و بسط نمی‌دهم. چند روزی، اگر چه امثال الغ بیک هلاکو دم از علم دوستی زدند لکن، چون اصل اساس مغولی و تاتاری بود، تیر پرتابی بیش بلند نشد.^۱ اسرار سیاسی را همین که بیان و آشکار کردند شواهدش فراوان است؛ اصل اشکال در یافتن نکته است.

۸- اگر مغز ترک و کَلَّة مغولی و تاتاری عمق و تعمق داشت، چرا امنای دولت علییه عثمانیه و آل عثمان خان رحمه الله پس از آن که تا پایتخت اطیش به سُم ستوران آهن کمر کوفتند و تمام جزایر فرنگ از هوله یلان جنگجوی آن‌ها خواب و آرام نداشتند که یک نفر پادری می‌گوید:

وقتی که امیر تیمور گورگان به سلطان بایزد نوشت من قشون سواره وافر دارم تو هم همراه و متحد باش (۲۹) بریم جزایر فرنگ را به کلی متصرف شویم، جواب فرستاد من با تو کار دارم و با تو جنگ. این بود که روح عیسی مسیح به فریاد ما نصاری رسید.

←
آن به حد مفنضی می‌آورند و این کلمه بدین معنی فقط در لغت مصری است که توسط اولاد بعنوب داخل شده است و در یونانی ابدأ چنین اسم به این معنی نیست و در تمام کتب علمیه این صیغه مراد از عمل جمع است و تفریق چنانکه علمای شیمی حالیه فرهنگ در تعریف آن همین جمله را می‌گویند حالا عرب از ذریه سام بن نوح چه استحضانات در این صنعت کرده‌اند بمانند شرح آن رساله جداگانه لازم دارد. (منه)
۱. تمدن به فشار موج خیز اسلام و فلسفه جدیده عرب بود که امثال هلاکو چندی، روی آب شناگری کردند و عاقبت، نظر به فطرت حجزیت خویش فرو رفتند. چرا در ترکستان علم دوست نبودند لکن، اروپا در دوره محاربات صلیب به دست آورد و تکمیل کرد و به قعر فرو نرفت بلکه، به وسیله بالون در هوا کلبوان نمود. (منه)

حالا پس از آن خبط بزرگ، چندین دولت مستقله و ایالات مختمه از آن گرفته شده قهراً و جبراً، مثل سرب و بلغار و یونان و غیره مثل جزیره کسرت، که مهم ترین فتوحات خون بهادران آل عثمان میزول شده بود و مثل سایر ممالک دیگر که در کار هستند.

۹- با وجودها چند ماه پیش، که پاره [ای] از مشایخ نساک عرب اسلام پرست به اسلامبول آمده و در اطراف مصر، از روی غیرت اسلامیّه مواعظ اتحاد انگیز نمودند و مردم را مجلوب به سوی سده سده مقدسه سلطان اسلام کردند؛ فریاد خوف و هراس از بیم فتنه عظیم اسلام به قول کفار فرنگ یا جهاد از تمام روزنامجات فرنگی بلند شد و انگلیس در مصر (۳۰) اظهار حیات کرد و در هند، تملق از مسلمین گفت و فرانسه در الجزایر، به هم چنین و غیره.

۱۰- حیلۀ باریکی که مردم فرنگ کردند و در دماغ هرگز سیاسی ناشده ترکها انداختند، این بود که بر سر مسئله جاف و صحاری قطور سرحدی اظهار مخاصمت با ایران کردند، این دو دولت متحد هم خاک که اسلام را که تاکنون، به واسطه نفاق منافقین چندین امارات و دولت را از متصرفات خود به تصرف معاندین اسلام داده اند، به جنگ زبانی و جدال سیاسی انداخته اند. و یک نفر بیدار نیست که بگوید آقای صدراعظم عثمانی این آن کعبه و قبله واحده اسلام نیست بلکه، واقعاً کردستان ایران است و اعرابی مشوفته امروزه کربلا از همان کله مغولی است.^۱

۱۱- به همین دلیل، سرّ مخفی باعث تنزل اسلام با آن اصول اصلیه مغول است. مغول! بلی هرگاه آن اصول (۳۱) مقدسه را پاک و آراسته کنیم و به همان سلامت و صرافت اولیه عرب معمول داریم البته، محتاج به اشخاص فرنگی نخواهیم بود.

۱۲- دست غیب و همت لاریب وقتی با ما ملت اسلام است که مسلمان باشیم و به او امر

۱. قضیه اسنادی انگلیس در مسئله معروفه به «شکار کبوتر» درباره مصریان جاری ساخت مشهور است. (منه)

مشروع و عامل. آیا مردم نخجوان و ایروان و قفقاز مسلمان نبودند و مساجد نداشتند؛ چرا اسیر جنگال روس شدند؟ آیا ممالک منتزعه از عثمانی هیچ خبرداری چه ظلم‌ها بر مسلمین وطنی آن‌جاها شد تا ناچار، اغلب مهاجرت کردند. هیچ خبرداری تاکنون، تقریباً پنجاه و شش بیرق مکتوب به لاله‌الاله - محمد رسول الله در افریقای تنها سرنگون شده؟ هیچ خبرداری که قبر شیخ سودان را، که متهمش کرده بودند به متمهدی، محض عدم اتفاق مسلمین با او و اول عالم مسلم غیور عصر ما بود، انگلیسی‌های متمدن ما خمپاره و توپ بر باد فنا دادند و ما در وطن خود به سگ آنها چیخ نمی‌توانیم گفت. (۳۲) هیچ می‌دانی مقدس‌ترین و غیورترین سلاطین شیعه اثنی عشری قلبیو سلطان هندی بود که تقریباً بیست و پنج سال با انگلیس جنگید با کمال بهادری، و عاقبت، مسلمانان شیعه جیره‌خور او، مثل واجد علی‌شاه شیعه، پادشاه ادوه، او را اسیر دشمن کردند و انگلیس همگی احفاد او را معدوم کرد که امروز، اسمی از ذریه او نیست؟ آیا سلاطین ذریه محمود سبکتکین و بابرشاه تیموریه و غیره مسلم هند دست غیب با آنها نبوده و امروز، این دست به تازگی بهره ایرانیان شده؟ نه والله در ذات یگانه خداوند عزوجل اقتضا نیست اجرای مشیت برحسب استعداد و مشاآت است «و اعبده ربک حتی یاتیک الیقین». پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز!! البته، اگر تو مسلمان باشی همیشه دست خدا و اولیا خدا با تو است لاشک و لاریب. (۳۳)

۱۳ - در میانه تمام سلاطین مشرق، و خلفای اسلام، تیبو سلطان مرحوم هر وقت، می‌خواست کیف و مباشرت به حظوظ نفسانی نماید و نفس خود را آرام کند از شدت غیرت صاحب‌منصبان انگلیس را، که در وقت جنگ اسیر کرده بود، یکی دو نفر از آنها را حاضر می‌کرد و می‌گفت آنها را در قفس شیر بیندازند تا شیرها آنها را خرد کرده بخورند و او تماشا نماید و کیف و حظ کند؛ سوای این حظ بهادرانه به تمام جهات زهد و تقوا آراسته بوده، تنها زمان، او را مهلت نداد که به جواهر بواطن

اسلام پی برده بیدار شود و عود ناپلئون سوم هم او را مغرور و مطمئن ساخت. آن بیچاره هم، قبل از رسیدن به کمک تیبوسلطان، کارش در فرنگ تمام شد.

۱۴- به عکس این وجود مقدس، واجد علیشاه بود که به علاوه ارتکاب به تمام حظوظ شهوت پرستی، سالی یک بار، خود را (۳۴) به صورت زن ساخته در رختخواب خوابیده، به تقلید از زن‌ها درد زاییدن می‌گرفت و باید تمام ارکان و امنای دولت تحفه و هدیه به جهت بچه عملی نوزائیده پادشاه تقدیم نمایند. مع‌هذا، یک حرف خوبی جواب شاعر هندی گفت، که در ایام حبس او در باغی که انگلیس‌ها معین کرده بودند، چندان پرندگان تربیت داده، روزانه دانه می‌داد که هر جا در آفتاب می‌ایستاد، سایه بر او می‌افکندند. در حالی که پرنده‌ها سایه بر او افکنده بودند، آن شاعر طماع خواست قصیده خوانی کند، واجد علیشاه گفت:

مخوان که شما مردم را من سال‌ها نان دادم؛ عاقبت، به قدر این پرنده وفاداری نکردید و مرا به دست دشمن سپردید.

۱۵- در جایی که عمل سلطان این باشد و سلوک و فهم ملت چنین و جوهریت اصول اسلامی معدوم، آیا دست غیب چه کند؟؟؟

بازارچه گاه‌گاهی به سر نمد کلاهی (۳۵) مرغان قاف دانند آئین پادشاهی!

پرسش سومین: آیا فرنگیان درباره امروزه ملت ایران چه می‌گویند؟
امید نجات و پیش‌رفتی از تشکیل مجلس ملی جدید ایران و زمزمه بیداری این ملت دارند یا نه؟؟؟

پاسخ اولاً- این پرسش بدن نگارنده را به لرزش آورده، چنان از غیرت الفاظ ناشایسته که درباره ملت مسلمان ایران زمین از دیرزمانی است در کتب و روزنامه‌جات خود ادا کرده‌اند در خشم و غضب هستم که اندازه ندارد، از مقام انصاف گذشته، طبع بشری از کلمات ناشایسته خصم در صورتی که صدق باشد متغیر می‌شود؛ لکن،

چون این سؤال را ناچار جوابی است از نقل تمام مطالبی که درباره ما ملت گفته‌اند می‌گذرم و، آخرین تحقیقی که درخصوص جوش ملی امروزه ایران در فرنگ مذاکره شده عرض (۳۶) می‌کنم. البته، چون ناقل کفر، کافر نیست معفو خواهیم بود.

۲- روزنامه نیمس که به زبان انگلیسی طبع و نشر می‌شود، از خبرنگار روزنامه پالمال کزت انگلیسی شرح ذیل را در ماه گذشته، نوشته که ترجمه آن را به فارسی عیناً، ذیلاً، نقل می‌کنم!^۱

ترتیب جدید در ایران و مذاکره با پرفسور وامبری «مقصودت این است که واضحاً و بی‌برده ترتیب قانون اساسی جدید ایران را بیان کنم صریحاً، می‌گویم آنچه بر من هویداست تمام این ترتیب بازیچه تقلیدی است؛ با شاه حاضر دوبار مرا ملاقات دست داد. نخستین، در چهل و چهار سال قبل از این که جوانی نه ساله و ضعیف البینه بود و، به صاحب اختیاری آذربایجان منصوب بود. بار دوم، پنج سال پیش از این، در بوداپست، او را ملاقات کردم و اول فرمایش او این بود که وامبری کجاست؟ در این مرتبه، اتفاق خوبی افتاد که من کاملاً (۳۷) خلق و خوی این پادشاه را به دست بیاورم؛ همین که امتحان کردم او را خوش نیت‌ترین مردم دنیا یافتیم و، کاملاً با خبر از ترتیبات تمدن جدید و دارای خواهش فوق العاده فطری برای اصلاحات به طرز جدید در مملکت خودش. مشروط به این که، اسباب لازمه را داشته باشد؛ پول وافی و مردم کافی. این دو فقره اسباب، سب راه سیل تمدن و ترقی ایران است. مخصوصاً، اشکال عمده پول است. ایران دولتی است که همیشه، به قرض افتاده انگار انگلیس از اعطای قرض چنانچه از لفظ شاه است مرا انداخت به جنگال روس. دوستی دولت انگلیس بیخ کرده و بارد و لفظ خالی است. من شخصاً سالیزبوری را آن طرف احتیاط یافتیم. انگلیس می‌توانست روس را نگذارد این قرض را بدهد و این اشکال طی یک اشکال بین المللی می‌شد چه که، فعلاً، ایران در بحار نفوذ روس کشتیرانی می‌کند. قرض روس (۳۸) ایران را مرهون ساخت به ضد خط قطار آهن عظیم السیر^۲ ترقی که اکنون، قزاق روس پاینده و داروغه آنهاست. در تمام اطراف، علامت پیش‌رفت روس‌ها در ایران هویداست. درحقیقت، ایران بیشتر از آن روس است تا خود ممالک روسیه. این مسئله راست است که اعتبار و عظمت روس به واسطه ضعف در قفقازیه، در تمام عالم اسلامی هبوطی یافته لکن، جوهریت آن باقی و برقرار است. آیا در ایران، مردمان عاقل کافی یافت می‌شود که از عهده اصلاحات برآیند؟ ایران محتاج

۱. سؤال یکهزار و سیصد و بیست و چهار شده است. (منه)

۲. مراد مرحوم مظفرالدین شاه است. (منه) ۳. سریع. (منه)

به وجود کفایت رجال است، به همان اندازه که محتاج به پول است؛ لکن، از حیث قوای عقلیه، ایرانیان بر ترکان آل عثمان مقدم اند؛ لکن، وضوحاً بگویم تاکنون، اقدام مهمی در ایران نشده است که شوق آنها را در پیش رفت به تمدن جدید اثبات کند. جزئی (۳۹) اقدامی که در باب قانون اساسی و ترتیب مملکتی و حوزه ملی شده سفسطه و اشتباه است. ایران، امروزه، از شش سال قبل، فروتر رفته معارف بحالها در توقیف و بحال و قوف است. ترجمه مصنفات فرنگیها به ندرت است. در حالی که، عثمانیها مطابق روزنامه روزانه معتبر دارند. هنوز، یک روزنامه نیست که در تمام ایران اشاعه تام داشته باشد. نزاع و جدال به جهت قانون و نظام حریت با سلطنت مستبده در ایران، سخت تر از عثمانی خواهد بود! چه که، در ایران علمای مذهبی را نفوذ تام و مرید فراوان است و کسانی که حوزه پرجمعیت ارباب عمایم و علما و سادات و آخوندهای ایران را دیده باشند، از پیش رفت قوانین جدید اصلاحات ملکی در آن مملکت به کلی مأیوس می شوند. در مسئله انحصار تنباکو، ثابت شد که قدرت علما از دولت بیشتر است.^۱ هر چند برخلاف رضای علما باشد (۴۰) امکان ندارد اجرا شود. امروزه، در ایران مردم کافی به غایت نادر و عزیزالوجود است. تمام مملکت غرق خودپرستی است. رتبه و مناصب به قیمت اعلی فروخته می شود. قانون وجود ندارد. تمام مملکت دچار اغتشاش است. در حالی که زمین حاصل خیزی است به جهت مردم عاقل کافی با هوش بیغرض. صدراعظم حالی با هوش آدمی است و دو پسر دارد که یکی در روس، و دیگری در انگلستان، تربیت یافته اند؛ لکن، اینها هم بیشتر از شاه نمی دانند و نابلد هستند از این که از گجا شروع نمایند و سرکلافه کدام است؛ با این حال تصور کن حال و وضع قانون در چنین مملکتی چه اثر و کیفیتی خواهد داشت؟ پول دوباره، قرض می شود و دوباره، خرج می شود؛ لکن، در اصلاحات ملکی و مورث عدم رضایت عامه خواهد شد. راست است که از آنچه من می دانم ایرانی از سایر ملل قدیمه باهوش تر است و نطق و خطابه خیلی خوب (۴۱) ادا می کند. لکن، آن قدر غرق اشکالات ایام گذشته خویش است که امکان ندارد در آن اشکالات که امروزه، اطراف او را احاطه کرده بیرون بیاید.

پس آینده ایران چیست؟

هیچ چیز، ایران را از انهدام سیاسی نجات نمی دهد مگر، معجزه یا دست غیب. فعلاً، قضا و تقدیر ایران در دست روس و انگلیس است. دلایل اشاره می کند بر تقسیم ایران، میانه آن دو دولت و کشمکش بزرگی بر سر این کار خواهند داشت و بر فرض وقوع این ترتیب ناچار

۱. در باب انحصار دخانیات بسیطاً شورش مزبور از حسنیات علما نبوده و ساختگی بود. ناصرالدین شاه شخصاً نیز شاید سرآ از مؤسسين شورش بود به واسطه این که، مقهور نهب همسایه شمالی بود و علما عصر حاضر ایران بواسطه کثرت خواهش از تمام رؤسای هیئت حاکمه که رؤسا و محرکین همه گونه امور فساد مملکتی هستند پیوسته دست خوش آنها بوده و هستند و از پیش خود هیچوقت درصدد کاری نبوده. (منه)

ممالک شمالی بهره‌روس و جنوبی انگلیس و البته، شاید اشکالاتی هم بینهما رخ بدهد؛ لکن، تحدید صحیح همین است. این راست است که رقیبش می‌خواهد در آسیا، از طرف مشرق، پیش برود؛ لکن، مشکل است فایده از حرکت به طرف جنوب به نظر بیاید. چنانچه، من در یکی از (۴۲) کتاب‌های خود مبرهن کرده‌ام. رقیبش طبعاً، مایل به جنگ عمومی نیست لکن، دولت جرمن آیا در عالم اسلام شرق آلت فاعله نیست؟ جرمن هم اشکالات مخصوصی به خود دارد و از دیر، از راه رسیدگان تمدن‌کنندگان شرق است و از مرکز خود خیلی دور است. هرگاه، این اشکالات نبود صنایع و نفوذ جرمن زودتر از همه، اثر می‌کرد. یک چیز یقین است که، انگلیس دجله بغداد را نمی‌گذراد برای جرمن و دو قوه قاهره بزرگ مؤخر نمی‌مانند. ولو این‌که، جرمن را مقاصد اعلی در ایران باشد. نخستین فاصله بزرگ ممالک وسیعاً فیما بین ایران و مرکز تمدن جرمن. دومین سبب عنصری دولت نلرن طبیعی عموم وطنیان. تمام شد ترجمه گفتار آن فرنگی.

۳- این است زمینه تمام گفتار سیاسیون فرنگ درباره ایران و ایرانیان. و این بنده به این مرد فرنگی می‌گویم: «اصبت و اخطات.» (۴۳) امروزه، همان علمای اختیار و فضلی نامدار اسلام پرست ایران، آلات فعاله و مقدمات عامله ترقی و تمدن ایران هستند. امروز همان شاهنشاه اسلامیان پناه روح مقدس صاحب اسلام را از خود شاد کرد. آیا مساعی جمیله غوثی الاسلام والمسلمین، آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد دامت برکاتهما نیست که به کلمه مبارکه توحید اختلاف میانه شاهنشاه و ملت را مبدل به صورت وحدت فرموده‌اند؟ راست است سایر ممالک ایران در حال پریشانی بوده است؛ اما آیا غوث الاسلام والمسلمین، آقامیرزا ابراهیم، نیست که تقریباً دو سال است، مملکت فارس را به قوت ایمان و عین اسلام پرستی و شایه دوستی از هزار گونه مفاسد مترصده محافظت فرموده‌اند و مردم را به اتحاد و دولت خواهی نصیحت مشفقانه می‌فرمایند.

۴- این‌که، می‌گویند ایران به اندازه [ای] که محتاج پول است مردمان دانشمند لازم دارد

۱. هرچه از اینگونه مدایح سرودیم نشد و نشدند که بعضی‌ها که ایشان نیز، محسود او باش و مغمور و مغلوب دست اجامره شدند در حالی که از قدیم‌الایام مردم خارجه ملتفت بودند که قدرت ملی منوط است به وجود علما و ما خود غافل بودیم و با دست خود نجات دهندگان خود را دلیل کردیم. (منه)

شک نیست!!! و این که، گفته دانشمند (۴۴) نادرالوجود است راست است!! به ملاحظه این که، اگر هم باشد در گوشه خمودی و افسردگی زار و زبون است بالمره یارای تکلم ندارد. برداشت سخن از جایی شده که حوزه خشنا و حیه ملساً است بلکه، صخره صماء. این که گفته، ایران چنان غرق مصایب است و سر کلافه را گم کرده که مردمش نمی دانند از کجا آغاز امور اصلاحیه نمایند تا اندازه [ای] صدق است! الا این که، نظر به مغزی که در فرنگستان پرورش یافته چنین است! این که گفته، ایرانیان سخن سرایی و سخن پردازی خوب دارند. مقصودش این است که به علم ظاهری و دانش اند که تنها نمی تواند رفع مفسد عمده ملکی و ملی کرد بلکه، وطن خواهی و قدردانی ذاتی می خواهد که در ملت مرکب ایران نیست. ^۱ منتها در عالم اسلامیت به لفظ جمع ملت واحده هستند در عالم سیاست مدن و سیاست ثروت هر وقت عارف بشوند سود و زیان خاک ایران را (۴۵) راجع به اساس زندگی خود دانسته آن گاه، قدر وطن را می دانند و دفاع از وطن را واجب می شمارند، تا به این مقام برسند که قرنی از طریق مدارس متمدنه هرگاه، سیر نمایند مدت می خواهند.

۵- به همان قریحه فطری سخن سرایی که در ایرانیان موجود است، اغلب و اکثر صحرائشینیان ایران می دانند اصلاحات ملکی و ملی باید نخست از کجا آغاز شود! الا این که، نشر اندکی از مطالب اصلاحیه بر صفحه کاغذ با وضع دانش عموم روحانیان و ارکان به استبداد زندگی کرده به غایت، مشکل است. ملت، عموماً، از مرض خود بصیرت علمی ندارند. تنها آرزو به غذایی دارند که کشنده آنهاست؛ مثلاً با این همه رقیب و همسایه بیدار متمدن قاهر، تمام آرزوی

۱. این چند کلمه اشاره می کند به این که میان وقت باهم بودند که می دانستند از نمک حلواشوران خورد. جمله حوزه خشنا و حیه ملساً بفضاحت هر چه تمام تر می رساند به کجا می خورده و از همان سال اول، معلوم بود چه می شود. (منه)

عامه ملت ضعف دولت است؛ و این خبط عظیم است؛ اشخاصی که به غلبه آبا و پیش‌قدمی شخصی، بدون مزیت علمی و جوهریت (۴۶) خدمت، در امروزه، دارای ثروت و حایز رتبه اعیانیت ملی و ارکانیت دولتی هستند، مرکز آن اندازه دانش سیاسی و احساسات وطن دوستی در آنها نیست که، از ممر حالیه معاش خود یک باره دست بکشند. اگر هم فعلاً، چند نفری اظهار نمایند یا از بس که به غلط و اشتباه ثروت وطن را جلب کرده، می‌ترسند به همان شعبده که جمع کرده‌اند از دست بدهند، به کلی راه شعبده بر آنها مسدود بوده، می‌خواهند بلکه، از این راه به نوایی برسند؛ از این دو صورت خارج نیست. فقط علمای اعلام مساعی جمعیله خود را خالصاً لوجه الله به اتمام رسانیدند و روح منور صاحب اسلام را از خویش شاد کردند.

آغاز نقطه اصلاحات

۶- از چهار محل معین است. نخستین، اداره معارف؛ دومین اداره مالیه. سومین، اداره

عسکریه؛ چهارمین فلاحه. (۴۷)

از چندین سال به این طرف، پاره [ای] مکاتب ابتدایی در ایران احداث شده به اسم مدرسه؛ طرز جدید پاره [ای] پادریان امریکایی و انگلیسی هم با آنها مخلوط شده‌اند و تنها چهار لفظ فرانسوی و انگلیسی را علم نامیده‌اند و، اگر مختصری هم مطالب ابتدایی ریاضیات را فرا گرفته باشند، فقط حاصلش انکار مذهب و بدرود دیانت و امانت بوده. هرگاه، یکی دو نفر از روی فطرت پاک خودکشی کرده و یکی از شعب علم را تکمیل کرده باشند فلان بچه نه ساله امرای موروثی هرگز، نگذاشتند این مردم تربیت یافته در یکی از اداره‌جات راه و رخنه پیدا نمایند.

۷- امروز، برای مردم عقب مانده ایران بالمزه فرصت تکمیل زبان خارجه نیست که چندین سال، معطل تکمیل زبان بشویم و آن‌گاه که، شروع به علوم لازمه کار نماییم هم، کاملاً از عهده برنماییم؛ بلکه، امروزه، ایران دارای علمای دوزبان (۴۸) تکمیل

کرده است. بلکه، این دو زبان در حقیقت زبان پدر و مادر اطفال ملت است: عربی و فارسی. مصر و بیروت معدن کل علوم جدیده است که سراسر به زبان خود ترجمه کرده‌اند؛ فعلاً، باید کل فنون را از آنها و از همت زبان خارجه‌دانان در آن به زبان فارسی ساده ترجمه کرده و شایع نموده و امیدی تغیرناپذیر هم، در قانون اساسی معارف به جهت محصلین علوم قرارداد. و آن قدر در ذیل این فصل مهم فداکاری مالی و جانی لازم است که از تصور ما ملت خارج است.

۸- تحصیل صنایع که در ذیل معارف است^۱، از تشکیل مدارس علمیه مشکل تر است؛ چه که، هیچ حلوائی نشد استادکار، تا که شاگرد شکرریزی نشد. در تمام عالم، نخستین موج ترقی از قلب پاک اشراف ملت حرکت جوهریه کرده؛ کجایند جوانان اشرافی که دامن همت به کمر زده، لباس چرم و کرباس پوشیده (۴۹)، بیرون در کارخانجات قماش بافی و توپ ریزی و بلورسازی و قدسازی و غیره، ذغال‌کشی نمایند تا استادکار بشوند. خواهی گفت: «شرکت ملی تدارک همه گونه کارخانجات می‌کند و به وطن می‌آورد. جوانان باذوق می‌روند عمه گمی می‌نمایند.» گویم زهی سعادت؛ لکن، وقتی این کارخانجات ثمر دارد که اداره فلاح و وطنی تهیه پنبه و لوازم کارخانجات را از قبیل زراعت وافر چغندر و فراهم داشتن احجار بلوری و گل چینی و فلز برای کارخانجات توپ ریزی دولتی کرده باشد نه این که، پنبه از امریکا و فلز از فرنگ و شکر و چغندر از مارسیل و روسیه حمل نمایند که روس یا انگلیس بتوانند از تنخواه مصنوع حمل از ممالک خود با تنخواه ساخته شده در مرکز ایران رقابت نمایند و کارخانجات ما را مسدود نمایند.^۲ بلی هر وقت، فلاح و معادن و غیره را تکمیل کردیم (۵۰) البته، کارخانجات وطنی به حال ما صرفه دارد و هرگونه

۱. مستر برون در شرح ترقیات ادب و صنایع هرست بای تخت آن وقت ایران که تحت نظر بای سفیر امین حسین نیموری ثابت می‌کند که هر وقت ترقیاتی علمی در شرق رخ داده بواسطه همت شاهزادگان و اشراف وقت بوده است. (منه)

۲. چغندر مضحک است کارخانه اسلحه سازی کابل که فلز آن را از فرنگ می‌آورند.

ترتیبی که زاپون در این باب داده به حال ما مناسب است. امروزه، باید جوانان غیور مهاجرت نمایند و کسب صنایع جدید را از مرکز کنند؛ بلکه، زندهٔ مسلمین از این بیشتر شربت احتضار از قند و شکر صنعت کفار ننوشد و مردهٔ آنها کفن از کارخانجات یهود نباشد. آخر حیا و غیرت دو گوهر شریف است.^۱

۹- ادارهٔ مالیه، خواه نظر به مدخول دولت باشد یا ازدیاد ثروت عامهٔ ملت نیز، مانند صنایع در ذیل معارف است چه که، یک دوره تامه از علم سیاست ثروت لازم است که از نور آن علم پیوسته، ملت پس از دانستن این‌که، واقعاً ثروت چیست و طریق ازدیاد آن کدام است! در غایت کوشش مدخول و محصول مملکتی را از صرف معاش و مخارج عمومی و دولتی اضافه نمایند یا به فکر تعادل و اضافه باشند. در هیچ شعبه [ای] از (۵۱) اصلاحات جدید این عصر، تمدن مانند مسئله (سیاست ثروت) دولت و ملت را در خلطه و آمیزش و صلاح و نزاع متحد و متفرق نمی‌سازد. آن قدر مسئله باریک و، مرحله تاریک، به نظر آمده که بزرگ‌ترین حکمای عصر تمدن فرنگ را مشغول ساخته است. اول کسی که پس از کلیات منضمه در نوامیس اسلامیه، در این علم کتاب نوشت، آدم اسمیت^۲ اسکاتلندی بود که کتابی مفصل به نام ثروت ملل شایع^۳ کرده، بعد، سبجویک و جان [استوارت] میل^۴ هر یک کتابی مسمی به اصول سیاست ثروت تصنیف کردند و دیگران متابعت کردند. این جاست که تا اندازهٔ مفصلی حق مداخلهٔ دولت در امور عامه معین می‌شود و حقوق ملی در پرخاش به ادارهٔ دولتی تحدید می‌یابد و اجازات و اختیارات عامه در امور راجعه به محصول و مصارف مشخص می‌گردد. علمای این علم شریف می‌دانند در ضمن (۵۲) این

۱. جوانان غیور افلاً، دباغی و صباغی تحصیل کنند.

۲. Adam Smith (۱۷۹۰-۱۷۹۳) فیلسوف و اقتصاددان اسکاتلندی.

۳. کتابی از آدم اسمیت.

۴. John Stuart Mill، فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی (۱۸۰۶-۱۸۷۳) م.

چند سطر چه مطالب عالیہ مندرج است از جمع و تقسیم ثروت.^۱

- ۱۱- این جاست که، قوانین شرکت‌های ملی و بانک دولتی و تسهیل طرق و شوارع تجارتي و اداره بلدیه و حدود احداث کارخانجات و دارای اجازه بودن اطبا و ترتیب عدالت‌خانه‌ها به جهت حفظ مال و حال ملت معین می‌شود. اصول حدود مجازة اداره فلاح و پلیس و اندازه مداخله او را این علم معین می‌کند. بلکه اندازه عده و عده سپاه و محل مخارج حمل و انتقال حربیه از این جا معین می‌شود. هم چنین، ترتیب مالیات ممالک محروسه و اجاره ندادن حکومت از این جاست.
- ۱۲- اداره عسکریه نیز، به ملاحظه قانون جمع سپاه و ترتیب مشق نظام و تعیین محل مصارف در ذیل مالیه و معارف افتاد.

قلم این جا رسید و سربشکست. در این مرحله، نه تنها علم لازم است بلکه، جوش فداکاری و حب وطن و گذشت از فایده شخصی ژاپونی لازم است؛ که شخص واحد و اشخاص منفرد از چندین کرور (۵۳) مدخول ادارجات عسکریه و افواج تیولی ملک موروثی آبا و اجداد ایام هرج و مرج خود گذشت نمایند؛ که ثانیاً، جاهای دیگر مملکت به رهن قرض بیهوده، برای همین گونه املاک تیول و اربابی بیهوده به نام کسر مخارج عسکریه و سایر ادارجات مواجب مفت بگیر نرود. مانند گمرکات که زیر جامه مملکت و چادر ستر ناموس ملت بود... اشکال در این است که به پسر بچه نه ساله و امیر تومان موروثی و مشرف بی سواد و لشکر نویس شماره مدان و مخبر هلیوگراف مفهم بیرق و فانوس بلوره جام جم نشناس و مشاق جغرافی و تاکتیکس و استراتاجیک ناخوانده بگویند.

آقا جان! ایام خدمت شما به انجام رسید؛ ورثه این افواج تیولی از خواب بیدار شدند. حکم آسمانی برای آنها نازل شد؛ شما تشریف ببرید از مدرسه علمیه هرگونه فن و

۱. میزان شورش‌های تحت نظام ایالتی اعصار حربت خواهانه فرنگ و پیش‌رفت‌های ملی به اندازه دانش به عامه آنها در اصول علم سیاست ثروت بوده است؛ حتی احزاب مزدکی از پشت این پرده بیرون آمده‌اند.

علمی مایل هستیید اجازه بیاورید. آن‌گاه، جزو ورثه ملی (۵۴) و حقوق ملی بشوید. یا عجزه بودن خود را ثابت کرده در بیت المساکین ملی داخل شده به راحت زندگانی نمایید. اشکال در این است که آن همه بلوکات وسیعه زرخیز مملکت را که در امرای مواجب سواره و پیاده و دهقانی موروثاً متصرف هستند، از آنها پس بگیرند و با غایت شعف و حب شرف به دولت علیه برگذار نمایند.

۱۳ - و آلا امروزه، ترتیب اداره عسکریه منظمه به جهت ایران اسهل از تمام ادارجات است پس از ترتیب مالیه. چه که، می‌توانند تمام نظام حاضر را به هم زده، علی‌العجاله، چهل فوج مرتب مثلاً، تشکیل بدهد به طور میلیشیا. قراسواران از پیاده و سواره و توپچیان و مشتاقان ماهر از ژاپون بخواهد، و در تمام مملکت منتشر نماید و اهالی نیلات و شهرها و قصبه‌جات را به نام داوطلب مشق دهند. این نگارنده ملتزم می‌شود که از کوه‌گلوبه و بهبهان، از عشایر وطن شخصی خود شانزده هزار نفر حاضر میدان مشق افواج داوطلب محلی (۵۵) نماید که در هنگام لزوم، هر یک مقابله با پنج نفر سرباز خارجه نمایند، با مشق جدید و جوهریت کلمه اسلامی از سپاه مزدور فرنگی هراس نکنند. رؤسای آنها به حکم قانون می‌دانند خدمت مکافات دارد و، خیانت مجازات. همین که مردم از شر حکومت مستأجره نجات بیابند، شاهنشاه خود را فدوی می‌شوند و مالیات را به ترتیب جدید بیشتر و بهتر می‌دهند و بلکه، یقیناً، اغلب علمایزادگان و طلاب اسلام، نظر به عزت اسلامی و حفظ بیضه اسلام همگی روزی یکی دو ساعت، در میدان مشق نظام داوطلب حاضر می‌شوند و قبول مشق می‌نمایند.

۱۴ - اداره عسکریه به تأیید اداره مالیه از محصول جزیره هورمزد که سالها، به تقلب اجاره رفته، بندرعباس و املاک شیخ مهاجر لنگه بنای چنان برج و بارویی در تنگه هورمزد می‌کند که سد محافظ تمام خلیج فارس باشد و به کلی، از شر بحریه دول خارجه آسوده ماند. (۵۶)

۱۵ - گفتار مردم فرنگ اغلب راه کج به ایران نمودن است؛ مثل این که، دو ماه قبل، روزنامهٔ تیمس از اسلامبول کسب خبر کرده، می‌گوید شیخ خزعل خان، سردار ارفع، سرحد دار ایران، چندی است با مبارک ابن صباح، شیخ کویت، مراسله دارد و جزماً می‌خواهد چنانچه، مبارک خود را از عثمانی منتزع کرد، این شیخ هم در کار است تمام علایق بستگی خود را از دربار ایران قطع نماید؛ و حال آن که این شیخ بزرگوار، پسر مرحوم شیخ جابرخان است که مملکت محمره به واسطهٔ او به جهت ایران بین الدول ثابت شد؛ بلی انگلیس‌ها در خلیج خیلی کار داشتند. اهمیت این مرد بزرگ شاهنشاه ستای نیز، به جهت آنها فوق‌العاده بود، هر چه خواستند او را فریب بدهند گوش نداد. حالا، می‌خواهند به این زمزمه‌ها اسباب برودت میانۀ او و سلطنت و ملت ایران فراهم کنند. دولت جرمن هم، فایدهٔ خود را در اتحاد با سلاطین اسلام دیده و خط آهن بغداد را (۵۷) تمنا دارد به خاک ایران واصل نماید و رقیب انگلیس است و به توسط سردار ارفع و ایجاد سپاه داوطلب دولت علیهٔ ایران می‌تواند دارای شرکت بزرگی در این خط بشود و همه وقت، جواب پیش‌قدمی عثمانی را به سختی بدهد؛ و هرگاه، متفق باشند انگلیس را نگذارند بالمره نفوذی مثل کویت در آن حدود پیدا کند و بلکه، به واسطهٔ بیست و چهار هزار نفر مرد جنگی شده به طرز جدید سردار ارفع و شانزده هزار نفر از کوهگیلویه و بهبهان و بیست هزار از ایلات بختیاری و بیست هزار از الوار پشتکوه و آن حوالی ادارهٔ عسکریه، می‌تواند عراق عرب را ثانیاً مالک شود و در همان حین، از حدود جاف و کردستان عثمانی را به همین گونه سپاه آن حدود مشغول نماید تا این که، اتحاد به ایران و ثمرات آن را در یابند و الاً فعلاً، عسکریه نداریم. به واسطهٔ این که، تربیت وطن خواهی و مالیه نداریم و علت مالیه نداشتن این است که معارف نداریم. (۵۸)

۱۶ - فلاحت نیز، مستقیماً در ذیل معارف است، چه که ترقی زراعات و محصولات بسته به دانش احداث قنات و هندسهٔ پل و سد و سلخ و امتیاز اراضی و بذرشناسی و

شیمی و به واسطه بسته به انتظام و امنیت محلی و اداره پولیس و عسکریه و مالیه است.^۱ عاقبت ستاره دنباله‌دار خط آهن بغداد عبدالحمید را به حبس و عثمانی را خراب و اسلام را به جاه برده و می‌برد.

۱۷- لکن، ترتیب این اداره هم مثل سایر ادارجات اشکالات مخصوصه دارد؛ چه که، بفلان خان و بهمان امیر و وزیر نمی‌توان گفت رعایای املاک شما از این به بعد، محکوم حکم شما نیستند بلکه، رعیت باید شریک در آب و زمین باشد و ترتیب زراعت باید در تحت نگرانی مهندسین از جانب دولت باشد. و از طرف اداره عایدات ترتیب مالیات داده می‌شود؛ و جناب آقا! شما هم حق مالکی معین خود را بردارید. رعیت هم آزاد است هرچه می‌خواهد با سهم جو و گندم و مویز (۵۹) و انگور خود بکند! تکیه این کار به همه جا می‌خورد.

۱۸- ملت ایرانی همان ملت دریدارانی هستند که با وزیر و پادشاهان کیان و ساسانیان هم‌دست بودند و، ارکان زمین از خوف نیرویشان در هراس بود. اکنون، مخلوط با آنها شده از صرافیه اشرف عرب که طاق کسری به ستم ستورشان کوفته شد و معموره زمین را باج‌ستان بودند. به علاوه، از کسانی که سلطنت بنی عباس را از میان برداشتند، تنها صفت سلحشوری از خصایص ملیه این سرزمین است. بهادران هم رکاب سلاطین اسلام ایران، پدران همین پسران، بودند. شاه اسماعیل و نادر از آسمان سپاه نداشتند و از زمین و دریا برای آنها نجوشید و نروید؛ از این جنس مردم و با همین شعبه مخلوق برحسب استعداد آن ایام فتوحات عظیمه کردند.^۲ البته، چنانچه، به ترتیبات امروزه (۶۰) مسلح باشند و مشق بیابند، همان فتوحات برای آنها دست می‌دهد و در جوار و همسایگی دول مقتدره هم خاک خود اتفاقاً احشام و

۱. روزنامه نویسان به همین جمله مردم را مستعد کردند که وقت اظهارش نبود بلکه وقت اظهار هر یک از حقوق ملی آنگاه است که از راه معارف دست عموم به طلب بیاید که حتماً بیاید. (منه)

۲. آنچه مورخان می‌نویسند، شیما کرور سپاهی در مسافرت به بونان در رکاب زرین بوده است.

نیلات هم جواری دارد که جنگ و جدال را عیش ایام زفاف می‌دانند. فقط، سخن وامبری در عدم پول و مردم کافی نهایت استحکام را دارد. چه که، گویی تمام اساس تمدن جدید در مزاج ایرانی اثر به عکس دارد و با لفظ فداکاری و گذشت از فایده شخصی در این ملت نیست. مثلاً در حالتی است که طبع و نشر تقاویم جزو اعلان عطارهای ممالک خارجه است هنوز، اول متمدن دانشمند ایران، همه ساله، به جهت فایده خیلی حقیری، آن را منحصر به فرد نموده و دست خط همایونی در انحصار آن صادر می‌کند. این مسئله با اخلاق متمدن مهذب بعید است؛ این است که هرگاه، عموم این ملت به همین درجه علم و پایه تمدن برسند، باز گمان وطن‌خواهی نمی‌رود. (۶۱)

۱۹- در ماه رجب همین سال ۱۳۲۴، ملکه ممالک زرخیز کهن دولت و ملت متمول فرزندان آسمانی چین اعلان قانون اساسی داد و ملت با آن عمق فکر و آن وطن پرستی و آن تمول از پیش می‌برند و از روز تاریخ این اعلان، تمام ملل فرنگ به فکر و واهمه افتاده‌اند که اگر این دریای نفوس متمول باریک خیال به سرعتی که در کارند اساس تمدن خود را بالا ببرند، وای بر احوال ما.

۲۰- لکن، ما به عکس مردم چین هستیم. در مثل است که گربه و میمونی در اتاق خانه تنها مانندند. چند دانه جوز در اتاق بود؛ میمون حیلله کرده، در را بسته جوزها را در آتش بخاری انداخته، همین که پخته می‌شد دست‌های گربه را گرفته زیر آتش می‌زد و جوزها را بیرون آورده خودش می‌خورد. صاحب خانه آمد دید جوزها نیست، دست گربه همه سوخته و خاکستری است؛ یقین کرد کار گربه است، کتک و افری هم به گربه مسکین زد. حالا، می‌ترسم (۶۲) مانند همان گربه جوز نخورند و دست‌ها هم بسوزد، کتک هم بخورند.

۲۱- قانون بنویسند سلب قدرت از سلطنت قاهره بنمایند مجلس برپا کنند منتظر پول و فداکاری‌های ملی باشند؛ مثل امروز، نقد خود را نسیه هر یک بگویند. امروز، نوبه

فلانی بعد، نوبه من؛ در این اثنا، دب اکبر شمالی و بوم جزایر باهم جمع بشوند و واقعه رخ بدهد که رفع آن به جز به عقل و علم و وطن خواهی و مال و فداکاری جانی و مالی نشود و هیچ در بساط نباشد. «فَاصْبِحْ يَقْلِبُ كَفِيهَ عَلٰى مَافَاتٍ مِّنْ جَنبِ اللّٰهِ».

۲۲- دولت اسلامی مراکش از سه طرف محاط فرنگستان است و به تیر پرتابی به خاک فرانسه و اسپانیا می‌رسند. سال‌هاست هر چه دول هم‌جوار فریاد می‌زنند بلکه، دست از دزدی و راه‌زنی و خودسری و خون‌ریزی بکشند ابدأ، بیدار نمی‌شوند. مدت‌ها، به واسطه حقوق بین‌الدول مصون مانده‌اند. این ایام که در فرنگ (۶۲) به جهت موازنه حقوق فرانسه و جرمن مجلس کردند و حقوق اولیه فرانسه به اثبات رسید در حقیقت، آخرین امضایی بوده به جهت تصرفات مالکانه فرانسه و عاقبت، بلعیده خواهد شد.

۲۳- دولت علیه اسلامی عثمانی تقریباً شش صد سال است، دروازه کل اروپا را متصرف است و تا اندازه خیلی مهمی توان گفت همه گونه علوم و فنون فرنگ را تحصیل کرده‌اند. چنانچه، امروزه، اطبا و جراحین و مهندسین و تمام شعب سیاسی‌دان و علم اقتصاددان و معارف‌شناس و غیره دارند و از یک صد سال، متجاوز است که آن قدر از دست فرنگیان بیدار کتک خورده‌اند که اگر به احجار کوهستان دنیا این همه صدمه و لطمه وارد آمده بود، هر آینه همگی بلور صاف و آینه شفاف شده بود؛ مع‌هذا، چهار نفر ایرانی بدبخت کاسب برادر مسلم خود را در کربلا نمی‌توانند به مدارا نگاه دارند. هنوز، اداره معارف اسلامیول (۶۴) و بغداد اجازه طبع کتاب رد شیعه می‌دهد. اگر جوهریت تمدن جدید واقعاً، دانسته شده بود اختلاف مذهبی ملل ممالک محروسه عثمانی که بهانه عدم پیشرفت مقاصد اقتداریه است به کلی، در تحت قانون مضمحل می‌شد. دول فرنگ هر یک دارای هفتاد مشرب و مذهب مختلف نصاری و غیرنصاری است. ممالک هند تقریباً شصت میلیون مسلمان دارد و سه چندان مذاهب مختلف هنود. هر یک از دول

فرنگ از اختلاف ملک مرکزی خود گذشته مسلط بر کرورها ملل مختلف الجنس و المذهب است در مستعمرات خود؛ مع هذا، اصول حیازه و اداره کردن دولت و ملت هنوز در دول اسلام شناخته نشده.

۲۴- امارت افغانستان اندک استعداد ظاهری که برهم زده به واسطه این است که راستی و پوست کنده قراسواران انگلیس بوده در سرحد هند و حالا هم، از آن اهمیت که در نظر ملت انگلیس داشت (۶۵) افتاده! به ملاحظه اتحاد جدید انگلیس با ژاپون و تغییر حرکات مستعمریه دولت روس در ممالک شرق و ترتیب اتحاد روس و انگلیس در کلیه ممالک شرقیه، و همین که این اتحاد به امضا رسید، به کلی اعانه [ای] که به افغان داده می شد قطع خواهد شد و خرج به مراتب بیشتر از دخل می شود و همان هرج و مرج نخستین در کار است؛ محلی هم ندارد که قرض بگیرد، کسی هم به او قرض نمی دهد.

۲۵- کارخانه توپ و تفنگی که فلز آن از فرنگستان بیاید یا قماش بافی که پشم و پنبه آن از هند باشد یا تربیت نظام عسکری بی قانون ملی که دوازده هزار خانوار طایفه هزاره را به ملاحظه این که شیعه هستند بکشند و به کلی، معدوم نمایند؛ به کلی برخلاف زیست ملی و اقتدار دولتی است.

۲۶- از ایران بسی مردم به فرنگ رفتند و واقعاً، ظواهر علوم را دریافتند بلکه، شاهنشاهان شخصاً مکرر به فرنگ (۶۶) تشریف بردند. بسی از دست روس کتک خوردند و ممالک زرخیز با صره های پول نقد تسلیم روس نمودند. بلکه، هرات را به انگلیس دادند؛ درحقیقت، به علاوه بحرین و اغلب نقاط خلیج فارس و سلطه تامه در این زبانۀ دریا با نصف بلوچستان مع هذا، هنوز، یک ترتیب مالیاتی نداده اند که تقدیمات حکام مستأجره ولایات و مدخول محلی حکام که باعث احداث بغض و عداوت ملت به دولت است طوری بدانند که اقل، جزو خزانه عامره بشود.

۲۷- ملت ایران از مرکز تا اوج و از اوج تا حسیض، بالمره، از علم تمدن و قانون اساسی

و جوهریت مجلس ملی و جوش فداکاری و خروش وطن خواهی بی بهره است؛ چه، جای آن که ذکر از مشروطه ملی یا مشروطه اشراف و غیره نماید. باز، عرض می‌کنیم که برداشت عنوان مجلس ملی از جایی شده که حوزه خشناء و حیه ملسا است (۶۷) ۲۸- امروزه، تاریک‌ترین تمام نقاط عالم، ایران است و، آن قدر در بیان واقع خطرناک است که زشت و زیبایی هیچ یک را بالمره نمی‌توان گفت؛ این است که ناچاری از خرابی اصل مطالب جوهریه به عبارتی، پریشان اشاره به نشان می‌کنم. آن قدر، عامه ملت جاهل از موضوع مجلس ملی هستند که هر چه می‌پرسی فواید آن چیست؟ جواب می‌دهد ضعیف نمودن سلطنت و هنوز، کاری آغاز نشده، خود را ضد سلطنت می‌داند، نه عضد و کمک سلطنت که اصل مقصود است. بلی، در این آرام داشتن ملک و ملت و ترقی آن در مجزی داشتن اداره وضع قوانین و اداره اجرات شکی نیست! لکن، ملت باید عموماً فداکاری به دولت را فرض و واجب بشمارد و کمک آن باشد. (۶۸)

پرسش چهارمین: ملت تا چه اندازه حق مداخله در وطن دارد؟ و به کدام هیئت و جمعیت ملت گفته می‌شود؟ و دولت چیست؟ و حق مداخله آن به چه اندازه است؟

پاسخ این سوال بسی عظیم است و بیانش به غایت خطرناک. لکن، بعون الله آنچه از کلیات اصول اسلامیه دریافت نموده و دارد از همان زمینه برداشت سخن کرده، ذیلاً،

۱ تجزیه قوی به سه هیئت اجرا و وضع قانون قضاوت باهم سهل است لکن، به رسم دنیا دشوار است که هر یک از رؤسا و اعضا و اجزاء آن؟ سه هیئت عظیمه جمعاً و فرداً، سند را ارت و میراث استبدادی خود بشمارد و در واقع، پادشاهان مستبد بی شماری نشوند و در تمام اداره جات کل و خیر و آنها تجزیه جوهری عملی آن دیده شود نه فصول قانون نافذ که وضع شود فراموش بماند ملت جاهل ساکت بماند و به جای آن معمول آنها، قوانین جاریه یعنی آرای مشخص رؤسا و معاونان جاری شود. چه که، مملکت تحت قانون چنانچه عامه تصور می‌کنند نه یعنی دارای قوانین بهشت عدل الهی بلکه، تحت قانون یعنی عامل به قوانین موجود. قطع نظر از زشت و زیباسازی آن و از چنین مملکت فعالی امید نجات سیاسی هست.

می‌نگارد. و البته، همین که موازنه با اصول ترتیبات حاضره بشری و نکات تاریخی شود، ناچار خارج از موضوع سخنی نمی‌رود.

مقدمه^۱

در ثبوت حق مداخله افراد هر ملتی، در خیر و شر وطن خویش و، بودن ایشان در حقوق وطنی برادران برابر «کان الناس أمة واحدة»^۲، «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»^۳، «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۴ (۶۹)

۱ - نخستین، روشن است که فرمان دهنده زمین و آسمان و شاهنشاه انس و جان ایزدمنان است و بس؛ و ماسوای او، همه کس بندگان مخلوق و عاجزان مرزوق اویند و از حیث آفرینش و خلقت و جوهر سرشت و فطرت هیچ‌کس را بر بنی نوع خویش برتری و بالاتری نبوده و نیست. «فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم»^۵؛ بلکه، شرافت به رفتار و، نجابت به کردار است و بس «انما اكرمكم عند الله اتقيكم»^۶، و چون مالک حقیقی و صاحب تحقیق ارض و سما خدای تعالی است «لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَرْجِعُ الْأُمُورَ»^۷. «ان الارض لله يورثها من شاء توتى الملك من شاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء بيدك الخير انك على كل قدير»^۸. زمین مال خداست؛ به هر گروهی که می‌خواهد در هر عصری، پاره [ای] (۷۰) از آن را عنایت می‌فرماید.

۲ - پس چنانچه، مردم هر جای زمین در نور آفتاب و ستارگان شریکان برابرند و کسی

۱. از این مقدمه تا صفحه ۱۴۶ در خانه حضرت سردار اسعد در فریه در سال ۱۳۱۳ تحریر یافته و بقیه این مختصر کتابچه عامیانه در آغاز سال اول مشروطیت ایران از مقدمه موخره نگارش داده شده. (منه)

۲. بقره / ۲۱۳
 ۳. بقره / ۲۹
 ۴. حجرات / ۱۳
 ۵. آل عمران / ۲۶
 ۶. نساء / ۱
 ۷. روم / ۳۰
 ۸. حدید / ۵

را بر دیگری حق برتری بیشتری نیست، عموم هر قوم و ملتی، از مرد و زن، مالکان وطن و صاحبان مملکت خدا داده خویش‌اند بر سیل تساوی. چنانچه، در این حق ثابت دارای خرقه‌پوش و گدای زنده به دوش هر دو دوش بدوشند و حق تمکین و تملک آنها در خشک و تر زمینی که خدای جهانیان بهره آنان فرموده است، یکسان است و، هیچ یک را بر دیگری حق فزونی و برتری نخواهد بود. «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۱ آیات هیچ کتاب مقدسی و خطاب مؤسسی برخلاف عرض مذکور و سطر مسطور نخواهد بود. «ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت»^۲ مردم، همه در خشک و تر و خیر و شر وطن خویش شریکان سراسر و برادران برابرند. (۷۱)

بسنی آدم اندر زمین پدر جو اخوان شریکند در خشک و تر
 ۳- اما محض این که، جاهلان بی بصر و غافلان کوتاه نظر دامن پاک و چهره تابناک مرا به لوٹ هم خیالی طبیعیان درک مقام که پیروان مزدک بدنام‌اند، آلوده نسازند و بیهوده سخن نزنند، بایدم روشن نمود که مقصود از تساوی حقوق و تعادل حقوق افراد ملل عالم چیست؟ هیچ کس را در اموال دیگری شریک یا در حق او چریک نمی‌دانم. «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»^۳ هر که راهر چه هست مزدکد یعین و عرق جبین خود اوست که در نگاهداری گردش بازار عالم و حمایت و پایداری انجمن افراد وطن خویش از کم و بیش محن بوده و رنج کشیده و مزد گرفته است و کسی را در این مال به قدر ذره [ای] بهره نخواهد بود. «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِعُضْكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرَّجُلِ لِرَجُلٍ نَّصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنَّسَاءِ (۷۲) نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ»^۴

۴- مطلب اصلی و مارب کلی از این برابری و برادری آن است که نگاهداری و پایداری مجموع نعمای طبیعی و غیر طبیعی سرزمین، بسته به وجود زحمت‌کش خودکش

۲. ملک / ۳.

۴. نسا / ۳۲.

۱. بقره / ۲۹.

۳. نسا / ۲۹.

- مردم این جا لازم است در این جا، ایجاد اصطلاحی نمایم تا اینکه به کلی پرده اشتباه از رخسار مطلوب دور افتد.
- ۵ - شرکت، یا شرکت متصرفه بلاواسطه است؛ یا، غیر متصرفه به واسطه. نخستین، آن گونه شرکتی است که در میان دو نفر باشد در مال و ملک معینی. چنانچه، هر دوی آنها متصرف آن هستند بلاواسطه؛ و سخن من به هیچ وجه دخلی به این گونه شرکت ندارد. دومین آن گونه شرکتی است که عامه مردم در اموال هم دیگر شرکت دارند به طور عموم؛ و لکن، هیچ یک بلاواسطه متصرف نیستند بلکه، به واسطه معینی و وسیله (۷۳) مخصوصی می توانند از آن اموال به شرط به جا آوردن شروط شرکت انتفاع بجویند. «یا ایها الذین آمنوا شرب لکم مثلاً فاستمعوا له».
- ۶ - اگر روش نخستین مردم هر سرزمینی را، از آغاز گرفته فراموش آمدن ایشان تصور کنیم، هر آینه، روشن می شود که از صدر سلف تا حال خلف هر مثنی از بشر که در جایی دور هم گرد آمدند؛ خرد و درشت، توانا و دانای ایشان، پشت به پشت هم دیگر زده، نعمای خدا داده آن ملک را یکی به زحمت دانش، دیگری به زحمت کشت و آبیاری، گروهی به فداکاری سپاهیگری شایسته استعمال بشر و مایه برآمد خیر و شر نموده اند.
- مثلاً، به واسطه [ای] آهنگر شریک بذرگر است، و بذرگر شریک آهنگر؛ و بزاز انباز زراز و خراز و خباز و سپاهی شریک همه ایشان است و، مردم دانشمند و پادشاه شرکای صاحب (۷۴) اختیار و خدام کبار آن ملک اند.
- ۷ - چنانچه، در اول وهله و نخستین درجه، حال مردم روی زمین چنین بود که هر گروهی برحسب میل فطرت و سرشت جبلت خود جهتی از جهات نعمای ملک خود را که رأس المال ایشان بود، ترقی دادند و نگاهداری نمودند، گروهی که به حفظ و حراست زارعین و معاملین کمر بستند و فداکاری نمودند، سپاهی خوانده شدند و سره آنها را پادشاه گفتند؛ و کسانی که به قوت دانش وجودت بینش خیر

خود را در خیر بشر دانستند و بار تهیه آسودگی مردم ملک را کشیدند، وزیر گشتند و به هیئت اجتماع اسباب آسودگی و رفاه و دفاع ناموس و نگاهداری کلاه خود را فراهم کردند.

۸- چون به این گونه هم دستی در رأس المال خدا داد شرکت نمودند، هر فردی از ایشان در خشک و تر سود و سرمایه آن (۷۵) شرکت حقی ثابت پیدا نمود به اندازه درجه زحمت و خدمت با شرکت؛ و در خیر و شری که راجع است به سود و زیان آن شرکت، غیر متفرقه عامه به واسطه حق مداخله و گفتگو و پیش نمودن رأی هم حاصلی نموده.

۹- هم چنین، سود آن شرکت در گرو زحمت و خدمت است و خدمت در گرو توانایی است. قوت، نخست، خدا داده است و طبیعی و، دوم، اکتسابی است. اما، چراغ نخستین است و به جهت به دست آوردن این چراغ جهان افروز بود که در هزار و بانصد سال قبل، ارسطو در اول کتاب سیاست مدن خود گفته است که:

نخستین کار پادشاه و دانشمندان اداره شرکت ملتی آن است که افراد ملت را که وکلای شاخص های شرکت اند، تربیت کنند و دانش آموزند تا این که، توانایی خود را به دانایی در راه سود و ترقی شرکت خود صرف نمایند. (۷۶)

«لَيْسَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَا سَعَى^۱ - طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ - أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ كَانَ بِالصِّينِ - انما یخشی الله من عباده العلماء - «أدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِ لَهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲ - لَوْلَا تَقَرَّرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ يَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيَنْذَرُوا أَقْوَمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا».

۱۰- این روشن است که جسد و قالب این شرکت مانند بدن انسانی به اجزاء و اعضای خود روی هم رفته بر باست؛ چنانچه، هرگاه افراد آن ملت دست از هم دستی بردارند و از هم جدا شوند، هر آینه، قالب جمعیت ایشان متلاشی و مجزا خواهد شد و روح

قوت معاش و دفاع از آن فرار خواهد نمود.^۱

۱۱- نتیجه این می‌شود که اداره این شرکت به وجود مبارک عموم افراد ملک بریاست و هر یک را به اندازه خدمت (۷۷) و زحمت خویش سهمی از سود آن شرکت خواهد بود. و اگر کسی از خارجه یا داخله بخواهد خسارتی از کم و بیش به شرکت برساند، بر عموم سود برندگان دفاع واجب می‌شود. و نیز، افراد هر ملتی در جان هم‌دیگر همین گونه شرکت را خواهند داشت و اصل شرکت، جوهر تمدن و جمعیت، قدر این گونه شرکت ثانوی دانستن است که به جز سود، زیان ندارد، و به غیر از امید حرمان نه. پس، هم چنان که، بر همه افراد ملت محض همان سهمی که داشتند لازم بود حمایت و دفاع از اداره شرکت مالی و ناموس خودشان نمایند نیز، به طور حتم برایشان واجب است؛ حمایت و صیانت شرکت ثانوی جانی که با هم‌دیگر دارند و هم، چنان چه، اگر دیناری به شرکت مالی ایشان زیان رسید به همه آنها درحقیقت زیان رسیده است؛ اگر فردی از ایشان به صدمه خارجی یا داخلی هلاک شود و در حمایت و صیانت او کوشش نکرده باشند، از شمار تمام افراد ایشان (۷۸) این یک فرد کسر می‌شود. و هر گاه، در حفظ و حراست افراد ثانی و ثالث نکوشند، هر آینه، یک یک خود را در اندک زمانی، هلاک خواهند کرد. این است که آفریننده قوانین محکمه فرمود: «اقتلت نفساً زکیهً بغیر نفس»^۲... فکأنما قتل الناس جمیعاً و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها».

۱۲- چون که، تمام افراد ملت در وجود مشخص هر فردی از افراد خود سهمی دارند کسی را، ظاهراً و باطناً، حق اختیار این نیست که خود را هلاک نماید و، در هر جا که بوی تمدن رسیده است خودکشی را در تحت قوانین سخت نهاده‌اند، به خصوص

۱. مسلماً آنچه اعظمی در هنگام تکلم بطلب علم و چنین قصدش فقه با اصول ابوحنیفه که در آن زبان در حین و اسلام نیز معدوم بود (اصول) نبوده است بلکه مرادش جنس علم بوده که کل هنرها و صنایع را شامل است الف و لام العلم مسلماً جنس است و افاده عموم علم می‌کند. (منه)

۲. کهن / ۷۲.

- در اسلام که، جوهر تمدن و گوهر تهذیب است.^۱
- ۱۳ - لیکن، اگر فردی محل فساد طبیعت کلیه شخص جماعت بشود، بر شخص کلی جماعت لازم می‌شود مانند غلط فاسد آن را به مسهل قانون از بدن خود بیرون کند. زیرا، خرده خرده، احتمال (۷۹) دارد به سایر اعضای شخص جماعت سرایت کند و همه را فاسد نماید و هلاک کند. «و لکم فی القصاص حیاة یا أولوالالباب آ».^۲
- ۱۴ - نتیجه همه این سخنان این می‌شود که، اگر افراد هر ملتی امسال و نوامیس و اشخاص هم‌دیگر را از خود ندانند و هریک در حفظ و حمایت و دفاع ملک و شخص و ناموس افراد دیگر، مانند حفظ و دفاع از مال و ناموس خود حاضر نباشد و جان فشانی نکنند؛ هر آینه، در دست خودش مالی و برای او ناموس و جانی نخواهد بود و در اندک زمانی، افراد فاسده، که اخلاط فاسده بدن ملک‌اند، بر او غلبه خواهند جست و هلاک خواهد شد.
- ۱۵ - پس، بر افراد صالحه جماعت که اخلاط و جوارح صحیحه (۸۰) بدن ملک‌اند لازم است که، در خیر و شر هم‌دیگر مداخله نمایند تا چند صباحی که زندگی می‌کنند، به راحت زیست کنند.
- ۱۶ - ثابت است حق مداخله و مکالمه عموم عقلای وطنیان هر مملکتی در امور حراست و صیانت و فراهم کردن اسباب ترقی و تمدن و اصلاحات مالی و ملکی ایشان.

۱. حرمت علت سیاسی این برهان خودکشی است و در اخلاق می‌گوییم چیزی را که بشر شخصاً مالک و موجودیت حق اعزام آن را ندارد.
 ۲. بقره / ۱۷۹.

۳. تفسیر خودکشی در این جا، بر حسب قوانین سیاست مدن و ملت است، نه کشف حقیقت. چنانچه، حرمت آن را در اخلاق ترجمه می‌نمایم به این‌که، چیزی را که بشر خود مقلی آن نیست حق اتلاف آن را نیز، ندارد.
 (منه)

در این‌که چه هیئت و جماعتی را توان ملت گفت

۱- روشن نمودن این مسئله در نخستین انطباق خواهد بود، زیرا مزید بر حل فروع و شاخ و برگ است که سپس، بار بر این مسئله خواهد شد.

۲- به هیئت مردم زیادی که از خوف تطاول مردم خارجه با اسباب و محرکات ظاهره گرد هم جمع شده‌اند ملت گفته نمی‌شود؛ زیرا که، اگرچه ممکن است از این گونه جمعیت پاره‌ای [ای] کارهایی که نمونه کارهای ملتی است از پیش برود، لکن ممکن است به محض برطرف شدن (۸۱) آن خوف خارجی یا محرک ظاهری که ایشان را بهم بسته بود، شیرازه یگانگی و اتحادشان گسیخته شود و هر یک به جایی فرارکنند و از هم جدا شوند. گروهی که به اندک انقلابی دست از همدیگر بردارند ملت نتوانند بود.

۳- بلکه ملت، آن گروه یگانه روحانی است که هم‌دیگر را اجزا و مردم یک خانه و از یک اهل بیت بدانند و در پرده یک گونه رشته یگانگی روحانی میان آن گروه سیاسی قالب باشد که آنها را پیوسته باهم متحد دارد و چنان احساسات باطنیه در قلوب ایشان باشد که باطناً، خود را به هم وصل و متصل بدانند و یک گونه احساس ضربان نبضی نوعی در خود بینند.^۱ (۸۲)

۴- شک نیست که، این گونه احساسات در همه وقت، از تمام افراد مردم دیده نمی‌شود و فضیلتی بالقوه خواهد بود. لکن، در انقلابات و شورش‌ها امکان بالفعل شدن را دارد به حیثیتی که یک‌باره چنان جانی غیبی و قوتی لاریبی به خود می‌گیرد که از کارآمدی خود نه تنها صاحب خود را متعجب می‌نماید بلکه، تمام اشخاصی که با او شریک‌اند متحیر خواهند شد.

۱. از این جا، فرق جوهری میان ملت و وطنی ظاهر می‌شود که هر فرد ملی وطنی است. لکن، هر وطنی ملی نیست و به ملاحظه راجع بودن سواد و زبان هر سرزمینی به امور معاش عموم جمهور و وطنیان و افراد جامعه ملی صورت وحدت می‌باید.

۵- همان طور که احساسات دوستانه یک اهل بیت مجرد حدوث حالتی غم‌انگیز یا واقعه‌ی عشرت‌خیز جوش می‌زند و محبت و عداوتشان حس می‌گیرد و، با هستی خویش در حمایت و همراهی هم‌دیگر حاضرند و فداکار! در وقایع مهمه و حوادث مدلهمه نیز، حسیات برادرانه و وطن پرستانه ملت به جوش و خروش درمی‌آید و سیل وطن‌خواهی و طوفان شاه‌ستایی ایشان، کوه و دشت و دشمن را از جا برداشته و به صدای «لا (۸۳) عاصِم لَكُمْ الْيَوْمَ قَاعاً» صف خواهند نمود؛ و کسانی که باهم دشمن بودند به ندای «إِخْوَاناً لَيْسَ فِي صُدْرِهِمْ مِنْ غِلٍّ» برادر خواهند شد و مردم بیگانه باهم یار جانانه می‌شوند و حال آن‌که، پیش از آن ابداً، احساس برادری و شعور دوستی نمی‌کردند.

رقیب دور تو گردید و من نگریدیم بیا بدور تو گردم تعصب از این است.

دوام ملت

- ۱- هر ملتی که در سایه شجره مبارکه یگانگی باشد پیوسته، دارای هستی جاوید خواهد بود.
- ۲- می‌شود که اتحادهای موقتی در میانه مردم و ملل مختلفه با جنس بسته شود و تا چندی، همگی در زیر بیرق‌های متحده باشند و پشت به پشت هم‌دیگر بدهند؛ چنانچه، چند ملت فرنگستان در نابودی ناپلئون چنین کردند و ملل اسلام در جنگ صلیب با اختلاف جنس و آرا و عقایدی که باهم داشتند از ترکستان (۸۴) تا خاک سودان افریقا گرد هم جمع شدند و با تمام ملل نصاری جنگیدند.
- ۳- تا هنگامی که، این گونه یگانگی خارجی در میانه ملل باشد، ممکن است حسیات دوستانه موقتی در بین ایشان پیدا شود که در شادی و غم و فیروزی و شکست عموم هم‌دیگر شریک باشند.
- ۴- اما، این گونه یگانگی به کلی، غیر از آن اتحادی است که در نفس هر یک از ملل

عالم است؛ زیرا، هواخواهان این رشته یگانگی در پی این نخواهند بود که این رشته پیوسته، استوار بماند. و اگر جایی از آن بریده شود در پیوستگی آن بکوشند؛ بلکه، در اندک زمانی، به محض حمله خارجی یا داخلی احتمال دارد به کلی، از هم گسیخته شود.

۵- لکن، هیچ ملتی بقای خود را محدود نمی‌نماید و همیشه، خود را زنده جاوید می‌داند و به همین امید، سرپرستی افراد خاندان‌هایی را می‌کند که اجزا و اعضای او هستند. و در زیر سایه صورت (۸۵) وحدت اویند. «قُلْ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»^۱ مانند شجره مبارکه زیتونه یا درخت ناخزان بلوط که سال به سال، نشو و نما می‌کند و برگ‌ها و شاخ‌ها و بار بی اندازه بیرون می‌دهد؛ و هر ملتی بیرون از اجزا و اعضای اشخاص خود جماعات درست می‌کنند و بقای خود را پیوسته، و سلسله آن را استوار می‌نماید. «كَسْبَتْهُ طَبِيبَةٌ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۲ - ذَالِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاؤُهُ فَازْرَوْهُ فَاسْتَفْلِظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْتِهِ لِئَجْجِبَ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ».

۶- میزان بقای هر ملتی را می‌توان از اتحاد همت و اتفاق فکرت ایشان درباره هم‌دیگر دانست؛ زیرا که، عزم ثابت و همت حاضر در غم‌خواری برادران خود را اثری کامل خواهد بود. چنانچه، ثبوت و دوامش موجب ترقی و سرسبزی آن مملکت است (۸۶) و ضعف و عدمش سبب سستی و نابودی آن می‌شود «لَا تَفْسِلُوا فَتُذْهَبَ رِيحِكُمْ».

۷- هنگامی که، زندگانی ملتی روی به زوال می‌نهد، اطوار و اخلاق آن روح مقدس که علم و صنعت ایشان باشد از میان بنای رفتن را می‌نماید. آن هیئت سیاسی قالب مانند بیماری دق نحیف می‌شود و مردانگی و غیرت قومی به کلی از میان آنها خواهد مرد و قوای کارآمد ایشان به هر کثرت باشند، منقصت می‌پذیرد و در زمان اندکی، شکار پرشکسته و حیوان بسته ملتی می‌شوند که برخلاف آنهایند. «حتی اذا

صُحَّتْ يَا جُوجَ وَمَا جُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَذْبٍ يَنْسَلُونَ»^۱ - وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدَ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ».

۸- اتحاد نخستین مردم مجوس و روم عظمی و مردم ترکستان و (۸۷) چین و مسلمین و عاقبت، برخواستن حب نوع از میان ایشان و زوال بعضی و ضعف بعض دیگر - و بروز آن حب نوع در وحشیان فرنگ و شاهزاده عالم شدن آنها کلاً، شاهد سخن من بنده خواهد بود - «فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» - و ما كَانَ رَبِّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ وَالْأَهْلِيهَا ظَالِمُونَ - و کم اهلکنا مِنْ قَوْمٍ بِطَرْتِ مَعِيشَتِهَا فِتْلِكَ سَاكِنَتِهِمْ لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ».

ملت جماعات متخالفه نیست

- ۱- این روشن است که، مردم مخالف ملت نخواهند بود؛ زیرا که، این گونه یگانگی که بایسته هیئت ملتی است، در میان ایشان نخواهد بود و ملت، جماعتی یکتا و یگانه اند و از دو جماعت یا بیشتر فراهم نیستند. (۸۸)
- ۲- از این یگانه بودن گمان من نه این است که از اجزای جماعتی که یک وقتی به کلی یا، در جزئیات از هم جدا بوده اند یا، کسانی که هنوز تا به اندازه کردار و رفتاری مخصوص به خود دارند، ممکن نیست ملتی جدید برخیزند. بلکه، به خوبی می شود که ملتی مخصوص از جماعات مختلف المشرب فراهم بیاید چنانچه، ممالک متحده امریکا، همه از این قبیل است.
- ۳- لکن، از هیئت ملتی یک گونه یگانگی بهتر و اختلاطی بالا شایسته و بایسته است که در جماعات متخالفه یافت نمی شود؛ زیرا، یگانگی دول یا جماعات متخالفه ساختگی و غیرطبیعی است و اگر، یک گونه حیات قلبی جزو آن نباشد به دردی دوا

نیست - و به اندک جنبشی در هم خرد می شود -.

۴ - در میان دول قدیمه، یونان هر گونه عقد یگانگی و برادری موجود لیکن، به محض وقوع اندک اختلاف یا عذری در داخله کلاً رشته اتحادشان گسیخته و از هم دیگر بریده و جدا می شوند. (۸۹) زور مردم خارجه آنها را مجبور می کرد چند صباحی باهم متحد باشند؛ لیکن، اگر قوت خارجه یک وقتی، بر آنها می چربید اتحادشان از میان می رفت - چنانچه، در جنگ پلانیسان به محض این که، قوت شهر مرکزی ایشان کم می شد تمام توابع آطن دست از همراهی ایشان برداشتند -.

۵ - این درست است که، از این گونه یگانگی ها در حالات دیگر یک نوع محبت و مخالطه حاصل می شود؛ لیکن، معین است آن جوهر شایسته و قوت بایسته در آن نیست که مخالطه تام ملتی را در کار است - «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»^۱ - «كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۲.

ملت غیر از نظام سلطنتی است

- ۱ - به همان دلیل که، هیئت متخالفه ملت نیست - ترتیب سلطنتی نیز ملت نخواهد بود. - (۹۰)
- ۲ - مقصود من بنده در این جا از سلطنت، آن ترتیب و نظم سلطنتی است که حکومت می کنند بر جماعتی از مردم مختلف المشرب متفاوت المذهب.
- ۳ - در تحت ترتیبات سلطنتی، آن گونه حسیات که همه را به یک رأی و راه بدارد نیست و، احساسات یک جنسی و یگانگی در میان مردم آن سلطنت نخواهد بود بلکه، جمعی پریشان دل اند.
- ۴ - سلطنت قدیم ایران ملل و طوایف بسیاری در تحت حکومت خود مقهور و به یک

سلسله موصل نمود؛ لیکن، ابدأ، حیات اتحاد ملتی در بین آنها پیدا نشده - تنها یک قوت قاهره می‌خواست که آن سلسله را، باره کند و آن ملل هر گروهی به حالت نخستین خود برگردند و از هم جدا شوند چنانچه شدند -

۵ - اسکندر یونانی به زور، جنگ‌های نمایان و زحمات و تدابیر شایان سلطنتی بس بزرگ که ترتیب داد. لیکن، پس از مردنش بنای عالی آن به زیر آمد - نخستین باره‌های بزرگ از آن جدا شد (۹۱)؛ زیرا بنایی به این عظمت ممکن نبوده در یک روز، ناپود شود و هم اسکندر سردارهای قابل، پس از خود، گذاشته بود که، می‌توانستند ممالک او را در میان خویش تقسیم کنند و چند صباحی، نگاهداری نمایند؛ لکن، چون رشته جوهریه ملی در میانه آن ملل مختلفه با مرکز سلطنت نبود، همگی از هم جدا شدند و به مرکز ثقل خود جا گرفتند.

۶ - امتداد سلطنت روم عظمی را همانا، سبب این بود که، مردم روم هر جا را مسخر نمودند غایت کوشش و نهایت جوشش ایشان این بود که، یک گونه اساس ملتی در این جا، برپا نمایند و در نخستین، در قوه ایشان بود که عادات و قوانین ملتی هر جا را مسخر می‌کردند تغییر دهند و سپس، یک گونه ترتیب حکومت مستعمره در آن جا، می‌دادند و رومیان را در آن ممالک مستوطن می‌ساختند و قوت خود را زیاد می‌نمودند؛ چنانچه، زبان رومی در آن خاک رواج می‌گرفت و بعد از آن، به تدابیر (۹۲) درست و مساعی جست‌کاری می‌کردند که به اسباب خارجی آن مملکت مسخر را به مرکز سلطنت خود وصل نمایند که دست‌برس باشد. این بود که، به کفایت دانش و ثبات عزم نظام سلطنت خود را چند قرنی، نگاهداری کردند.

۷ - لیکن، فسادی که ملازم آن نظام بود عاقبت، بروز کرد؛ زیرا که، حسیات واقعی ملتی در آن گروه‌ها گروه مردم نبود. «فذهب کُل واحد فی تحت کوکب» یک باره شیرازه جمعیت آنها از هم پاشید و پریشان شدند؛ چه که، پس از تسخیر این همه ممالک، و به دست کردن این همه ثروت رجال دولت و اراکین سلطنت روم غالب هم خود را

مصروف عمارات عالیه و زینت و زخارف و لہو و لعب کردند - و شبہہ نیست از خیالات نام و ننگ ہم دیگر بازماندند و خود پرستی و خود غرضی گوش و هوش ایشان را فرا گرفت - چنانچه، عیاشی و طیاشی آنها بر اطفال مکتب تاریخ پوشیده نیست. (۹۳)

۸- تجربیات امروز بر برنا و پیر روشن نموده است که، نظام سلطنتی که اساس آن، تنها زور و غلبه باشد ممکن است چند صباحی زیست کند؛ اما عاقبت، چون اساس ملتی محکمی ندارد، اقتضای عدلیہ دہر آن را ناپود خواهد ساخت.

۹- سلطنتی که ناپلئون اول تشکیل داد، جوهر حسیات ملتی را برخلاف و رشتہ سلطنتی را نمونہ درست بود - در قرن شانزدهم مسیحی، دولت اسپانیا بسی ممالک وسیعہ را در حیظہ تصرف خود درآورد. چارلز پنجم، شاهنشاه جرمن شد - مملکت ندرلندز، اسپانیا، تمام سلطنت جرمن و، بسی از ممالک امریک یک حوزه و، متحد شدند. پس از مرگ چارلز پسرش، فلیپ، نیز بسی کوشش های بی فایده کرد کہ مملکت خود را در فرنگستان وسعت دهد، اما حیات ملتی فوق، اسباب سلطنتی او بوده و به مقصود نرسید. (۹۴)

لویی شانزدهم فرانسه هم، به همین خیال افتاد و خایب شد. دولت آستریا و هنگریا بر مردم مختلف المشرک متفاوت المذهبی، سلطنت می کنند و امروزه، عدم اتحاد دو شعبہ بزرگ آن و ناجنسی مردمش بر همه روشن می کند کہ، اتحاد و یگانگی کل آن ملل، ظاہری است - و ابدأ، طبیعی نیست؛ زیرا حصہ بزرگی از رعایای آستریا، مردم سلونیا هستند - و از همه گذشته، تقریباً بیست زبان و بیست قسم اصطلاح در آن دولت رواج دارد. هرگز، از چنین سلسله [ای] کہ اجزای این بنای سیاسی را موصل می کند اطمینانی به جهت دانشمند پیش بین نخواهد بود؛ زیرا، به محض ناراضماند شدن مردمش، جنگ مختلف الوقوع است شکستی در جنگ گروه بزرگی را از مردمش به آسانی جدا می سازد و از همراهی باقی باز می دارد.

۱۰ - سلطنت انگلستان به کلی، شکل دیگر دارد و ترتیب آن (۹۵) ترتیب دولت ذوی‌المستعمرات است و، بنای آن به معامله و تجارت برپا شده به دستگیری فتوحات حریبه؛ و مادامی که قوت و قدرت انگلیس در مستعمرات و متصرفات خود مانند هندوستان و غیره برقرار است، سلطه سلطنتی ایشان بقا و فزونی خواهد داشت و به محض اندک سستی در قوه حریبه او، جهان را بر او تنگ خواهد گرفت.

۱۱ - مسئله بس مهم سیاسی انگلستان امروزه، همین است که آیا به جهت زیست اساس آن دولت به راحت و آرامی اسباب دیگر ممکن است احداث شود که احتیاج به فراهم کردن این همه اسباب قدرت ظاهره و قوه حریبه نباشد یا نه؟؟؟

مبدأ ملت و شیخوخیت

- ۱ - در مبدأ ملت سخن من مخصوص ملت خاصی، مانند مصریان و رومیان و مردم مدین و ایران نیست بلکه، مبدأ عموم ملل (۹۶) عالم را می‌خواهم معین کنم.
- ۲ - گروهی مبدأ هر جماعتی را مانند گرد هم آمدن نحل و جانوران رود و حل گرفته‌اند و، به همین خیال پریشان و تیرنابه نشان قناعت کرده‌اند و بسی، کج رفته‌اند؛ زیرا از آن روشن نمی‌شود که برای چه گروهی به این سو و پاره‌ای] به آن سوی دیگر جنبش کرده‌اند - و هر یک ترتیبی جداگانه و مشکل و رفتاری علی‌حده دارند.
- ۳ - حسیات ملتی شبهه نیست در سرشت بشر مخمر بوده است؛ اما، سخن در ایضاح آن حسیات است که هیئت ملتی به جوهر آن، تشکیل یافته است.
- ۴ - یک از قواعد درست و ضوابط چست که بیشتری از دانشمندان پسندیده و به میزان دانش سنجیده‌اند این است که، مبدأ پیدایش ملت خانه و عیالی بوده است و به موجب این قاعده، ملت همانا، خاندان بزرگی است که در عالم (۹۷) پهن شده است و پدر هر خاندانی شیخوخیت آن خاندان را داشته است و از آن رهگذر حاکم و فرمانروای بر فرزندان خویش بوده است؛ و نخستین دولت بر روی زمین، دولت

خاندانی بوده است، زیرا تسلط پدر بر فرزند طبیعی است و، حفاظت و نگاهداری پدر مر فرزند و خانه خدا مر اجزای خود را، یک گونه حکومت و فرماندهی است، و هر چه خاندان و فرزندان فزونی گرفته‌اند، در روی زمین پهن شده‌اند، رغبت و حسیات پدران در حفاظت و صیانت اولادشان بیشتر، قوت گرفته است، و قدرت مسلطه آنها فزونی گرفته است و هر وقت، شیخ و پدری از میان می‌رفته است، دیگری برحسب شایستگی ترتیب ملتی جای او را می‌گرفته است. «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ - فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (۹۸) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً - وَإِذَا اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبُهُمْ - وَإِذَا اتَّيَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَتْهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلٌكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ - وَإِذِ بَرَّعَ إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - رَبَّنَا وَاحْصِلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ - وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا - كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَوَزَعَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا نَكَلًا (۹۹) وَآتَى خِفَتِ الْمَوْلَى مِنْ مِرَانِي وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَامراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يُوِّثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَحِيماً - يَا يَحْيَىٰ قَدْ آتَاكَ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا».

۵- این گونه حکمرانی انبیا و آبا و مشایخ، درحقیقت، اساسی شده است از صدر سلف، به جهت رؤسای حال خلف و بنای عمارت کلی سلطه ملتی، و قدرت دولتی تمام مردم عالم بر آن برپا شده است؛ و مذکورات تورات و حالات انبیا و کیفیت اولاد آدم، که تا نوح و ابراهیم، هر جماعت اولادی در تحت سلطه پدری جداگانه، گرد آمدند و ملت و طایفه به خصوص شدند؛ تا این که، در زمان موسی، وضع ملتی کم کم هیئت حکومت پیدا کرد و از او به بعد به شاول و داود و سلیمان، که ریاست اولاد و شیخوخیت ملت، منتهی می‌شد هیئت ملتی (۱۰۰) نظام دولتی به خود گرفت.

دولت و خاندان

- ۱- از سخنان گذشته، پیدایش ملت و آغاز ترتیبات آن روشن شد. اینک، بیاید دانسته شود که اگرچه هیئت ملتی از ثمرهٔ حسیات خاندانی است، لیکن، در اصل اساس جوهریهٔ ملتی یک گونهٔ جدایی و تفاوت جوهری با حالات خاندانی است که ابدأ، نمی‌توان آن را به افراد مجتمعهٔ خاندانی یا خاندان‌های متخالفه تشبیه کرد.
- ۲- بلکه چنانچه، خاندان را یک گونهٔ ترتیب و نظامی خاص در کار است؛ ملت هم هیئتی است که در تحت قوانین و ضوابطی مخصوص خود، یک جور روح باطنی و جنبش جوهری دارد که پیوسته، ملازم آن‌گونه هیئت است و، چنان حرارت و جوهریت در ترتیبات ملتی است که برتری و حکمرانی بر تمام خاندان‌ها می‌کند (۱۰۱)؛ چنانچه، قوانین ملتی حدود ازدواج و تعیین حقوق زن و شوهر و صیانت پدر فرزند را، از ظلم و ستم داخل و خارج معین و مرتب می‌نماید و، کل افراد خود را مجبور به اتخاذ یک مشرب و طریقه می‌نماید. «مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِيَّتُكُمْ الْمُسْلِمِينَ»
- ۳- بزرگی و سلطهٔ سلطنت ملی و نفوذ حکم آن را نمی‌توان مانند تسلط پدری دانست و، پادشاه را به جای پدر و رعایا را اهل بیت مملکت تصور نمود. زیرا، رشتهٔ الفت اجزای خاندان‌ها، محبت و فداکاری است و د و امشان از همان است و، عمدهٔ اساس سلطنت ملتی عدل و اصول شرعیهٔ قانونیه است و، این‌گونه اساس شرعی لابد است که یک جور بستگی و پیوستگی واقعی به عالم داشته باشند. یعنی وجود و استقامت هست و بود دولت، یکی از قوانین اخلاقی دهر است و، تعیین قوانین اساسیهٔ آن بسته به ارادهٔ آزاد و آفرینندهٔ گیتی است. (۱۰۲) «هُوَ الَّذِي ارْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱

آیا ملت از اتحاد به زبان برمی‌خیزند یا نه؟

- ۱- هنگامی که، بستگی و رشته پیوستگی ملت را نگران می‌شویم به آسانی، گفتاری روشن در آن باب شنیده نمی‌شود! زیرا، در این عنوان چیزنویسان فلسفی و مردم سیاسی را یک رأی و یک عقیده نیست.
- ۲- گروهی آن رشته الفت را زبان می‌دانند و چنان می‌روند که زبانی عمومی در قومی، باعث وحدت اخلاق و یگانگی حسیات می‌شود و نتیجه آن بروز یک گونه غمخواری و همراهی در حق هم‌دیگر است.
- ۳- و به وسیله زبان، آداب و اخلاق آنها یکی خواهد شد و همین‌که، همگی متخلق به اخلاق واحده شدند، حسیات آن (۱۰۳) طبیعت ثانیه آنها خواهد شد و، از این رهگذر، یک گونه اتحاد ملتی در ایشان پیدا می‌شود.
- ۴- بر هوشیار جست پوشیده نیست که به یگانگی زبان، آن رشته مخصوص و سلسله بخصوصی که وسیله بستگی و پیوستگی واقعی ملت است به دست نخواهد آمد. زیرا که، مردم انگلستان سال‌هاست، ایرلند را گرفته‌اند و مردم آن ملک زبان وطنی خود را رها کرده زبان انگلیسی را هم اختیار کرده‌اند. با وجودها نهایت عداوت و خصومت و ناراضماندی را با هم‌دیگر دارند و هرگز، نمی‌توان آنها را یک ملت گفت. هم‌چنین، امروزه، درحقیقت، لغت و علم و ادب مردم هندوستان همه انگلیسی است و ممر معاش اکثری از ایشان ادارات حکومتی و تجارتی انگلیس‌هاست و با این همه، عدم رضایت مردم هند از انگلیس‌ها، و انگلیس‌ها از آنها، بر همه آشکار است. (۱۰۴) تمام ممالک متحده امریکا، انگلیس زبان‌اند و سال‌ها، اغلبی از ایشان در تحت سلطه انگلیس بودند و اکثری پدر یا مادرشان از جنس و قوم انگلیس است و با این حال، دو ملت‌اند جداگانه و ابداً، آلفت ملتی با هم‌دیگر ندارند.

منشأ اتحاد ملتی مذهب است

۱- قبله و عقاید واحده مذهبی تنها، رشته بس محکم و عروه به غایت مستحکم است در، متحد داشتن افراد و اقوام مختلفه اهل هر زبان. زیرا، همگی را به دوستی کردن و ارادت ورزیدن به یک گونه رؤسای روحانی و ارواح ملکوتی وامی دارد و تمامشان از کم و بیش، جهت خوف و امیدی واحد دارند. در مساجد و معابد واحده، آمد و شد می کنند و در پرستش ها و اعمال مذهبی گردهم جمع می شوند و تواریخ مذهبی و احکام شرعی ایشان واحد است. (۱۰۵)

۲- از قدمای فیلسوفانم این سخن یاد است که فرموده بود:

به گمان من ساختن شهری در هوا آسان تر است از اینکه دولت و سلطنتی ایجاد شود با زبست کند، بی یک گونه خدانشناسی و دینداری و پیروی پیغمبران او.

۳- مردم قدیم ایران و یونان شاهد بر این سخن اند؛ زیرا، تنها اتحاد مذهبی باعث وحدت ملی آنها شد و در اوقاتی که از هم جدا شدند و ملوک طوایف بودند و دولت های کوچک کوچک تشکیل دادند باز، اتحاد ملتی آنها از میان نرفت و در روزهای بزرگ، و عیدهای مذهبی، با این که مسافت زیادی از هم دور بودند، در یک جا جمع می شدند و جشن می گرفتند. دوازده سبط بنی اسرائیل با این که، یک زبان داشتند و در زیر کره آفتاب، اقوامی از آنها بی تربیت تر و نامهربان تر و باهم دشمن تر نبود، و در هر کاری امامی جداگانه داشتند؛ (۱۰۶) رشته مذهبی موسی آنها را برادر و دوستان جانانه کرد. تازیان و ایرانیان که هم چشمی همسایگی داشتند و افسانه شاپور در گوشت و خون آنها چنان جا کرده بود که، به عقل بشر نمی آمد که روزی، این دو ملت بزرگ صورت واحد بگیرند!! جوهر دین محمدی، ذرات حسیات آنها را در هم آب نموده و در قالب اسلامی ریخت و آنها را با مردم

۱. هر یک جداگانه و در خاک خود. (منه)

ترکستان، که ترکنازی چنگیزیشان هنوز غول خیال اطفال ایران است، متحد ساخت. و، به دستیاری شخص این ملت سه دستی چنان چهار پایه سلطنت‌های دنیا را به تزلزل درآورد که هنوز، بدن عالم از قوت بازو و خوف نیروی آن ملت می‌لرزد و تا دین آنها مشوب به آرای مغرضان نشده بود، از پشت دیوار چین تا دریای روم، و جزایر افریقا و پاره [ای] از فرنگستان، زیر نگین ایشان بود، به محض این‌که در عقاید (۱۰۷) دینیه منفرد شدند، در حسیات ملتی نیز، مختلف آمدند و، هر گروهی که رأی و عقیده جداگانه گرفتند دولت و امارت علیحده برای خود تشکیل دادند؛ چنانچه، از ترکستان تا افریقا، تقریباً، پنجاه دولت و امارت ترتیب یافت.

۴ - اختلافات مذهبی، نصرانیان را از هم جدا ساخت؛ چنانچه، مردم ندرلند بیشتر به سبب اختلاف مذهبی منقسم شدند به دولت هلند و بلجیک. جنگ‌های آرایسی مذهبی تا مدتی، سلطنتی را در وسط دولت فرانسه جداگانه تشکیل داد و به محض برخاستن آن اختلاف هر دو دولت یکی شدند؛ انفراد دولت ایتالیا را سبب اختلاف عقیده مذهبی است.

۵ - مردم دولتی که پاره [ای] هندو و گروهی، مسلمان یا نصرانی باشند به اتحاد زبان و خویشی نمودن هرگز، صورت ملت واحد نخواهد داشت و کوشش در یگانگی آنها مشقت بر سند آن (۱۰۸) و آب در غربال است.

خاک و ملت

۱ - وطن و خاک از رشته‌های یگانگی شمرده می‌شود. اما، چنان اهمیتی ندارد که از اصول اتحاد ملتی شمرده بشود؛ زیرا، بس طوایف هستند که وطن خود را رها کرده‌اند بدون این‌که، از وحدت ملتی افتاده باشند. حدود ملل عالم غالباً کم و زیاد، شده است و می‌شود. لیکن، اتحاد ملتی به جای خود محکم بوده و خواهد بود.

۲- با این همه، یک مناسبتی کلی میانه خاک و ملت است که نباید از نظر سیاسی دان دور باشد. حدود مملکتی غالباً، تعیین می‌یابد از خصوصیات طبیعی، مانند مجرای رودخانه‌ها و رشته‌های کوهستان‌ها و در زمان‌های گذشته، که آلات و اسباب کن شکاف صحرائورد دریاپیما نبود که دشت و کوه را (۱۰۹) به سرعت برق و باد درنوردد! در تعیین حدود ممالک، خصوصیات طبیعی را دارای بسی اهمیت بود.

۳- هم وضع طبیعی و آب و هوای خاک را یک گونه تأثیر در طبیعت و اخلاق مردم خود هست و، یک نوع غم‌خواری بنی نوع از تأثیر از کوچکی عادت به چیزهایی طبیعی حاصل می‌شود که آثارش پوشیده نیست و، در همه دیده می‌شود.

۴- قبض در یک صحرا؛ صید از یک دریا؛ سکونت در یک مرغ، و کنار یک آبشار؛ داشتن یک نوع جنگل و اشجار؛ یادداشت‌های مقدس، مانند مزار بزرگان دین و پیشوایان آیین تماماً، رشته بستگی و عروقه پیوستگی ملت به هم‌دیگر و آن سرزمین خواهد بود و همه این مناسبات سبب این خواهد شد که دفاع وطن و حفظ انجمن خویش را مردم فرض واجب بدانند. و دخل و تصرف دشمن را، در (۱۱۰) حدود خاک ناحق و به منعش، کمر همت را نبستن گناه عظیم بدانند. زیرا وطن، محل دفن استخوان‌های مقدس اولیا و مزار رؤسا و اجداد و آبای ملت است و، جای هرگونه تماشای جوشش دیگ غیرت ملتی و خروش جمعیت وطنی است؛ جای دل‌های عزیز است به هم برزنش!!

از خواب غفلت بیدار شدن باعث تجدید رشته اتحاد ملتی است

۱- در جایی که استبداد سلطان و غرض و طمع ارکان سلطنت، جوهر وطن دوستی و شاه ستایی ملت را نسوخته و معدوم نساخته باشد؛ به محض این‌که، صدمه بزرگ و خطری سترگ روی به خاک وطن آنها می‌آورد یک باره، ملتی که از خموشی صید بسته و مرغ پرشکسته به نظر می‌آمدند به حرکت درآمدند یک دریا جوش و صد

صحرا خروش می‌شوند و به کلی، دشمن خانگی و عداوت داخلی خویش را فراموش کرده دوست و دشمن گرد (۱۱۱) هم انجمن کرده، در مصالح وطن و حمایت پادشاه خود سخن می‌کنند و، با هستی خود در دفاع ملک حاضر می‌شوند.

۲- چنانچه در زمانی که مردم چین از مهملی پادشاه و تصرف خواجگان سیاه و، نفوذ طبقه ظاهرالمراء در امور دولتی به کلی رویه و شیوه ملتی و غم‌خواری نوع را فراموش کرده بودند، افغان‌ها قاف تا قاف چین^۱ را متصرف شدند و، آتش قتل و نهب در خاندان و کاشانه افروختند. مگر، در بهبهان که وطن بنده نگارنده است؛ که هنگامی که، فارس را فتح کردند و سپاه افغان شتابان روی به کوهگلوبه و بهبهان نهادند، جد سوم من بنده، حضرت شیخ عبدالنبی شیخ الاسلام، که در آن وقت، ریاست شرع و شیخوخیت ملی بهبهان را داشتند، قلوب خموش مردم بهبهان را به جوش و خروش درآورده، ابدأ، مصلحت در تسلیم ندید و، با سپاه خون‌خوار مست افغان، زن و مرد شهر را به جنگیدن تحریص (۱۱۲) کرده و، به سرپرستی آن حضرت و همت شاه ولایت نخستین مردمی که افغان‌ها را شکست فاحش دادند مردم بهبهان بودند. این بود که از طرف خراسان، وجودی در ستایش وطن نادر و در بیداری ملت پافشار آمد و گویی تمام صفحه چین را، که خاک مرده بر روی آن ریخته بودند، زنده کرده و دشت و صحرا و کوه و دریا را به جنبش درآورد و کرد آنچه کرد. «لولا دَفَعَ اللهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتِ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يَذُكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللهِ كَثِيراً وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرْهُ إِنَّ اللهَ لَأَقْوَىٰ عَزِيزٌ»^۲

وطن خواهی از فضایل انسانیت است

۱- در هیچ کیش و آیین یا مذهب و دین، سخنی به بزرگی و متانت «حب الوطن من

۱. اشتباه است و ایران باید باشد. (محشی) ۲. حج / ۴۰.

الایمان» دیده و شنیده نشده است. این است نوشتجات فیلسوفان فرنگستان که همه، به کیش نصاری حمله (۱۱۳) آورده، می‌گویند اسباب زیست سه نفر در آن مذهب نیست.

۲- بلی، صوفیان ابن الوقت تن پرست ما مردم مشرق، حب وطن را مناسب تنبلی خود معین کرده‌اند و، این جوهر شریف و گوهر نفیس را در قلوب مردم کدر و تیره نموده‌اند.

۳- اخلاقاً می‌گویم اگر حب وطن مشوب به بغض مردم خارجه ساکنین آن مملکت باشد، از فضایل شمرده نخواهد شد.

۴- حب وطنی که آلوده به خودپرستی و خودغرضی باشد و خرابی ملت‌های دیگر را برای سود خود بخواهد نمودی ندارد. وطن دوستی ما امروزه، نباید به وضع بت‌پرستانه مردم قدیم باشد که حرف یک پهلوگری و تعصب خشک باشد.

۵- وطن خود را امروزه، نمی‌توانیم نگاهداری کنیم جز، به عدل و مساوات، نه به حیف و میل؛ تنها به این مستمسک که، وضع ملک ما همین است. قلم روی قلم رفته است. چه باید کرد؟ بی واسطه (۱۱۴) نمی‌شود!!! پیشکش لازم است!!!

۶- قانونی فوق قانون دولتی در عالم است؛ اطاعت نظام سیاسی را حدی خاص است! ۷- انسان آن است که خود را بایست خیر کل بشر بداند.

۸- مساوات و برادری همسایه را، که این همه تأکید فرموده‌اند، تنها این نیست که ناچار آن همسایه باید از مردم وطن ما باشد؛ بشر هر جا باشد بشر است! شاخ گل هر جا که می‌روید گل است.

۹- فرزند مجبور نیست در هر چیز اطاعت پدر کند. قانون اخلاقی دهر را نباید محض خواهش پدر و مادر سرزند و اطاعت نکند؛ یا این که، برای خاطر ایشان از قانون دولت که حافظ خود و پدر و مادرش است سر بییچد. بلکه، آدمی باید بستگی به چنان قانونی داشته باشد که به آسانی بتواند والدین خود را رها کند. (۱۱۵) «فلا تقل»

لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا^۱، و ان جاهداك لِشُرَكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا».

دولت و ریاست آن

- ۱- چنان ملتی را، که تحت ترتیب و نظامی است و در خاک خود بر اجزای خویش حاکم است دولت می نامند. این نام قالب سیاسی، قالب ملت را و می نماید.
- ۲- آلت و بنیان احاطه و سلطه ملتی حکومت است و در اساس و شکل و ترتیب حکومت و چگونگی ادارات دولتی و در اندازه حق مداخله و سلطه او در کارهای مردم ملک، مانند کیفیت برخاستن ملت، سخن ها گفته اند.
- ۳- سررابرت فیلمر، از مردم انگلستان، نخستین کسی بود که در این باب سخن گفت و، چنین گمان کرد که نخست سلطنتی (۱۱۶) که در جهان فراهم گشته است همانا، حکومت پدرائه آدم بوده است بر فرزندان خود؛ و سپس، دست به دست، به طریق ارث و وراثت به فرزندان او می رسیده است. چنانچه، از آدم به شیث و نوح، و از نوح تمام دنیا در میانه سه پسر قسمت شد. مشرق به یافث و، مغرب به سام و، حبشستان به حام داده شد؛ و از این رهگذر، پادشاهان امروزه را یک گونه حق شرعی و رتبه الهی در دخل و تصرف مال و حال مردم است.
- ۴- شک نیست که این مرد فرنگی از هواخواهان پادشاه مستبد آن عصر، بوده است و مقصودی از این سخن به جز چاپلوسی نداشته است؛ زیرا، سستی بنیان و شکستگی تبیان سخن او روشن است.
- ۵- در این سخن، جای سخن نیست؛ که نخستین پادشاهی و فرمان (۱۱۷)، فرمانی که بر روی زمین پیدا شده است همانا، حکمرانی پدر بر فرزندان خویش بوده است؛ لکن،

سخن در این است که حکومت آبا بر فرزندان نه محض حقوق پدری بوده است؛ بلکه، شایسته این سلطنت نبوده‌اند مگر، به دستور خاص و منشور بالاخصاص الهی و بنیان این حق شایستگی ذاتی و جعل خدایی بوده است؛ چنانچه، در برهان حق است. «یا داود اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»^۱ - و اذقال رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلُ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً - قال اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قال و مِنْ ذُرِّيَّتِي قال لا يَتَّبِعُ الْعَهْدِي الظالمين ^۲، و قَتَلَ داود جالوت و اتى الله المُلُوكَ^۳، «توتى المُلُوكُ من تشاء و تنزع المُلُوكَ مِمَّن تشاء و تُعزِّزُ من تشاء و تذل من تشاء (۱۱۸) بيدك الخير اِنَّكَ على كُلِّ شَيْءٍ قدير - تلكَ الله الاخره نجعلها للَّذِينَ لا يريدون عُلُوًّا فى الارض و لا فساداً و العاقبه للمتقين».

نام‌های آسمانی هر کیش و آیینی را بنگرند گواه گفتار من بنده است. این است در دست یهود و فرنگان تورات و انجیل - و هنوز دبدو شاستر - و مجوس دساتیر و اوستا... کدام آیت یا روایت در آنها رسیده است که بدون جعل الهی و نصب خدایی پیشوایان مردم پیشین سلطنت یا حکومت برحق داشته‌اند. و به چه شایستگی.

۶- چون این مرد انگلیسی از آدم و نوح و پسران او سخن کرده و شاهد آورده بود، من هم خواستم به دلیل کتاب، گفتار ناپه‌نچار او را رد کرده باشم. و الا، کدام عقل سلیم و رأی مستقیم روا می‌دارد. لارد سائزبوری - وزیر اعظم (۱۱۹) انگلستان بایستد در وزارت خانه یا مجلس شورای و بگوید: «ما باید هند و مردم هند را به مرگ برسانیم؟ کجا رواست گلداستون گزافه گو قرآن مسلمین را در وزارت خانه بلند کند و بگوید: «تا این کتاب در مشرق زمین است ممالک و زن و بچه و مال مسلمان‌ها به تصرف ما مردم انگلیس نخواهد آمد؟»

برای چه روسیه آنچه بلاد ایران را مسخر نمود، مساجد مسلمین را طویله و کاهدان

کرد؟ چرا کفار فرنگ اطراف امارات مسلمین را در آفریقا گرفته‌اند؟ و هر روز، امارتی از ایشان را بدون جواز عقلی یا سند شرعی مسخر می‌کنند؟ و خاک خانواده‌های مسلمین را بر باد می‌دهند؟ کی وحی آسمانی فرو آمد که انگلیس باید بلوچستان ایران را متصرف شود؟ و ایلچی او در بندربوشهر حکومت کند و شط کُرن و بدر ناصری در تحت نگرانی آنها باشد؟ به چه شرافت ذاتی و خلافت (۱۲۰) خدایی عقل جایز می‌دارد که دولت‌های فرنگ این همه شب، شب و روز در هند و آفریقا و غیره، مسلمین را قتل کنند و بازخواستی نباشد؟ و اگر مسلمین به سگ یک نفر فرنگی سلام نکردند یا نعوذبالله پای او را خستند، دولت مجبور باشد خانه رعیت مسلمان خود را به آب برساند؟ چرا باید پادشاه مسلمین محض مصالح ملکی مجبور باشد دست زنی بیوه را بیوسد؟ آخر از پشت کدام پیغمبر بیرون آمده است؟ کی خدا او را خلیفه خود فرموده؟ از مراتب دینی گذشته ملت انگلیس و سایر ملت‌های فرنگ کجا را مسخر کردند که مردم عزیز آن‌جا را ذلیل نکردند؟ و اغنیای آن‌جا را مسکین و خاک‌نشین نگردانیدند؟ آخر، حق تسلط پادشاهان فرنگ و دیگران یا باید به دستور خاص و منشور بالاخصاص خدای جهانیان باشد یا، به سند عدل و برابری فرمودن (۱۲۱) بین مردم و هیچ یک از پادشاهان روی زمین دارای هیچ یک از این دو مقام نیستند و نخواهند بود. «افجکم الجاهلیه ینبعون و من احسن من الله حکماً لِقوم یوقنون»^۱

۷- هرگاه، بر سبیل سیاسی آزادانه در این‌جا، سخن گویم باید گفتار ارسطو را که از قدمای حکماست ذکر کنم که در کتاب بیستم سیاست مدن خود، می‌گوید: پس از

شرحی

در صورتی که در مملکتی اشخاص به یک درجه و یک مقام فراوان باشند! در نزد دانشمندان به غایت برخلاف طبیعت است که یک نفر بدون مزیت و برتری ذات بر دیگران که همه امثال و اقران اویند، حکومت کند و پادشاه مطلق باشد. زیرا اقتضای طبیعت و قانون الهی چنان

جاری شده است که اشخاصی که (۱۲۲)، امثال و اقرا نند، همگی، دارای حق و رتبه واحد باشند؛ چنانچه، یک جنس و یک شکل لباس به جهت کسانی که استخوان بندی آنها مختلف است و طبیعتشان متفاوت مضر است و هم چنین، کسانی که در فضل همسانند، اگر در جاه و رتبه همسر نباشند، اضرار به مملکت و اخلال در بیان آن دولت خواهد بود و به همین جهت، نخستین وظیفه آدمی این است که چنانچه فرمان می دهد فرمان پذیر باشد. زیرا که فرمان، قانون شرع است و بهترین تدبیر آن است که قانون شرع فرمانفرمای وطنیان انتخاب شود و شاه تنها به جهت محافظت قانون شرع باشد که حاکم بر کل است؛ چه که، قانون شرع صامت است و پیوسته، یک نفر یا چند نفر به حق بیاندهد. تا این که، هیچ کس را محل گفتگو و ادعای برتری نباشد؛ چه که، هر کس را انتخاب کنند دارای خودپرستی خواهد بود. مگر قانون، که به بی طرف صرف است و اگر هم اشخاصی (۱۲۳) از میان وطنیان، حافظ و مترجم آن باشند «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» و در این جا هم، این سخن جاری است که در جایی که مردم به درجه واحد بسیار باشند، اگر تنها یک نفر از ایشان به جهت حفاظت قانون شرع انتخاب شود، بر دیگران به غایت ظلم شده است؛ و اگر، تنها چند نفر منتخب شوند و عامه مردم را حق تصدیق و تکذیب در انتخاب آنها نباشد، بر تمام مردم آن ملک ظلم شده است، زیرا عموم ایشان را بهره در آن آب و خاک است.

تمام شد سخن ارسطو، و همین سخنان ارسطو نخستین برهان جمهوری طلبان مردم روی زمین شده است و در هر جا که، شورشی برخلاف سلطان زمان یا سلطنت اشرافی برخوایسته است، زمینه پنهان شورشیان، همین براهین ارسطویی بوده است.

۸- اصلاحات سیسرو[ن]، خطیب بزرگ عالم، در جمهوری روم (۱۲۴) عظمی، از روی همین سخنان ارسطو بوده است. هم چنین، سخن فیلسوفان قرون اخیره فرنگستان، که رؤسای آنها - لاک - هابیس - مالبینوا - میل - ادم اسکاتلندی فاست زن او - سیجویک باشند، این است که در منشأ ملت می گویند:

به رضا و رغبت، مردم مدنی الطبع گرد هم جمع شدند- و جماعتی و نظام ملتی برای خود متین کردند و همگی، مطیع و منقاد آن نظام و قانونی شدند که مردم آزاد خیال ایشان ترتیب داده بودند؛ و چون تنها اساس هیئت دولت و بنیان ملت، رضای جمهور مردم آزاد خیال هر ملک بوده است، یک نفر یا چند نفر به زور و ظلم شایسته نیست بر ملتی حکومت کنند که امثال و اقرا ن آنها در آن بسیاراند.

۹- هم چنین، سخنن واشینگتن امریکایی که یک دریا (۱۲۵) مردم امریک را از خواب استبداد انگلیس دول فرنگستان بیدار کرد، نتیجه گفتار ارسطو بوده است.

۱۰- ابرام و اصرار من در این جا، نشانه این است که من بنده از جمهوری طلبان عالم باشم. اینها آرای فیلسوفان بود که بر رد گفتار سررابرت فیلمر انگلیسی آورده شد، که پاشاهان جائز فرنگستان را سلطان من عندالله دانسته است، با همه ظلمها و تعدیات و استبدادی که در آن اعصار داشتند. حالات نگارنده این اوراق در باب جمهوری عامه و جمهوری اشراف و دولت مستبده تحت قانون و مستبده بی قانون، بعد از این، چنانچه شایسته این مختصرنامه است، خواهد آمد که، نبذه [ای] از ترتیب دول به طور مزبور بر صفحه ریخته شود - اگرچه، وطن عزیز ما به چندین برهان مسلم شایسته هیچ گونه نیست مگر، سلطنت شاهنشاهی تحت قانون مقدس اسلام. (۱۲۶)

قانون اتفاق ملتی نظر به وضع مزدکیان آن

۱- یکی از مباحث به غایت مختلف، در منشأ و سلطه سلطنتها مقاولات و اتفاقات مزدکی است.

۲- این مسئله را بالنسبه، به خیالات درست و افکار نادرست بسی شرح داده اند و حاصل سخن مزدکیان این است که

در دولت دهر و سلطنت بالفطره، مردم را یک گونه استقلالی است و همه، حاکم نفس خودند و بسته به هیچ یک و رعیت هیچ دولتی نخواهند بود و نیوده اند؛ و این حالت را سلطنت دهر می گویند. و چنین گمان شده است، اگر به همین حالت باقی مانده بودند تاکنون هم، همان استقلال شخصی را داشتند و بدون رضایت آزادانه ایشان ممکن نبوده از آن حالت بیرون بیایند. و هم، بشرح ذیل می گویند.

۳- هیئت ارباب حکومت از معاهده و یا اتفاق اختیاری (۱۲۷) مردم حاصل می شود. چنانچه، ذرات و اجزای آن گردهم جمع شده و، به رضای خویش باهم متفق می شوند؛ و این اتفاق و

سر فرود آوردن تحت حکومت و هیئت دولتی، محض نگاهداری نظم و منافی است که بدون تسلیم به آن هیئت که از اجزای خودشان فراهم شده است ممکن نیست.

۴- آدمی، آزادی را که حق روز تولد اوست، در سلطنت دهر، به اختیار خود پاره [ای] یا تمام آن را، تسلیم می‌کند که به جای آن منافع خاصی مخصوص از سایر اجزای جماعت به او برسد و جماعت، آن منافع را از عین ترتیبات مزدکی خود حاصل می‌کند و به افراد خود می‌رساند.

۵- تا مدتی که شروط این‌گونه مقابله مزدکی که، بالطبع یا بالاراده، بسته شده است رعایت می‌شود، آن اتفاق و عهد به جای خود است. لکن، اگر آن مقابله به نرسانیدن حقوق (۱۲۸) افراد به هم خورد، لزوم اطاعت به احکام جماعت یا دولت و ملت از میان خواهد رفت؛ و هر فردی در عالم، حالت آزادی نخستین روز را پیدا می‌کند؛ و چنان استقلال و اختیار طبیعی را حاصل می‌کند و دارای حق مزدکی می‌شود که اگر بخواهد با هیئت دیگر مقابله و اتفاق نامه رد و بدل نماید می‌تواند. زیرا، در این هنگام، متصرف حریت اصلی خویش خواهد بود. چنانچه، امروزه، هر کس از رعیتی و اطاعت به دولت به تنگ آمده باشد آزاد است و می‌تواند استعفا داده، با دولت دیگر عقد اطاعت ببندد؛ و ورقه رعیتی او را بگیرد و این، خود برهان روشنی است که حسیات مزدکی باز در عالم جانی گرفته است.^۱

۶- یکی از حامیان بزرگ و رفقای سترگ هواخواهان نظام مزدکی، جان لاک، فیلسوف بزرگ انگلستان، است که پیش از این، نامش مذکور شده و از او نظام مزدکی اشتها (۱۲۹) و دایره آن وسعتی پیدا کرد؛ و سایر وطن‌خواهان امریک، مانند واشینگتن و جفرسن و غیره، که امریک را به شورش‌های پی در پی به جوش درآوردند و حکومت را جمهوری عامه نمودند، همه، پیروان آن فیلسوف انگلیسی بودند.

۱. چنانچه، پس از جنگ عمومی، دول متحاربه حالیه فرنگ بعضی از ملل فرنگ را از قبیل آنها اعضای ملل اتریش مختار نمودند که هر دولتی مایل باشند تبعیت نمایند. (منه)

خیالات مزدکی لاک را کسی مانند روسو فرانسوی پیروی نکرد و به کار نیست. چنانچه، تنها به رساله [ای] بس مختصر در بیان مقاوله مزدکی تمام مملکت فرانسه را زیر و زبر نمود و، طرح جدید و وضع نادیدی ریخت و برپا نمود و احداث حسیات سوسیالیست کرد.

درستی و نادرستی نظام مزدکی

- ۱- در پاره [ای] حالات، درست است که ترتیب هیئت سیاسی به اتفاقات ظاهر شده است.
- ۲- شواهدی درست در دست است که مکرر طوایف (۱۳۰) چندی گرد هم جمع شده، به رضا و رغبت معین کرده‌اند که افراد خود را در زیرچه نظم و قانون بیاورند که، مناسب حال و موافق خیال ایشان باشد و، غایت مطلوب آنها از آن گرد هم جمع شدن رعایت شود. این گونه حالات، مکرر، در ملل و طوایف متمدنه نیز، واقع شده است.
- ۳- هنگامی که ملت‌ها و دولت‌های جدید با اسباب دیگر از هم دیگر جدا شده، تشکیل و تأسیس می‌یافته‌اند؛ این درست است که غالباً، می‌شود که مانند مقاوله مزدکی چیزی در کار بوده است.
- ۴- این نیز درست است که، سرچشمه و مجرای سلطه حکومتی در عالم، همانا، همان مردمی بوده‌اند که ملت‌ها از ایشان فراهم شده است؛ لکن، تنها مردم ملل عالم نقطه اولی و سراب نخستین سلطه حکومتی نبوده‌اند. بلکه، نخستین منبع آن، تسلط و معدن این حیازه امر الهی و حکم آسمانی بوده است؛ (۱۳۱) و مردم ملل عالم موضوع و محل آن عنایت خاصه احدیت بوده‌اند. چنانچه، تواریخ طبیعی و غیرطبیعی عالم شاهدند بر این که، اصل تمام سلطنت‌ها و حکومت‌ها راجع به کسانی می‌شود که ادعای وحی آسمانی می‌کرده‌اند.

۵- لکن، بر دیده تیزبین، روشن و مبین است که قانون مزدکی و نظام آن، همگی بی اصل محض است؛ و پرسش‌های ذیل را هواخواهان نظام مزدکی تاکنون، پاسخ نگفته‌اند. الف) کی مردم جمع شدند اتفاق کردند که در تحت نظام مزدکی زندگانی کنند؟ ب) کی راضی شده که حالت استقلال شخصی خود را رها کنند؟ و در تحت قانون حکومتی آمده و مطیع و رعیت آن شوند؟ ج) کی به فرض می‌آید که هر یک از مردم عالم را بالاتر از حالت آزادی مزدکی بوده است که بعد از مدتی، از آن حالت آزادی به زیر بار حکومت (۱۳۲) و سلطنتی آمده باشند به رضا یا به اکراه؟ د) چه اشخاصی بوده‌اند کسانی که رضای ایشان شرط مشروعیت اتفاقات مزدکی و سلطنت ساختگی بوده است؟ ه) آیا مرد و زن هر دو بوده‌اند یا تنها مردهای ایشان کفیل این کار بوده‌اند؟ و اگر تنها مردها بوده‌اند، سبب عدم حق مداخله زن‌ها چه بوده است؟ ز) کی خواهد معین کرد که آخر نقطه این سلسله چه بوده است؟ ح) اگر رضای مردم شرط است سبب چیست که پیوسته، مردم در طلب آن رضا و جویای آن اتفاق نیستند؟

۶- جفرسن حلیف، واشینگتن امریکایی را، عقیده بر این بود که در دوره هر طبقه از مردم، حکومت را باید به شکل جدیدی ترتیب داد. لکن، این گمان او به غایت، سست و نادرست است؛ زیرا هر روز، طبقات در آمد و شد هستند و، به هیچ وجه گمان نمی‌شود که طبقه [ای] از مردم به کلی معدوم شود. (۱۳۳) و مدتی، معتد به در دست باشد که آن گاه، طبقه دیگر بیابند و طرح جدیدی برای حکومت خود بریزند. ۷- برای چه رضای افراد مردم لازم نیست؟ در صورتی که اطاعت و همراهی ایشان به قوانین واجب باشد؟ هر کس حکم و سیاست هیئت جامعه ملی را باید گردن بگیرد و اطاعت کند؛ حق رائی و مداخله در مصالح ملکی و ملی دارد و باید، در عقد نظام اساسی رضای همگی را تحصیل کرد.

۸- این است شمه [ای] از اعتراضاتی که بر قانون مزدکی وارد است و، ایرادات دیگر به

آسانی توان وارد آورد و، نادرستی آن نظام را روشن نمود. چنانچه، هرگاه، به حدت بصر و دقت نظر ملاحظه شود، این سخن که مزدکیان می‌گویند سلطنت دهر آن است که، هر فردی حاکم نفس خود است، به کلی نادرست است؛ و صحیح آن است که بگوییم اتفاق مزدکی (۱۳۴) ساختگی نیست بلکه، طبیعی است. زیرا، افراد مردم بالطبع آفریده نشده‌اند که تنها بدون بنی نوع خود زیست کنند و، زندگانی نمایند. زیرا، بشر ناقص است و به خودی خود، از عهده لوازم معاش و زندگانی بر نخواهد آمد. این است که ارسطو در فصل اول کتاب سیاست مدن خود می‌گوید: «انسان مدنی الطبع است».

۹- گرد هم جمع شدن و تمدن، نخستین شرط زیست و زندگانی بشر است، و به حقیقت، هر فردی که تولد می‌یابد جزئی از اجزای ملتی است، و فرزندی از فرزندان خانواده جماعتی است و نسبت او به آن ملت طبیعی و خویشی او ذاتی است - به عینه مانند بستگی او به خانواده پدران او -

۱۰- مشکل سیاسی را که هر ملتی داراست، امروزه، به ایشان داده نشده است؛ بلکه، از زمانه دراز، با آنها بوده است. (۱۳۵) پیوسته آن را موجود داشته و در تحت آن بوده و بوسیله آن متحد بوده‌اند و خواهند بود.

۱۱- بلی چیزی که هست این است که به شایستگی زمان و بایستگی وضع دوران هر ملتی پیوسته در خیال آن هستند که پاره [ای] از نادرستی‌ها و چیزهایی که به کار زمان حال ایشان نمی‌خورد، تغییر بیابد و تبدیل شود. و احتمال دارد که حکومت بی‌روش سیاسی پادشاه حال خود را فوق طاقت خویش دانسته، محض احقاق حق خود بر طرف ساختن سلطه باطله سلطان یک‌باره بر شاه و ارکان دوست خود بشورند و خانه ظلم را خراب کنند و دولتی عادلانه برای خود تشکیل دهند. انشاء الله.

۱۲- خواننده این اوراق را بی‌برده پوزش می‌رود. که هرگز اکثریت را نباید حتماً پیروی

که دو اقلیت را از نظر دور ساخت و گوش به سخن ایشان نداد. زیرا هر فکر بکر و خیال (۱۳۶) درستی که در عالم شده است نخست از فردی یا افرادی بس قلیل بوده است و پس از کوشش‌های فراوان و زحمات بی‌پایان و خودکشی‌ها اکثر مردم به صواب یا خطا بودن آن پی برده‌اند و تصدیق نموده‌اند؛ پس آشکارا می‌گوییم که کمتر وقتی اراده اکثریت عاری تر از برهان روشنی را تأثیری بوده است. و اگر بگویند مؤثر خواهد بود. می‌گوییم چگونه؟ تنها اراده اکثریت عامه مردم را با هم مستفق می‌نماید و هم خیال می‌کند. کجاست رضای افرادی که اجرای طرف اقل‌اند؟ از کجا به طرح جدید را نمی‌خواهند شد؟ و تن درخواهند داد. علناً می‌گوییم و عقیده من این است که ایجاد و اعدام تمام دولت‌های روی زمین بسته به اراده مطلقه و عنایت خاصه الهی است و اراده بشر تنها در اعمال مؤثر خواهند بود، زیرا انسان فاعل مختار است و حوادثی را که در تحت سلطه اراده بشر نیست، محرکی بس قاهر (۱۳۷) خواهد بود.

۱۳ - بدین گونه که به شرح رفت، ترتیبات ملتی موجود می‌شود و تمام افراد آن ملت خود را در تحت ترتیب ملتی خویش متولد می‌یابند. گاهی، می‌تواند به صلح و صلاح باره [ای] از ترتیبات ملتی خود را ترقی دهند؛ و دیگر وقت، ناچار می‌شوند به شورش و شرور، کاری از پیش ببرند.

۱۴ - در نادر وقتی که، جماعت یا جماعات بر دولت می‌شورند بشر را آن حق ادبی است که برخلاف دولت اجتماع کند و شورش نماید و طغیان ورزد. بلی، اگر دولت به کلی، صرف نظر از حقوق مردم کند و غایت وجود و فایده هست و بود خود را فراموش نماید! آن گاه، شوریدن بر او، طغیان ورزیدن از احکام آن به منزله آخرین معالجه استخوان پیوندی معالجه‌ناپذیر است که گفته‌اند آخرالدوار آلکی- وگرنه (۱۳۸) «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^۱ - وَلَا تَبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»^۲.

حق طبیعی و سیاسی رعایای پادشاه و افراد هر ملت

- ۱- یکی از مباحث بس مهم، بیان حقوق بشر است. این خود روشن است که، غایت وجود و آیت هست و بود هر دولت و ملتی که در تحت نظامی سیاسی باشد همانا، نگاهبانی مردم آن و رساندن حقوق ایشان است.
- ۲- حق بر دو گونه است: یکی، طبیعی است؛ و دیگر، سیاسی. حق طبیعی آن است که همه، بدون تفاوت، مستحق آن هستند و در آن حق، هیچ ملاحظه بزرگی و کوچکی و جهل و دانش و خبط و بینش نمی‌شود. بلکه، دارای خرجه پوش و گدای زنده پوش به دوش بر یک خط و یک نمط خواهند بود. چنانچه، اعلان استقلال (۱۳۹) ممالک امریکا بر این زمینه بود. که غایت فایده تشکیل دولت‌ها و حکومت‌ها پاسبانی و نگاهبانی جان و آزادی و پیوستگی آسایش بشر است.
- ۳- هر فردی از بشر را غایت و فایده [ای] هست به جهت نفس خود. نه آلت قدرت و سود دیگری حد و پیمان؛ حق طبیعی همانا، مساوی و یکسان گرفتن و داشتن آن حق است بالنسبه به دیگران - والا حقوق طبیعی بشر را مطلقاً، حد و حصری نخواهد بود- مگر این که، در موازنه با نوعش مخصوص می‌شود.
- ۴- مثلاً یکی از حقوق طبیعی بشر زندگانی و محفوظ داشتن جان ایشان است که در هر جهت به طور تساوی مالک و مستحق آن خواهند بود. مادامی که، مرتکب جرم و قتلی نشده باشند یا لزوم دفع دشمن از دولت و ملت ایشان در کار نباشد و دفاع از بیضه اسلام در کار نیاید. (۱۴۰)
- ۵- دیگر از حقوق بشر نگاهداری اسباب معیشت ایشان است که به کد یمین و عرق جبین به جهت خود فراهم کرده‌اند. تا به حدی که ضرری به اسباب معاش دیگران نرسد و مخل به راحت و آسایش عامه مردم نباشد.
- ۶- از جمله حقوق بشر! دیگری آزاد بودن ایشان است در اعمال خود؛ نیز، به حدی که باعث زحمت دیگران نباشد.

۷- حق طبیعی دیگر، حق مالی است - در بیان این حق و کیفیت به عدل به دست آوردن آن و چگونگی متصرفات مردم، دانشمندان آن بسی سخنان متین فرموده‌اند و حاصل همه این است که در کتاب مقدس محمدی - صلی الله علیه و آله - است «وَلَا تَتَمَنُوا مَافِضَلَّ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۱ - «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَ»^۲ - «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَوَاضُعٍ مِّنْكُمْ»^۳.

۸- و هم، از جمله حقوق بشر حق آزادی رأی و خیال است؛ زیرا، هرکس را که تصور کنند - موجودی است ذی عقل و صاحب خلق - و او را، در استعمال عقل و هوش و عادت خود در چیزهایی که مفید به حال اوست حق طبیعی خواهد بود، و حقی در خیال کردن و بحث نمودن و موازنه مطالب و فحص در چگونگی آنها دارد. و هم، چنانچه که در خیال کردن آزاد است، در ظاهر نمودن و آشکار کردن خیالات خود نیز، آزاد است به شرط این که، به حقوق دیگران که خود یکی از ایشان است ضرری نرساند.

۹- فرضاً اگر فکری فاسد و خیالی کاسد در مملکت منظم تحت قانونی بروز کند، مایه آشفستگی و به هم خوردگی حالت آن مملکت نخواهد شد. به عکس، اگر آن فکر و خیال مفید باشد در (۱۴۲) حالات سیاسی یا صناعی بروز نماید - اشاعه آن شک نیست موجب ترقیات کلی خواهد بود. اصلاحات امور مالی و ملکی ممالک فرنگستان به اندازه [ای] هست که خیالات و بروز آنها را آزاد داشته بلکه، تشویق کرده‌اند؛ و آنچه نقصان در امور آن ممالک هنوز باقی است، همانا از آزاد نداشتن بروز پاره [ای] افکار و یا تشویق نکردن دانشمندان تیزفکر است.

۱۰- چیزی که هست این است که چون فکر بکر و خیال باریک در نخستین نظر، به

ترقی خود آن را داند. و احدی را حق ممانعت ایشان و مداخله در آن اسباب نیست؛ دولت و سلطنت مجبوراً، باید که چاپ‌خانه‌ها و روزنامه‌جات را، که زبان خیال (۱۴۵) و مرآت فکر مردم است آزاد دارد. تا به اندازه [ای] که موجب هتک ناموس و اضرار دیگران نباشد.

۱۳- چه که، مترجم احساسات دولت و ملت همانا، روزنامه‌جات دایره و مطابع سایره است و دولت علیّه به واسطه روزنامه‌جات می‌تواند خیالات خود را گوشزد ملت نماید و از پیش‌رفت مساعی جمیله خویش بنازد و ملت را عموماً، همراه خویش نخواهد و هرگاه، استحکاماتی سیاسی و یا مصارفی اساسیه بخواهد بیفزاید و محل جدیدی به جهت مخارج آن معین کند و بر شانه ملت بخواهد بگذارد، هر آینه، از طریق روزنامه‌جات می‌تواند عموم را دعوت نماید و راضی کند.

۱۴- ملت نیز، از این راه بزرگ می‌تواند ناله خود را به دولت علیّه و هیئت جامعه وکلای ملی برساند و از گوشه و کنار، دانشمندان هوشیار نیز، پاره [ای] اوقات چنان بروز خیالی باریک می‌دهند (۱۴۶) و هادی راهی تاریک می‌شوند که فواید فراوان به جهت دولت علیّه و ملت اسلامیّه دارد که به زور و زر برای آن ممکن نبود. حاصل سخن این است که، مطابع آزاد تحت قانون یا در مملکت تحت قانون اساسی همانا، جام جم و جام گیتی نما و تلگراف عمومی و قوه برقیه عصبانی و سد یا جوج و مأجوج است برای دولت و ملت.

۱۵- از جمله حقوق ملی، یکی محافظت نوامیس شرعیّه از دواج و حفظ جهات سرایت فحشا و منکر است از هرگونه و هر نمونه. تا این که، حفظ شرف و منع تلف خانواده‌ها و نسل و ذریه جمهور ملت به عمل آمده باشد؛ و هر فرنگی مآب بی‌شرفی نتواند باعث هتک اخلاق اسلامیّه و شعائر مقدسه دینیّه بشود.

۱۶- در ذیل این حقوق ملی مندرج است: استعمال مشروبات (۱۴۷) و دخانیات، از قبیل مسکرات و چرس و بنگ و تریاک، کلا چیزی که حتم این است که ملت باید

راه بدهد به دولت که اختیار تام و نفوذ تمام در حیاة این گونه ادارات داشته باشد که به حکم مطلق و اختیار برحق بتواند از ایفای این گونه حقوق برآید. اگر چه، ارتکاب به این گونه امور ناشایسته به حکم شریعت غرا در ملت بیضا حرام است. لکن، سدّ جهال و شدّ رحال آنها بسته به سیف دولت و طیف سیاست علمای ملت است.

۱۷- و نیز، ترتیب قانون حفظ الصحة عمومی است از بنای بیمارخانه‌ها و دارالمجانین و اداره بلدیة، و اجازه داشتن اطبا و منع عطارهای دورة سنگ دوانشناس، خاصه جوهریات و سموم قتاله. و این جزء اخیر منحصر باشد به کسی که هم بشناسد و به کسی بفروشد که اجازه از طبیب حاذق داشته باشد و هم ترتیب امکنه قبرستان‌ها، نظر به حفظ صحت (۱۴۸) اهالی شهر، و محافظت آنها و، آب شرب مردم از رخت‌شوی‌ها و کثافات شناوران و غیره، و داروغه منع گدایان گردن کلفت کوچه‌ها.

۱۸- و هم، پس از تعیین دارالامتحان تمام علوم، معین داشتن مهندس و معمار، به جهت ترتیب جدران قریب الخراب و مجری المیاه مضر به حال همسایه و، پست و بلند خانه‌ها، به همان ملاحظه در فرمان اداره بلدیة.

۱۹- پلیس، تحت نظام‌نامه قانون معین که اطلاع کافی خود را از حالات افراد ناس بر اداره ملت و دولت ثابت نماید و حضور جواسیس معروف و غیر معروف خود را مشهود سازد که، اجامره و اوپاش را سدّ یا جوج و مأجوج باشد و، حافظ عرض و ناموس و آبروی اشراف باشد نه این که، رشوه از دزد بگیرد و به مال برده بگوید:

کنیز شما (۱۴۹) دزد است!! او را به من بسپارید تا مال شما را به شکنجه از او دریافت کنم...

- نه این که، آدم‌های خودش دزد باشند از آدم‌های صاحب مال مطالبه کند. نه این که، به فلان آدم بی دست و پا تهمت دزدی بزند یا او را از تهمت بترساند و رشوه بخواهد. نه این که، محض اخذ رشوه به جوانان آبرومند تهمت ارتکاب اعمال ممنوعه بزند یا آنها را، به تهمت بترساند و غیره و غیره از امور مهمه در تحت این نیده.

۲۰- از جمله حقوق ملی، یکی منحصر نداشتن قوت و شرب غالب ملت است به شرکت‌های داخلی و خارجی و به علاوه، مرتب داشتن اداره فلاح و معادله مصرف سالانه ملت، که مزدوران و گنجشک روزیان کثیر دچار غلاء نشوند. ایضاً، بر دولت حتم است نه تنها مداخله در ازدیاد و تعمیم نماید. بلکه، مفتش در مظانج و مذابح و معابر عمومی داشته باشد که (۱۵۰) غل و غش مضر و ممرض در مأكولات و مشروبات عمومی رخ ندهد. و اگر، احیاناً، وکلای ملی و امنای دولت به ملاحظه تجمع نظر خویش، در نقطه واحده، صلاح در آن ببینند که این مراتب را به شرکت مختصه بدهند؛ هر آینه، باید در صورت مقابله با او آن قدر شرایط مؤکده مندرج باشد که، سد راه هرگونه فساد متوهمه را بکند.

۲۱- و هم، یکی از حقوق ملی، تسهیل طرف و شوارع تجارت عمومی مملکت است؛ از قبیل عقد معاهدات تجارتي با دول خارجی نظر به صرفه عمومی ملت - از قبیل اباحه امتعه مخصوصی و منع اشیا، به خصوص، درباره خارجی و داخلی که کلاً فایده ملک و ملت در آن ملحوظ باشد، از حیث دخل گمرگ و حق الاجاره - و به ملاحظه متمول داشتن ملت اسلامی - و هم، امنیت است شوارع و تصفیة راه - و نقاط دزدگاه - و پل رودها - و تحجر و حل زارها (۱۵۱) و ترتیب مشروعیت بروات و اسناد مبادلات تجار و حد و اباحه آن - و قانون ورشکست تجار به موجب شرع مقدس، تماماً، با سایر مراتب تحت این نبذه بر ذمه دولت است.

۲۲- به علاوه، دارالامتحان تحت قانون که از طرف دولت به جهت تمام علوم و درجات شایسته خدمت نمای ملت معین می‌شود. اکنون، که کافه ملت را از آن جوشش فداکاری در راه معارف نیست؛ باید به فشار و همراهی مجدانه مجلس ملی دولت علیه خود را مجبور بدانند که به عوض مواجب یکی از افواج تیولی آزاد فرموده یا در جای مواجب وزیر بقایا چندین مکتب و مدرسه عمومی در چندین شهر مرکزی احداث نمایند، و، بذر معارف بیاشد تا هر وقت که مدارس ملی کفایت جهات تربیت

عامه را کافل و شامل باشد.

۲۳ - ترتیب احیای موقوفات قدیمه و محافظت (۱۵۲) اوقاف جدیده و مراقبت صرف آنها در مواد مختصه به هر یک برحسب قرارداد واقف بر دولت است که همراهی کامل به متولیان شرعی نماید.

۲۴ - این گونه حقوق ملی و هر نمونه دیگر که در ذیل آن مندرج باشد، نه این است که حق ملی گفته می شود، به این طور که کسی حق امانت و ارثی از دیگری داشته باشد؛ بلکه، مقصود این است که ملت به ملاحظه این که قدری از حریت طبیعی خود را به اداره سیاسی قالب خویش، که دولت نامیده می شود، داده که در تحت آن هیئت سیاسی لباس که مجری قانون اساسی است، در رفاه و راحت مشغول امور معاش و معاد خود باشد. در مراتب مزبوره، به نام حقوق ملی، چون لازم است دست اداره اجراییه همراهی کند به ملاحظه این که علت ایجاد اداره اجراییه همانا حفاظت در زبان (۱۵۳) ناطق قانون شرع مطاع کردن و بودن است. علیهذا، ملت را در اجرای قانون و حدود شرعیه احتیاج است به ید جزا و مداخله اداره اجرا و به این ملاحظه، گفته می شود ملت را مثلاً از دولت حق آن است که پلیس و اداره جنایات همراهی نماید؛ و جایی را برای محاکمه شرعیه عدالت خانه، تحت قانون، حاضر نماید و قانون حکم کند و اداره اجرا جاری بدارد. و هم چنین، پس از این اشاره می شود به پاره [ای] امور که لازم است کلاً در تحت نگرانی و مداخله دولت باشد برای اقامه قانون مساوات و حفاظت جهات رفاه مالی و حالی ملت - و آن امور به نام حقوق دولت خوانده می شود؛ چه که مداخله عامه ملت در آن امور بیشتر مورث اختلال و عدم پیشرفت قانون مساوات خواهد بود -^۱ (۱۵۴)

۱. از صفحه ۶۹ تا اینجا در سال ۱۳۱۳ هجری در خانه حضرت سردار اسعد تحریر یافته. (منه)

حقوق سیاسی^۱

(اعطای قانون اساسی و مشروعیت مجلس ملی)

۱- در بیان معنی جوهری ملت و ترجمه لفظ دولت اشاره به لزوم این دو حق مشروع که مناره جلی الاناره عالم است کرده‌ام - اکنون، هم به طور فهرست یاد آور می‌شوم - اگر چه مکرر است لکن، قند است زیر و بالا و پشت و روی و مغز و پوست آن شیرین است.

۲- بشر سراسر اکفا از پدر و مادرشان، آدم و حوا، و آنچه در زمین است، از سفید و سیاه، از حیوان و جماد و گیاه، به حکم یرلیغ الهی ملک موروث آنهاست.

۳- در هر جای زمین، که گروهی از بشر زیست و زندگانی نمایند - و سود و زیان آن سرزمین راجع باشد به اساس معاش و معاد آن گروه و به زحمت آنها و آبی آنها محصول (۱۵۵) آن سرزمین، شایسته بازار معاش آن مردم شده باشد - براساس ملکیت بالشراکه آنها می‌افزاید - و آن گروه به نام ملت و وطنیان آن مملکت خوانده می‌شوند.

۴- پس برای آسایش آن ملت در ازدیاد ثروت خویش و دفع غیر از مداخله در وطن و ملک موروثی آنها و، برای محافظه مساوات و ملاحظه مراعات هر یک از افراد خویش که زیاد، از حق الزحمه خود از فواید عامه آن شرکت جامعه ملی تصرف ننمایند و هر کس، به اندازه درجه زحمت خود اجر و مزد ببرد؛ و برای این که، فردی قوی بر فرد و افرادی بیچاره تعدی نکند و برای این که، بر افراد متساوی ایشان در درجه واحده از شرافت و دانش و ثروت و قدرت و خاندان ظلم نشود که بدون هیچ مزیت و استحقاق فردی از نوع آنها حاکم به استقلال نباشد. (۱۵۶)

۵- کافه ملل و هر یک از افراد بشر ناچار بوده و هستند که در حین قبول ادیان و شرایع

۱. از صفحه اول این مجلد تا صفحه ۶۹ و از این جا تا آخر در سال اول مشروطیت ایران در اول سال تحریر یافته. (منه)

مقدسه آسمانی یا احکام بشر ساخته روی زمین، قدری از حریت طبیعی خود را به نام اطاعت به قانون مذهبی یا ملی به قید تعبد به قوانین مشروع به بندند. تا این که، به نور آن قانون اساسی، شرکت جامعه ملی آنها روزانه جدیدالعایده و سدیدالعایده باشد؛ و از تصرف غیرمصون و بهره فایده افراد آنها مساوی زحمت هر یک عاید شود، و قوی را بر ضعیف تعدی نرود، بر امثال و اکفا از تسلط شخص واحد ظلم نشده باشد.

۶- این است که از آغاز تاریخ بشر تاکنون، در تمام ادیان عالم، چه آسمانی چه زمینی - کلاً و طراً، سلطان مطلق و حاکم جوهری بر حق در میانه ملل همانا قانون اساسی بوده است - انبیای گرام و اوصیای فخام و آورندگان (۱۵۷) قانون فقط حفاظت بوده‌اند. و مجری احکام شرع مقدس و عملة اجرای احکامی آسمانی بوده‌اند. که سید قرشی و سیاه حبشی را در یک خط و یک نمط می‌شناسد.

۷- چون، به حق تحقیق و انصاف و کاوش جامع‌ترین ادیان عالم اسلام است - کامل‌ترین قوانین اصول اصلیه، شرع مطاع است - و مشمول جمله مبارکه «و شاورهم فی الامر»^۱ - اساس تمدن عالم را تکمیل فرموده و بر شالوده میانه جبر و اختیار نهاده.

۸- ملت را قهراً این حق ثابت است که حاکم حقیقی آنها قانون اساسی شرع مقدس باشد؛ و دولت برای محافظه قانون باشد به مشورت و کلای امین آن ملت تا این که از رواج قانون مساوات ملک و ملت را پایه معاد و سرمایه معاش محکم و مستحکم بماند و به همت جمهور و حمایت عامه ملت، روز به روز بر عظمت و اقتدار دولت که حافظ بیضه (۱۵۸) اسلام و دافع اعدای دین است بیفزاید، رفاه و آسایش مسلمین و کافه وطنینان فراهم شود.

۹- پس، قانون اساسی واجب و مجلس به نام دارالشورای ملی حتم؛ و کمک به جهات

عظمت و اقتدار دولت علیه فرض و مقدس داشتن نماینده هیئت جامعه اسلامی که شاهنشاه خوانده می شود لازم است.

۱۰- از این جا، مشروعیت در شعبه علم سیاست مدن و سیاست ثروت ملی و ملتی ثابت می شود؛ و به موجب اصول قواعد این دو علم شریف، دو اداره اجرا و قانون از هم مجزا می شود و به ملاحظه جدا داشتن حتمی این دو اداره، که از حقوق خیلی بزرگ و اعظم ابتدایی ملت است، سلب قدرت فتوی و صدور احکام من عندی از تمام آحاد و افراد اداره اجرا می شود و لغت اطلاق و استبداد به کلی، از فرهنگ لغات ملت (۱۵۹) تحت قانون اساسی خارج می شود. و، حکام خادم فتوای عدالت خانه ها خواهند بود. پس، از جمله حقوق ملی بنای عدالت خانه و تعیین قضات قانون امتحان داده است در تمام نقاط مهمه ممالک محروسه - و شاه بیت کتب آسمانی - و قنديل مصباح عرش رحمانی حکم به عدل است و نهادن قانون مساوات.

خلل ناپذیر بود هر بنا که می بینی - بجز بنای عدالت که خالی از خلل است.

۱۱- خداوند عالم جل و عزّ به ملاحظه این که مال و ناموس و حال بندگان خود را به حکم ذی خواهش و دارای شهواتی محوّل نفرموده باشد - از نخستین روز خلقت بشر، کتاب مقدس را حاکم مقرر فرمود که صامت است و گوش نجوا شنیدن دوست، رشوه گرفتن و دل قابل فریفته شدن و زبان تدلیس و لباس اشتباه ندارد - بلکه صرف عدل است و مرّ حق و بالمرّه (۱۶۰) میانه حامل خویش که پیغمبر خدا بوده با ادنی مخلوق خدا در هنگام محاکمه طرفداری ندارد و می فرماید: «و هو یجیز و لایحار علیه ان کُتّم تعلّمون»^۱.

این است که همین که، قانون صامت بی غرض و بی مرض و بی شهوت در میانه عباد و در تمام بلاد حاکم حقیقی باشد!! به ملاحظه این که به اندازه استحقاق هر فردی

اعطای حق می فرماید. احدی را شکایت به جا نخواهد ماند که چرا طفل نه ساله امیر تومان است. یا بچه ده ساله مالک رقاب. حمال عاری مستند رئیس التجاری دارد؛ و مهندس مساحت شناس را رتبه معماری و غیره [و] غیره. چه که، به حکم قانون، تمام این حیف و میل ها مرتفع است.

وظایف مُلزمی دولت و حقوق آن

۱- نخستین اعطای حریت تامه به موجب حدود قانون و خود را نیز، مانند سایرین مقید به احکام قانون دانستن (۱۶۱) و حفظ بیضه اسلام و محافظت مملکت از تصرف غیر و حفظ حقوق ملکی و ملتی، و نفروختن جهات فواید مردم و طوری حرکت نمودن که تحصیل رضایت عامه در آن نماید، و کافه ملت آن اداره جلیله را امین صادق و حافظ موافق بدانند و جان و مال خود را به شعف خاطر و شوق حاضر، در حمایت و همراهی او، نثار نمایند.

۲- مملکتی را که اکثر مردمش جز نام مالک رقابی نمی دانند. مملکتی که مردمش اغلب از هرگونه علم و ادب دورند. مملکتی که از رمز خلوص علمی و نصوص عملی ترجمه «المُسلِمُ أَخُ المُسلِمِ» را نشناخته اند. جمهوری عامه، مانند امریک، برای آن زهر کشنده است. مملکتی که هنوز دانش را به درجه دوم فرانسه ندارند. جمهوری به طرز فرانسه برای آن شایسته نیست. مملکتی که در اصل جوهر اساسی ملی اهلش (۱۶۲) اصول جهان افروز عالم آرای اسلام نافذ و ساری است و پایه دنیا و آخرت آنها بر استوانه محکم وحدت ناطق و شورای اصحاب است محتاج به تقلید فرنگی نیست.

بلی چیزی را که ما از دست داده بودیم مردم دانشمند انگلیس گرفته اند، اساس معاش و آسایش ملی خود را بر همین شالوده، محکم نهاده اند که به آرای اشراف قوم و امضای پادشاه واجد رفتار می نمایند؛ و بحمدالله تعالی، امروزه، باطن شریعت

غراء که «يُدَالله مَعَ الْجَمَاعَةِ» بوده و همین رویه را گرفته‌ایم. تا زمانی اندک.
 ۳- پس عرض می‌کنم وظیفه دولت سلطانی به آرای اشراف و عامه منحصر است در اصول جوهر به سه تدبیر. نخستین فیصله امور را به کف کفایت مردم، بالذات بزرگ معتبری گذارد که محل اطمینان بالتجربه او باشند. دوم، این مردم بزرگ (۱۶۳) بر نظامی سیاسی و اساسی دیپلوماسی به غایت مستحکم کارکنند که، به حقیقت، وزیر مردم را از روی صفا به دوش کشند تا وزیر خوانده شوند. سوم، این مردم نباید تنها به راستی و درستی خویش و بصیر و خبیر بودن در امور قناعت نمایند؛ بلکه، باید چنان حسن رفتار و درستی اسلوب کردار و علم و اطلاع خویش را در فیصله امور بر کافه ملت ظاهر و هویدا نمایند، که اطمینان عامه ملت به سوی آنها معطوف شود و طبعاً ملت را با خود یار و همراه نمایند.^۱

۴- در این سه تدبیر، که از وظایف عمده دولت است، جای سخن نیست مگر این که، چون در درجه کارروایی و سیاسی دانی و فیصله امور رأی و وزرای عظام نظر به دانش سایر دانشمندان ملی و بصیرت پاره [ای] از اعضای مجلس ملی با کسانی که خارج از این دو اداره هستند، ناچار فرق (۱۶۴) و تفاوت است. این است که جماعتی لازم است خارج از این دو اداره، به انتخاب و اکثریت آراء، دارای مجلس و حق رأی باشند که، امور رسیدگی شده در وزارت خانه و دارالشورای اولی بر مجلس ثالث هم عرض شود.^۲ این است که، دانشمندان انگلیس می‌گویند:

جماعتی که در باب امور دولتی برپا هستند برای این نیست که آزادی طلبان را بر جماعت محافظین اطمینان نیست - بلکه به ملاحظه این است که بر آنها ثابت شده که مردمی که اکنون متصدی امور ملک و ملت هستند - دارای دانش کافی و فکر وافی نیستند؛ و احتمال می‌رود در وقتی چنان کشتی آنها به کوه بر خورد که درهم خرد شود.

۱. این کلمات که بن عامیه به نظر می‌آید عین ترجمه جواهر سخنان گلدستون، وزیر اعظم سابق انگلیس، است. (منه)

۲. در این اثبات دو مجلس است: یکی اشراف و دیگری عمومی.

۵- وزیر امور خارجه که به شایستگی کفایت و بایستگی دانش انتخاب می‌شود، - باید حسن اسلوب سیاسی خود را به مردم مملکت آشکار نماید به علاوه، غمخواری‌های او در امور (۱۶۵) راجعه به داخله - تا این که، طبعاً از دو مجلس همراهی درباره او شود.

۶- نظام درستی که بر اصول سیاسی باشد و عموم دارالوزاره و دارالشورای اولی - و مجلس آزادی طلبان عمومی یا خرده گیران باید بر آن کار کنند - این است که، جوهراً دشمن زیاده‌روی و نابرابری و عدم مساوات است؛ در مراتب صلح و آشتی عمومی بین المللی و خصوصی با ملت واحده مجاهده و مبالغه دارد. در حالی که، بر طرف مقابل نیز، روشن کند که دارای چنان قوای عسکریه و مالیه و وطن خواهی است که، اگر طرف او روزی به خیال کاهیدن اندک حقی از او باشد، سفاهت طرف را نموده باشد. حمایت و غمخواری تمام بشر و ملل دنیا را ادباً و اخلاقاً مانند ملت خویش فرض بشمارد. ملتت این دقیقه باشد که، عظمت هر ملتی در آن نیست که مدخول مملکت را با سراققت (۱۶۶) و تفریط خرج امورناشد و محال نماید. بلکه، حتی الامکان اقتصاد و میانه‌روی را از دست ندهد و بداند که در بهترین فتوحات حربیه که سودش زیان است تعریفی نخواهد بود. بلکه، کمال تعریف در درستی و پاکیزگی به دست آوردن فنون صلح آبرومندانه است. مثل انگلیس در اغلب امور - بلی وقتی مالیه و ملت را دچار مخاطرات جنگ نماید که با اطلاع از قوای درونی خویش و بصیرت به حال رقیب خود نفوذ روس را در جزیره کوریه تیری بداند که هدف آن قلب ژاپون است مثلاً - والا پول را باید به درستی و آراستگی هر چه تمام تر در راه ترقی افراد و عموم ملت اسلامی به مصرف رساند. به وجود مردم دانشمند سیاسیدان هنرپزوه مورخ و فیلسوف حکیم، خطیب آن اصول جوهری سیاسی، البسته ملک و ملت را بیاراید. ایضاً، دارای چنان اسلوب افکار و بکریت (۱۶۷) آرا و آثاری باشد که همین که، هر یک از آن افکار ابکار را به موقع

اجرا گذارند تمام ملل دنیا پیروی حسن اسلوب آن فکر نمایند و نظام سیاسی خود را به کمال عقل و جمال فضل آرایش دهند؛ چه که، تنها از این جمله اخیر می توان دارای درجه اول شد در میان ملل عالم.

۷- دولت باید اصول سیاسی امور داخله و خارجه خود را بر پایه ششگانه ذیل استوار نماید:

اول) با قوانین درست قوای دولت علیه را باید روزانه زیاد کند و در داخله و وطن، میانه روی در مصارف نماید که دو ماده قوت و قدرت ملتی را به دست آورده باشد؛ که یکی تمول است، که ماده طبیعی است؛ و دیگری، متخذ داشتن ملت است با خویش و کفایت حال و ترضیه آنها. و نیز، باید قوای دولت را ذخیره نماید به جهت اتفاقات خیلی بزرگ. (۱۶۸)

دوم) آنچه بتواند در مراتب صلح و اتحاد جدو جهد نماید که مهلت و مدت رفاه و راحت برای ازدیاد قوت و تمول دولت و ملت فراهم شود.^۱

سوم) هر چه بتواند کوشش شایسته و جوشش بایسته به کار برد در اتحاد و یگانگی با سایر دول و امارات اسلامی به ملاحظه این که در اشغال عام البلوای اتفاقیه مجاهدات عمومی را دخالت و اثر تام است. بلکه، ربط و راه یگانگی تامی با تمام عالم اسلامی حاصل نماید. و تنها از راه این گونه وزارت خارجه می توان جلب قلوب کافه مسلمین را نمود. و مقاصد بزرگی را که خیر جمهور عالم اسلامی است از پیش برد. نه این که، از جلب قلوب سایر مسلمین تبعه خارجه گذشته، همه ساله، برای هزار لیره فایده سفر اسلامبول (استانبول) جان و مال مسلمین تبعه ایران را به قونسل جده اجاره بدهند. (۱۶۹) نه این که، از کثرت تعدی و بی مبالائی

۱. پس از جنگ آلمان و فرانسه که در سیر آن عقد صلح انجام گرفت دول اروپا عموماً ملنفت شدند که از آن به بعد هر یک از دول به هر نفر به هر قوه و اقتداری باشد نمی تواند بقا خود را حفظ نماید به تنهایی و حتماً باید متدین و منظمی داشته باشد. (منه)

مأمورین خارجه ما، در بلاد عثمانی، اغلب و اکثر تبعه ایران به ناچاری تذکره دولت دیگر را تحصیل کرده باشند؛ یا به کلی اقبال به مأمورین خارجه ننمایند. مثل این که، شماره تبعه ایران در بصره و حوالی آن، از سی سال پیش، به نصف رسیده - مثل این که، دو ثلث فتنه این ایام در مرکز بلاواسطه مأمور خارجه ایران بوده و غیره و غیره. بصره، پس از مرحوم حاج رضاخان، مأمور درست ندید.^۱

چهارم) در کارهای بی سود و اندک فایده، نباید حواس خود را مشغول و پریشان نماید و امور عمده را مجهول و مهمل بگذارد.

پنجم) حقوق متساوی بین الملل عالم را اقرار و تصدیق داشته باشد. تا اندازه [ای] که خودش را یکی از ذوی الحقوق می شمارند و جانب حق ثابت او را رعایت دارند. (۱۷۰)

ششم) غمخواری آزادانه درست به حقیقت پیوسته، در تمام مراتب حریت عامه داشته باشد که وطن ما را آزادخانه با اسلوب مشروع عالم بشمارند؛ نه این که، مقلد موهومات دیگران باشیم.

۸- پس کوشش امروزه دولت باید طوری باشد که قوای قاهره خود را چنان فراهم کند که مملکت را نتواند از حملات غیر محفوظ بدارد و پیوسته، توانا باشد که مملکت را تر و شاداب نگاه دارد.

۹- مجاهدات وزرا و عموم ملت، در باب ایفای معاهداتی که با دیگران بسته و می بندند، باید طوری متین و باوقار باشد که مردم با آبروی دنیا در معاملات شخصی خود رفتار می کنند؛ و افراد و عامه، باید خود را خوش معامله و صادق المعاهده وانمود نمایند. لکن، حد وسط را از کف نباید داد و تکلیف (۱۷۱) محال را باید محال

۱. نه اینکه مأمور جده را به کسی بدانند که در موسم حج با حاجیان ایرانی در میانه حاجیان عامه مسلمین تمام نقاط عالم به مکه معظمه در میانه عموم بدون احرام و بعمل آوردن مناسک حج انگشت نما باشد و این نماینده از دولت و ملت ایران این طور ایرانیان را معرفی کند. (منه)

دانست. چه که، در نخستین وهله، باید در هنگام عقود و معاهدات و مقاولات، آن قدر هوشیار و چالاک بود که خود را در تکالیف شاقه و امور محال نینداخت. چنان که، گاهی، اتفاق می افتد که به احتیاط این که، در جاه نیفتد به چُمبک می رود.^۱

۱۰- در اموری که با دول فرنگ و غیره، معاهده مخصوص بسته نشده طرف بی طرفی را اتخاذ کردن اولی است. مگر این که در هر امر اتفاقی باید ملاحظه کند. که سود و زیان آن راجع به امور معاش و ملکی ملت و دولت هست یا نه! آن گاه، به میزان حدالوسط همان ملاحظه مداخله نماید. و الا بی طرف صرف باشد. چنانچه، دول متمدنه، در هنگام جنگ، در میانه همسایگان خویش، به کلی طرف بی طرفی را دارند. مگر، در امور اتفاقه در دول اسلام و ملل مسلم که مهمافکن باید مداخله استادانه داشته باشند. (۱۷۲)

۱۱- در پاره [ای] اوقات، صلح را به هر قیمت بیاید باید خرید. لکن، در ضمن هم باید چنان در اسباب دفاع با قوای حریبه بکوشد و ملت را با خود بجوشاند و تدارک این دو قوه قاهره نماید که برای محافظه اندک حقی، جمهور آزادی طلبان و محافظین با او همراه باشند و، بتواند با قوای قاهره خویش بدون مانعی داخلی از عمده دفع دشمن خارجی برآید.^۲

۱۲- در جنگ آرا، فیما بین دول، هر گاه، برای خیر بشر، ما را دعوت نمایند که مداخله نماییم؛ هر آینه، باید وزارت خارجه و اشراف ملت با کمال دقت پشت و روی آن کار را پسبندد و، نخستین بدانند که این جنگ آرا بر سر کدام مطلب معین است و در این مغالطه نیفتد که مثلاً دولتی قوی می خواهد دولت ضعیفی را ببلعد. و شرط

۱. گویی در تمام این گونه مراتب که، عامیانه نگارش رفته و چندین سال قبل از مشروطیت ایران بوده. نظر به تاریخ گذشته به کنار، به ملاحظه وقایع سنوات مشروطیت پیشگویی شده. (منه)

۲. الله اکبر، که چگونه باطن اسلام و صفای وطن دوستانه مؤلف همراهی نموده و در تمام این مراتب راهنمایی و پیش گویی نموده و دستورالعمل کافی، و به صورت الله اکبر، از جهالت قوم، که از درجات عالی و دانه، سه نفر اقبال به خواندن این رساله نفرموده. (منه)

مردانگی جنگیدن به رأی و محاربه است بلکه، در این موقع، باید ملتفت آن گروه از ملت داخله خویش هم شد (۱۷۳) که در بروز چنین حوادث فریاد «بجنگ! بجنگ!» آنها بلند است. و همین که، اندکی کار محاربه به طول انجامید و به اشکال کشید، باز، همان گروه فغان سلامت و ممانعت بلند می نمایند.^۱ لکن، در میانه دول اسلام و ملل مسلمین، باید پیشه و شیوع مابه منزله سریشم و جوهر موصل باشد. و هرگز، هیچ یک را از خود و خود را از هیچ یک جدا ندانست که، سود و زیان عمومی این ملت بزرگ عالم یکی است؛ و در کلمه واحده و در انظار خارجه، یکی هستند.

۱۳ - در جنگ‌هایی که برای حفظ حقوق مشروع مملکت اقدام می شود باید دولت علیه با کمال دقت پیش‌بینی نماید که آیا امکان دارد آن حقوق بدون جنگ به دست بیاید یا نه؟^۲ و هم، این نکته را نگران باشد که در ملت اشخاصی هستند که ملاحظات شخصی در ایام محاربه دارند و می شود که در میانه وزرا (۱۷۴) یا و کلا، اشخاصی باشند که، اولاد و احفاد آنها در قشون نظام مستخدم باشند و طبعاً به ملاحظه سود و زیان شخصی طرزی رأی بدهند که خلاف مصالح ملکی باشد. پاره [ای]، هستند که طبعاً غوغا طلب‌اند. گروهی، بالفطره مردم به هم زنند. بعضی، بالطبع راحت دوست و تنبل هستند؛ و همین که، مدیران امور ملکی کاملاً در اصل علت جنگ به دقت رسیدگی کردند و حالات مردم داخله را هم به درستی، به دست آوردند و علت جنگ را متوجه و آرای مردم را به صواب یافتند، البته، باید حکم به جنگ داد و جنگید.^۳

۱. سبحان الله، که امثال این‌گونه پیشگویی‌ها، در ایران، در چند ساله مشروطیت، کاملاً وقوع یافته و می‌ترسم جوش فداکارانه پاره [ای] مردم تندرو صادق القول در جنگ عمومی امروزه، عملاً امین نموده باشد.

۲. و آیا آن حقوق قابل محاربه است یا نه؟ (منه)

۳. عجا که روح اسلام محرک مؤلف، که چندین سال قبل از مشروطیت، این‌گونه دستورالعمل‌ها را عامیانه نگارش داده و، به طور سادگی بدن ترتیبات عالمانه فصول بندی نموده و، ماشاءالله بقای خواص ملت که ابداً، اقبال به نظرات آن فرمانند. (منه)

۱۴ - گمان نمی‌رود در صورتی که پیش‌بینی کامل در میان باشد، دولت را احتیاج به محاربه افتد برای حقوق مشروع خود و هرگاه، درست و به دقت تمام اسباب پیش‌بینی ذیل فراهم باشد - هیچ یک از دول در باب حقوق مشروع ایران اقدام به جنگ نخواهد کرد. (۱۷۵)

اول) بحریه قاهره [ای] که ساحلاً و بحرأ علی العجالة بتواند تنگه جزیره هرمز را سد سدید باشد و، به همین اندازه بتواند که هر چه دشمن جهازات جنگی گسیل نماید در همان جا بلا اثر ساخلو بماند و، نتواند قشون خود را به سواحل ایران پیاده نماید و هم از عهده برآید که، قشون داخله را از ساحلی به ساحل دیگر برساند.^۱

دوم) سپاه کافی و آن لشکری است که در هنگام لزوم، بتواند با بحریه قاهره ایران هم‌دست شده و نگذارد احدی از جهازات جنگی دشمن را، که سپاه خود را به سواحل ایران پیاده کند یا دشمن را از سرحدات بری راه دخول بدهد و، هم داخله مملکت و نقاط دور از دست را، آرام و مأمون بدارد.^۲ و هرگاه، در حین جنگ، یا غیر ایام جنگ، اتفاقی به جهت دول هم عهد و هم قسم دهد که به موجب فصول (۱۷۶) معاهده باید کمک نماییم از عهده برآید. لکن، این سپاه کافی باید به ملاحظه اقتصاد کم باشد در شماره و بتواند به اصول انتظام فایق بیاید بر سپاهی که در شماره برابر باشند.

سوم) جماعتی سیاسیدان پرهوش و هنگ از درجه اول.

چهارم) وزارت امور خارجه با مسمی.

پنجم) گسیل فرمودن ایلچیان و سفرای بانظم و ترتیبی و، مقصود از رجال سیاسی و وزارت خارجه و امر سفارت همانا، نظام اعظم سیاسی اساسی است؛ که به

۱. نه مانند حاکم بنادر خلیج فارس ایران که از سال ۱۲۲۹ هجری تاکنون، که ۱۳۳۳ هجری است، فرزند تمام خلیج است به انگلیس. (منه)

۲. با فرار کل فلاسفه سیاسی در ذیل نظمه منظمه، اساس کارآیدی در جنگ با خارجه نظم داخله است. (منه)

واسطه آن نظام متقن اخبارات دول خارجه و کیفیت نفوذ ایشان و توسعه دایره صلح و مناسبات دوستانه با دول متحاربه را به دست آورد. اگر چه، در این عصر، محط نظر تمام دول عالم بر تکمیل سپاه است؛ لکن، هرگاه، با اسلوب نظام سیاسی راه دوستانه با دول متمدنه پیدا شود البته، در هنگام لزوم، هر یک از (۱۷۷) دول متحاربه به قدر وسع خویش از هر گوشه و کنار هم آواز خواهند شد؛ و هر چه طریق دوستی بازتر باشد بیشتر، می توان از خفایای امور باخبر شد و، مطالب و مقاصد خود را نافذ و راسخ داشت.

رجال سیاسی نه تنها باید اکتفا نمایند به این که، در امور دولتی و هیئت مشروطه آگاهی تام و بینایی کامل دارند؛ بلکه، باید دارای این فن و هنر هم باشند که مراتب دانش و اطلاع خویش را به مردم حالی نمایند و به این ملاحظه، ملت را با خود همراه نمایند و هم، جماعت محافظین و احراز باید نهایت کوشش و غایت جوشش نمایند که زیردستان و معاونین خود را از مردم آگاه به فنون و بینای به رسوم دولتی به دست بیاورند.^۱ اغلب و اکثر می شود که در رجال سیاسی درجه دوم مردمی یافت می شوند که از درجه اول سیاسیدانان بس کار آگاه تر و مجرب ترند؛ (۱۷۸) و این سر پوشیده، که بسی مردم را در گذشته خون دل کرده بود هرگز بروز نمی کرد و مطرح مذاکره هر مرد و زن نمی شد، مگر در ظهور عام البلوی، و امروز است که، پاره ای [جرات کرده و به طور زمره پریشان و دمدمه تیر به نشان شاید بگویند. با یک چک بگویم آن حکایت ها که از نهفتن آن و یک سینه می زد جوش.^۲

۱. والله امروز هم که سال ۱۳۳۳ هجری است هم نمی توانند بگویند چنانکه که یک پروگرام ناقصی به مجلس عمومی می رود و سراسر رد می شود و یک پروگرام دیگر از آن ناقص تر می رود قبول می شود بدون اندک ابرادی چه بواسطه این که هر دوره رجال سیاسی دو نفر می خواهند ایران را برادروار بخورند یکی رئیس مجلس دیگری رئیس وزرا شود. (منه)

۲. احزاب سیاسی ایران حفا که در موقع انتخاب آدم و عصر صالح کارآمد، در قوای ثلاثه دولت خوب امتحان ندارند و انصاف خواهند داد که بی سواد محض را بر عالم مطلق برتری دارند و روزگار خود را به غایت سپاه

به هرجهت این رجال سیاسی باید به فضل و دانش و عقل و بینش خود در نزد عامه مردم ضامن باشند که عموماً، به دانش والا و ید طولی خویش مطمئن‌الخواطر باشند. این است که هر چه کمتر مراتب اطلاع خود را به ملت حالی نمایند بیشتر اسباب فریاد ملت بلند می‌شود. و همین که، وزیر امور خارجه متوجه امور داخله شود، خطای او بر کافه ملت آشکارتر است و حق دارند به فغان بیایند و بگویند امور خارجه را مجهول و مهمل گذاشته‌اند. (۱۷۹) مقصود از نمودن به مردم نه این است که مراتب تحت مذاکره مهمه امور خارجه را باید به تمام مردم بنمایند؛ بلکه، اصل مطالب امور خارجه را نباید بالمره اشاعه داد و هرچه مستور بماند بهتر است. چیزی که باید به ملت نمود، مرتب داشتن امور خارجه است که عامه ملت مطمئن باشند که رجال سیاسی دولت آگاه به هر امری هستند و امور سیاسی آنها عملاً منظم است و مرتب.

۱۵ - بسی جهات اطمینان برای عموم لازم است که در اعضا و اجزای وزارت خارجه موجود باشد. اول این که، خواه جماعت آزادی طلب دارای ریاست باشند خواه محافظین، در انتخاب فرزندان هر یک از این دو جماعت نباید ملاحظه از پدران در میان بیاید. بلکه، باید به شایستگی علم و بایستگی فضل و لیاقت و کارآمدی انتخاب شوند و مستخدم گردند. (۱۸۰)

دوم این که، نایب وزارت امور خارجه باید کفایت و فراست تام و تمامی داشته باشد که اجزا و اعضای کارآمد کاردان کافی برای اداره خود به دست بیاورد. که به علاوه اجازه عملی، پاره [ای] صفات لازم است که لفظ ندارد و به فراست رئیس دریافت می‌شود. مثلاً هرگاه، پسر دوست سیاسی نایب وزارت و پسر دشمن سیاسی او

←
خوارسته چه فاصداً و عالماً، در هر کار یا اقدام نفرمودند بلکه، به حرکت همانا که، اخیراً، دارای شغلی شدند متحرک بودند. (منه)

دارای یک رتبه اجازه علمی باشند که هر دو را ممتحن کاملی امتحان کرده باشد؛ بالفطره پسر دوست خود را انتخاب خواهد کرد و، برای سد این اندک ملاحظه نباید درجه امتحانات را به اول و دوم و سوم قرار داد. بلکه، امتحان بالرقابه نمایند و گروهی را، از آن میان منتخب ساخته که نایب وزارت خارجه هر کدام را کاملاً شایسته بدانند، انتخاب کند.

۱۶ - باره [ای] از مردم در باب آینده عوالم سیاسی دولت (۱۸۱) مشروطه نظر به این که اغلب دول فرنگ جمهوری شده و خرد خرد به سایرین هم سرایت کرد، بسی در توهم افتاده و مسلوب العقیده شده اند در استحکام دولت مشروطه. لکن، هرگاه، به دقت نظر و حدت بصر برسند، به وضع حالیه دولت مشروطه تحت قانون اساسی و ترتیبات جدید جوهریه عصر حاضر آن، انصاف خواهند داد که زیورهای ناآراسته که اسباب مضحکه مشروطه و دولت به آرای اشرف بود، اغلب و اکثر ریخته و دور انداخته شده و بقیه هم، در شرف ریختن است و جواهر زواهر سیاسی و تمدن آغاز ظهور و بنای بروز نهاده است و خادم سیاست مدن شروع نموده به این فکر تازه و عقیده جدید، که نه تنها نماینده پادشاه است و از خزانه شاهی گذران می کند بلکه، خود را خادم و نماینده عموم مردم می داند؛ از پادشاه گرفته تا جمهور ملت، و بیشتر از بیشتر سعی و کوشش دارد (۱۸۲) که خود را شایسته این مقام بلند و مرام حسیات ارجمند نماید، خواستگار صلح عام و خیر تمام بشر است و هرچه در این خط سیر نماید، بیشتر ملتف می شود که خدمات سیاسیه او بهتر و بالاتر از تمام سایر خدمات دولتی است؛ چه که، سپاه بری و بحری فقط آلات آخرالدوار هستند که دول عالم ذخیره می کنند برای وقتی که کار از حیطة تدبیر و اختیار مردم سیاسی خارج باشد.

۱۷ - اداره سیاسیه دولت را وقتی می توان حایز آن مقام عالی دانست که، اسمش را مسامی باشد و، علمش را عمل در نقاط مهمه دنیا مأمورین چست و چالاک داشته باشد که کارش این باشد که، به سرعت هر چه تمام تر کسب اخبارات مهمه کرده به

وزارت امور خارجه بفرستد. اداره وزارت امور خارجه نه تنها باید برای خیار مهمه باشد و نایب (۱۸۳) وزارت خارجه نباید این گونه اخبار را نونه و بسته کاغذی‌های زینت میز خود بداند بلکه، باید در عمل به آنها و معا امکن خودداری نکند و هر چه قابل و صالح است که در میانه مردم انتشار بیاید فوراً، منتشر کند و مأمورین خارجه اداره سیاسیه را باید دانش مخصوص و بینش بخصوص باشد در جلب قلوب و جذب نفوس و دفع نفرت و انزجار سایر ملل که گفته اند: به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر؛ نه این که، غرض ایشان از مأموریت به خارجه گرفتن نشان و ربودن مواجب و شهوترانی در فرنگ باشد و، یا تبعه آن را در عثمانی نخت کردن یا در مرکز دولت به تنبلی نان و امتیاز به دست آوردن.

چون مکان و مقام و ایام از این بیشتر نگارنده را جرئت نمی دهد که حق و حاق مطلب را از روی اصول علم سیاست بیان (۱۸۴) نماید و، غرض مفتاحی برای ابواب این علم است در امور ادارات سیاسی ملزمی دولت علیه، همین هفده نیده کفایت است.

شمه [ای] از آنچه حدود دولت علیه شمرده می شود

۱- از طرف جمهور ملت، نخستین، پاک و مقدس داشتن و فرض و مؤسس شمردن نماینده اعظم تخت و تاج سلطنت قاهره اسلامی و، دولت خواهی و شاهنشاه اسلام پناهی را فداکاری کردن و سایه خدا دانستن است. چه، از اصول اسلام اگر چه شورای بین الاصحاب است. لکن، به همان یرلیخ الهی این شورای عاتم آرا راجع است به امضا و صحه شخص واحد - «وَلَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا». هم چنان که،

۱. این گونه انتشارها یا فوق العاده است یا منتظماً به نمونه کتاب هایی یا کتاب نارنجی که منحصر است بازه از اعمال یا دول خارجه دولت که در نشر آنها باز فواید سیاسی یک به علاوه اطلاع ملت داخه منظر است و ترتیب آن از اعمال شاقه سیاسی. (منه)

جهان را جهان دار و عالم را آفریدگار یکی است؛ مملکت را نیز یک نفر مرجع (۱۸۵) امور است و، جمهوری عامه و جمهوری خاصه به حکم عام اصول اسلام حرام است و، همگی مأمور به حکم شاهنشاه واحد هستیم که مشروط به شورای کبار ملت است؛ و در تحت قوانین اساسی مشروعه صامته است. و البته، کتاب را عترتی توأم و خطاب را وحدت ناطقی باهم است.

۲- پس از این حق فطری اسلامی همانا، از حقوق اولیه دولت علیه حیازه اداره میزان مبادلات است و چون، مقصودم آنهاک در اصطلاحات علمیه نیست، به مناسبت این مختصرنامه میزان مبادلات را تعبیر به پول کاغذی و مسکوک طلا می‌نمایم و سایر فلزات مسکوکه.

در باب پول کاغذی و لزوم نگرانی دولت علیه و حیازه آن، از پیش، مختصر اشاره کردم که چون بانک و کاغذ او به منزله مغناطیس تمول ربای عامه ملت است و سکه و مهره دولت (۱۸۶) البته، ضامن می‌خواهد؛ اندازه می‌خواهد؛ ثلث پول کاغذی اشاعه شده طلای موجود می‌خواهد؛ اصلاً باید در تحت نگرانی دولت باشد. هم چنین، ضرب مسکوکات فلزی مشروط بر این که، بار سکه طلا معین باشد که از میزان معین اختلاف نکند که در شمار جنس بیاید؛ حق دولت است. سکه نقره نیز، مشروط بر تعیین بار و اندازه شماره، حق دولت است. سکه فلزات پس از ذهب و فضه، مشروط بر این که، به میزان احتیاج ضرب شود که به ملاحظه فایده امین الضرب چنان وفور نداشته باشد که از قرار ده دانه صد دیناری یک قران محسوب و خریده شده باشد و به عوض طلا داده باشند و به حکم چاوش حکومت سی دانه صد دیناری یک قران معامله شود؛ نیز، با این شرایط حق دولت است. به ملاحظه این که، سکه خواه کاغذ باشد خواه فلزات باشد، اگر افراد ملت در اشاعه (۱۸۷) و صنعت آن آزاد باشند هر آینه، برای جلب فایده خویش بسی غل و غش در میزان مبادلات عمومی رخ می‌دهد. چه که، سکه کاغذی و فلزی وقتی ثروت و تمول

شمرده می‌شود که، بدون معارضه با طلای خالص به میزان صرافی مبادله شود و میزان مبادله جوهری بازار عمومی عالم، امروزه، فقط طلاست؛ پس، اشاعه آن، نظر به همین دلیل روشن و سایر ادله دیگر، همان حق دولت است که حافظ ثروت و پاسبان تمول ملت است.

۳- هم چنین، دولت نظر به فایده پاره [ای] اقدامات مفیده به حال خزانة و آبادانی مملکت و باطناً، عامه ملت را طبعاً غم‌خوار خویش داشتن که در هر موقع، حفظ موجبات عظمت دولت را که هیئت جامعه ملی در لباس سیاسی است فرض بدانند؛ شخصاً اسناد استقراضی از طرف خود چاپ (۱۸۸۸) کرده و اشاعه می‌دهد. و به عوض پول می‌فروشد و در این کار، آزاد است و ملت نیز، در خرید و فروش آن آزاد است و مانند پول کاغذی و فلزی که ملت مجبور است قبول نماید، احدی مجبور نیست اسناد استقراضی دولت را به منزله میزان مبادلات قبول نماید. معهذاً، در سایر دول متدنه عالم، دولت و ملت از خرید و فروش این گونه اسناد فواید کلی برده و می‌برند و کمتر وقتی شده که پول افراد ملت به کلی سوخت شده باشد. بلی، جمعی دچار تنزل و ضرر می‌شوند و گروهی که در ایام تنزل می‌خرند نیز، فایده کلی می‌برند و ضامن این اسناد و استقراض فقط بلندی بیرق و ارجمندی عظمت دولت است.^۱

۴- در ذیل این نژده حق دولت در معادن نفیسه و غیر نفیسه مندرج است و بدون استثنا، از معدن طلا و (۱۸۹۹) نقره و جواهر و مروارید گرفته تا نمک، هر کدام که در ملک مردم نباشد، دولت هم می‌تواند شخصاً مباشر کار و صورت بازار کردن آن بشود، و هم می‌تواند به میزان مصارف و درآمد، امتیاز این گونه معادن را به شرکت‌های ملی و غیره بدهد؛ و هر کدام در ملک مردم باشد، دولت را به میزان محصول صورت بازار

۱. رواج این کار به استحکام اداره تنزیل آن اسناد است که سود آن را در راس مدت معین بدارندگان برساند جهات علمی اسناد استقراضی را در سایر مجلات اشاره کرده و اینگونه الگوه می‌شود دولت آزاد است یعنی از امتیازات ارست با اجازه شورای ملی. (منه)

شده آن معدن حق معلومی است؛ لکن، امتیاز آن را به دیگری نمی‌دهد مگر رضای صاحب ملک که قرار حق مالکانه آن داده شود یا این که، صاحب ملک از عهده کار آن برنیاید و، یا به ملاحظه کار آن معدن را معطل بدارد و، در این صورت، امتیاز آن را دولت به دیگری می‌دهد، با رعایت حق مالک و لا فلا^۱.

۵- از جمله اموری که دولت را حق مداخله تامه است، برای حفظ جهات حالی و مالی، کمک و ملت همانا، امتیاز کشتی (۱۹۰) رانی و اجازه سفاین بحاره در میاه او- و از داخله در بحار خارجه - و باید، چنان در تحت ترتیبات محکمه باشد که در هیچ وقت و هیچ یک از جهازات داخله و خارجه گمان مخاطرات حالی و مالی و ملکی نرود.

۶- دیگر نیز، دولت را حق مداخله تامه و نظام قانون کاملی گذاشتن است در تمام کارخانجات نجاری و میکانیکی از سفاین بحاری و غیربحاری و قایق‌های مخصوصی و مزدوری گرفته تا تمام کارخانجات بافندگی و غیره - حتی، نمره کالسکه‌های مزدوری و ترتیب غیرمزدوری آنها، از قبیل تعیین مهندسین ماهر به جهت بازدید چرخ و آلات و استحکام هر یک، که نظر به مسامحه مالکان آنها یک باره موجب تلف جمعی بی‌گناه و مال‌التجاره مردم نباشند و از قبیل قانون حمل و نقل اشیای محترقه و ممنوعه مخطی، از قبیل (۱۹۱) حمل مسافرین و نقل عابریں ممنوع الخروج و الدخول و، از قبیل حدود اعلان و اخبار کالسکه چیان و ترتیب سمت ذهاب و ایاب آنها در معابر و غیره و غیره. از احتیاطات لازمه که برای حفظ نفوس و محافظت ثروت مردم در این اشغال عمومی لازم است این‌گونه مداخلات دولت تماماً، انکاری است.^۲

۱. آنچه در این موارد حق دولت گفته می‌شود به طریق مسامحه در ادایی اصطلاح است و هر دو حدود و امتیازات دولت است که از طرف شورایی ملی در امور مالی به او برگزار می‌شود. (منه)

۲. این‌گونه مداخلات انکاری و حتی ابعایی دولت در تحت نظام نام‌های هر یک از ادارات دولتی است که به

۷- حق اعطای امتیاز شوسه راه و پل حق العبور بگیر و خط راه آهن و هر چه در ذیل این مطالب است، برای دولت ثابت است که به ترتیب معین نقدی از مدخول سنوات مدت امتیاز و تصرف مالکانه در آنها معلوم باشد، و هم می تواند شخصاً مباشر این گونه امور شود. در پاره [ای] از نقاط مهمه، نظر به فواید سیاسی و درآمد و در بعضی از نقاط مهمه سیاسی که اقدام در این گونه امور صرفه به حال شرکت های تجارتي ندارد و کسی اقدام نمی کند، دولت مجبور است شخصاً به ملاحظه سد مخاطرات سیاسی یا جلب منافع سیاسی مباشر ساختن پل یا تصفیه راه یا خط آهنی بشود. لکن، در سایر نقاط خارج از این موضوع، آزاد است در تباشر شخصی و اعطای امتیاز به دیگران. کلاً، به موجب تصویب هر دو مجلس.

۸- به درجه دوم حق دولت در ضرب مسکوکات طلا، و به درجه مقدم و اول بر دلایل روشن سکه فلزی و تالی حق اعطای انحصار اشاعه پول کاغذی. همانا، دولت علیه باید برای حفظ امانات و اسرار مکتوبی ملت داخله و ملل خارجه شخصاً حایز اداره پست باشد. چه که، از لزوم محافظه حقوق بین الملل گذشته که بر ذمه دولت است جوهرأ پست به منزله بانک است و ضامن می خواهد. حامل اسرار است و اطمینان لازم دارد - خطرپذیر است و مستحفظ بیاید در راه داشته باشد؛ و غیره و غیره، از دلایل بی شمار که همگی حاکم است (۱۹۳) بر این که، این اداره باید تحت اداره سیاسی مملکت باشد و مفاسدی که در ضرب سکه در عامه مردم رخ می داده، در پست هم ملحوظ است و، از مداخله دولت رفع هرگونه عیب و هر نمونه شک و ریب خواهد شد.

۹- به همان دلایل، سکه و پول کاغذی و انحصار پست، نیز اداره تلگراف خانه باید در

←
طریق مسامحه قانون نامیده می شود؛ حال آنکه قانون حقیقی همیشه و بلکه، قواعدی است برای اجرای کلیات قوانین. (منه)

ید اقتدار و نگرانی چشم اعتبار دولت باشد؛ بلکه، اهمیت تلگراف‌خانه از پست بیشتر است. چه که از تلگرافات مرموزة دولت و ملت گذشته، پست حامل اسرار مستوره [ای] در پاکت است و تلگراف‌خانه، حافظ اسرار ناپوشیده و معاملات و اسناد تجارتي و ملک و ملتی است، و ضابطه مستندات عامه ملت و كافة امور مهمه فوری الاجرای دولت است. و، به این واسطه اساسی جوهری است در تمدن عالم، و البته باید در ضبط قوه قاهره باشد (۱۹۴) که از عهده انجام آن برآید. خاصه، در عصر حاضر ایران، و الا در ممالک خارجه در جاده قانون افتاده آزاد پاره [ای] شرکت‌های نیمه سیاسی هم مباشر این کار هستند. لکن، آن گونه شرکت‌ها هم تاکنون، رفض این حق را از دولت خود نکرده‌اند.

۱۰ - از جمله اموری که دولت بدون شرکت غیر و اعطای امتیاز و انحصار به دیگران شخصاً باید مداخله نماید و بلکه، جوهره ثمره اساس هیكل سیاسی هر دولت همین است. همانا، حفظ اشخاص و حقوق ملت است.^۱ در ممالک خارجه و داخله و البته، ایفای به این حقوق معظمه وزارت خارجه با مستمری می‌خواهد؛ مأمورین کافی گسیل کردن می‌خواهد. زبان و قلم این گونه اداره و این نمونه مأمورین را اداره عسکریه و مالیه و غم‌خواری عامه تیز می‌کند؛ و در داخله، قانون مساوات کافی تمام انتظامات است. (۱۹۵)

۱۱ - در صورتی که رأی وکلای ملی با وزرای درباری تعادل کنند در این‌که، صنایع و بضایع ملی تجارتي خارجه از مملکت باید آزاد باشد و هم‌چنین، زشت و زیبای امتعه را موکول به رد و قبول مشتری نمایند، دولت را ابدأ، حق مداخله در صورت بازار خارجه کردن مردم داخله در مال‌التجاره خویش نیست. خواه برای مصرف خارجه باشند یا داخله، مشروط بر این‌که، مشتمل بر اشیای مرضه مضره مخره

۱. کلیات حدود قوه مجریه دولت ایجاباً و سلباً با اصطلاحات علمی در مجلد چهارم این کتاب نگارش داده و مقدمات نقاد را به آن ارجاع می‌دهد. (منه)

محرقة ممنوعه نباشند؛ مانند نارنجک و غیره. ولکن، اگر نظر به ترقی مال التجاره مملکت و جلب قلوب جمهوری مردم داخله و خارجه به صنایع و بضایع بدیعه مطلوب ایران صلاح در آن بینند که در تحت نگرانی اداره قاهره باشد که گنجیده در تریاک نکنند، و بارنگ جوهر قالی تدارک نمایند، هر آینه مداخله تامه دولت علیه لازم است. (۱۹۶)

۱۲ - جوهرأ به ملاحظه سد ارتکاب جهال مسلمین به معاصی، حق دولت است که ترتیب و فروش هرگونه مسکر و مکثی را منحصر به شرکت واحده نماید. به مالیات متعابهی که میزان آن سد دخول مسکرات نجس اندر نجس مغشوش خارجه نماید؛ و در داخله، مانع از ارتکاب جهال پریشان روزگار باشد، و مدخول از این ممر حرام را دولت به مصرف توپ و گلوله برای سینه دشمن برساند. اگرچه، عقیده بر این است که در ملت پاک اسلام باید به کلی دخول مسکر ممنوع باشد و صنعت آن مقطوع «و لباس التقوی ذالک خیر»^۱.

۱۳ - به ملاحظه حفظ نفوس مردم جاهل و حاسد به هم دیگر بیع و شرای سموم قتاله باید در تحت نگرانی دولت باشد و از طرف دولت معامل و فروشنده آن را امتیاز و اجازه باشد، (۱۹۷) و مخصوصاً، خریدار باید نسخه و نوشته طیب حاذق صاحب اجازه در دست داشته باشد تا این که، مثل سم الغار و استرکنیا به او فروخته شود یا بتواند تریاک بخرد؛ البته، از سد این طرق جلوگیری بزرگی از تلف مردم می شود، هم به واسطه تقلیل استعمال تریاک و هم منع خودکشی و دیگری را به خفی کشتن. و ناچار، در چنین امر خطیری مداخله دولت لازم است، و پیش رفت این کار از حقوق دولت علیه است و البته، روشن است که از فروش خرده فروشی تریاک در داخله، به طور انحصار، مدخول و عایدی هم برای دولت فراهم است.

۱۴ - از جمله حقوق دیگر دولتی، همانا، مداخله در امر عطارها و دواخانه های عمومی

غیر، تحت نظارت طبیب صاحب اجازه است، که هنوز گل بنفشه را از گل گاوزبان تمیز نمی‌دهند. (۱۹۸) جوهریات فرنگی جزو بساط عطارهاست؛ چنان‌که، در کازرون، همین سال، عطاری چهار مثقال اپیکا به جای جوهر میوه به جوانی نورسیده داده بود، خوردن و مردن توأم شد.

۱۵- در ممالک اسلامی، کلیه مسکرات و میخانه‌ها مباح نیست و ارتکاب و اصطباح به آن، بحمدالله حرام است. و در سایر ممالک کفار نیز، حق اعطای امتیاز فروش آن در داخله و صنعت و حمل آن به خارجه با دولت است؛ و دکان پیمانہ فروش را حدودی در تحت قانون است که متجاوز از آن حد به پیمانہ خر نفروشد و نخوراند؛ لکن، خریدار شیش سربسته مختار است. البته، به ملاحظه این‌که ام‌الخبائث و ابوالفواحش و ابن‌الشرور است مداخله ید جزا و اداره اجرا لازم است که، جلوگیری از مست‌عربده جو، از حیث قانون مشروع و محافظه اداره جنایات شده باشد. (۱۹۹)

۱۶- چون برای حفظ بیضه اسلام و محافظت هیئت جامعه عالم اسلامی و دفاع دشمنان خارجی و ثبوت حقوق بین‌المللی مسلمین در ترقی جهات درآمد و برآمد و ثروت عامه مملکت و امنیت داخله و رفاه رعیت و لازم است از مداخله قاهره هیئت سیاسی ملت که دولت نامیده می‌شود و برای از عهده انجام دادن امور مزبور برآمدن، واجب است دولت علیه را وزرای سیاسی دان و امنای حکمران باشد و سپاه و ذخیره کافی و خزانه وافی و منشی و مستوفی و هرگونه خدام برای هر نمونه کاری؛ تا این‌که، جمهور ملت به امن و آرامی در سایه ترتیب محکم دولت علیه، مشغول به امور معاش و معاد خود باشند؛ و برای تدارک این اسباب و تهیه این لوازم به طوری که کافی مقاصد معروضه باشد و به علاوه، مصارف سالانه و مخارج عادلانه اداره جات دولت علیه ذخیره (۲۰۰) ذخیره برای روز تنگ و اتفاق جنگ نیز لازم است. پس، دولت علیه را حق دخل است و اخذ مالیات؛ و این مالیات را بیکره و اندازه معین معلومی نیست بلکه، روزانه و سالانه میزان آن اختلاف می‌کند.

گاهی می‌کاهد، دیگر وقت می‌افزاید. پاره [ای] اوقات تحمیلی موقتی دارد در بعضی ایشیا، لکن، به میزان کلیه آن معین است که در نخستین وهله با تعادل رأی وزرای درباری و وکلای ملی، مخارج لازمه فوری‌الاحتیاج دولت با دخول سالانه تعادل کند و این میزان نیز، در پاره [ای] جاها و پاره [ای] ایشیا تفاوت می‌کند. هر آب و زمین یک گونه مالیات ندارد؛ هر رمه و گله یک گونه مواش و مراغ نمی‌دهد. چنانچه، هر مال‌التجاره یک جور گمرک نمی‌دهد. مملکت تا مملکت، مردم تا مردم، فرق دارند و در این جا هم، هیئت مخصوصی از جانب دولت و وکلای ملت معین (۲۰۱) می‌شود که در موازنه مالیات بستن در تمام نقاط و جزئیات ایشیا صلاح و صوابدید آنها تعادل کند و، به واسطه این هیئت، بودجه مالیاتی عادلانه بسته می‌شود به تصویب شورای ملی. در ذیل این بودجه، پاره [ای] ایشیا را مالیات ابدی استمراری معین می‌شود که، تغییرپذیر نیست مگر، در ایامی که دولت را مخاطره بزرگی در پیش آید، که آن وقت به رضایت و کلامت در پاره [ای] افزوده می‌شود. یا پس از رفع احتیاجات لازمه دولت در بعضی کاهیده می‌شود. برای این که، در سایه غنی او ثروت دولت، ملت را نیز رفاه و راحتی باشد.

به علاوه بودجه استمراری مالیاتی، دولت علیه چون همه وقت، مترصد ازدیاد عظمت و اقتدار خویش است که کاملاً از عهده وظایف ملزومی خویش برآید. ناچار، برای تدارک عظمت خویش خارج از دخل معادل مخارج سالانه و اضافه (۲۰۲) بر بودجه ابدی، تمنای پول و تعیین محلی جدید می‌نماید و در صورت احتیاج، خود را به مجلس ملی می‌فرستد و راه ملاحظه و ممر مدخول جدید از ملت می‌خواهد به اسم بنای فلان قلعه جدید یا استحکام فلان سرحد یا ازدیاد بحریه و سپاهبری و غیره و غیره؛ در این جاست که، مالیات را در پاره [ای] ایشیا حد و دقت و میزان معین نیست و، میزان کلی آن در هر وقت تعادل آرای وزرا و مجلس ملی است با مجلس سنا.

۱۷ - هرچه به نام حقوق ملت بر دولت، یا دولت به ملت گفته می‌شود نه این است که، حقی بالارث و بهره بالمیراث از هم‌دیگر دارند. بلکه، غرض این است که اداره محافظ هیئت جامعه ملی که مسمی به دولت است و نگاهداری آب و خاک محلی معاش هر مملکتی بسته به ادارات متعدده اهالی آن سرزمین است؛ و هرگونه محل خدمتی به مملکت را (۲۰۳) به شعبه [ای] از ملت برگذار می‌نمایند که از عهده برآید. علمای اعلام عقاید مردم را اصلاح می‌فرمایند. مردم معامله‌گر محصول موجود و مایحتاج نابود را از خارج و داخل، واسطه درآمد و مصرف می‌شوند؛ و غیره و غیره هیئت سیاسی نام ملت که دولت خوانده می‌شود، اداره حیازه و دفاع مملکت را از تطرق غیر مصون و محفوظ می‌دارد و قانون تعادل حقوق آحاد و افراد را که به صلاح و رویه شریعت عزا و ملت بیضا رایج است، محافظت می‌فرماید در داخله؛ فارسی صریح، ساده و بی پرده می‌گویم مقصود از دولت علیّه و سلطنت قاهره، همانا، اداره اجرائیه محاربین و محافظین ملی است که از نفس ملت و اعضا و اجزای اهالی وطنی برخوردار شده و خود نیز، همان حقوق ملی را دارد؛ و البته، نماینده این اداره اعظم ملی، که سلطان عصر مملکت است، به غایت (۲۰۴) مقدس و پاک، و سزاوار همه گونه فداکاری و ستایش است.

اصلاحات فعلی مملکتی

۱ - بیان این مسئله و پیمودن این مرحله را در غایت خوف و نهایت هرب باید نمود. لکن، بهتر آن است که گفته آید در حدیث دیگران. امروزه، که دولت چنین آزادی و حریت و مساوات به ملت خود داده و خاقان و قیصره چین هر دو خود را در شمار و عداد ملت شمرده‌اند و نماینده هیئت سیاسی ملی شده‌اند و، هر چه در اعصار قدیمه، خود را به گزافه، فرزند آسمان می‌نامیدند و، اکنون، مقدس تر از آن شدند و در انظار ملت بهترین امثال، همانا، آن مملکت تازه از خواب بیدار شده است.

۲- پس، گوییم هرگاه، دولت چین را اراده اصلاحات فعلی باشد! تکلیفش این است که به صلاح و صواب دید (۲۰۵) مجلس ملی پس از ترتیبات اساسیه تمدن بیست سال بعد، که از طریق اداره معارف و مالیه و عسکریه و فلاحه حاصل خواهد شد، امروزه، باید فوراً، اداره اجرا را از اداره واضع القوانين و ممضی الشریعه مجزا و ممتاز بدارد که سلب قدرت از آحاد حکام جزو و کلی بشود؛ و در شهرها و قصبه جات و بلوکات، بنای عدالت خانه کند و، حکم به تعادل بین الناس به قانون شرع مقدس در آنها شرف صدور بیابد و اداره اجرا مجری بدارد.

۳- حکومت هر محلی را شهریه خوار و حاکم شورای مرکب از اشراف ملی مقرر فرماید که فقط به مشورت و میانجی گری آن اشراف مقاصد دولت را که اداره محافظ ملت است به گوش عموم برساند و ناله جمهور را به دولت؛ و متفقاً، در امور اصلاحیه بکوشند. پیشکش حکومت (۲۰۶) به امنای دولت موقوف و تعارف ملت به حکام مقطوع، مالیات حسابی معین، قانون مجازات موجود مایه انزجار کافه ملت از نمایندۀ مقدس خویش برطرف، ادعیه خیریه ملت به وجود مقدس خاقان به آسمان خواهد گذشت. به امتحان و تقریب رسیده است که تقدیمی حکام به خاقان و امنای مرکزی - یکن - و پیشکش های ملت به حکام جزو و کل که طرفین به عنف از کیسه به کیسه می دهند مساوی است با تمام مالیات وارده به خزانه عامره سالیانه دولت چین - جرم و جریمه [ای] که از آحاد مجرم به کیسه حکومت می رفت، اکنون، منظور می شود برای مخارج عدالت خانه - مثلاً پیشکش حکام جزو و عمال محلی برای مواجب فرمانفرمایان و ضباط و آنچه به اسم تفاوت علمی گرفته می شود، بر اصل مالیات سالانه وارده به خزانه دولت افزوده بشود. و این دخل (۲۰۷) عظیم هوایی را «بانک ملی آسمانی» بنامند یا گنج بادآور بخوانند. این بانک ملی آسمانی نازل شده را اضافه نمایند به آنچه عمال جزو در محل، معامله و دریافت می نمایند. تقریباً مالیات سالانه پس از مخارج محلی، از مواجب اداره قانون و اداره اجرا دوچندان خواهد

شد و این اضافه را «بانک معدن طلای مخفی ملی» مسمی کنند.

۴- آنچه آقایان اشکال لایقراً نویس دفترخانه به اسم محاسب و مستوفی دیوان اعلی بدون یک سر مواستحقاق و مزیت حساب دانی تیول و سیورغال از بلوکات زرخیز به نام قطعه زمین لم یزرع تصرف کرده‌اند؛ و موجب و مستمری از اصل مالیات و از محل غایب مستوفی هرچه گذرانیده‌اند، در طبق اخلاص نهاده به خزانه عامه تقدیم نمایند. از امروز، هر چه مکنت کهن و ثروت مثنی از ایام اشتباه (۲۰۸) فراهم کرده‌اند آنها را حلال باشد. اگر غیرت ملی و جوش مذهبی در کله مردم چین باشد باید از مستوفی الممالک، وزیر بقایا و داروغه دفتر، باب این «بانک موش انبار ملی» را باز بفرمایند؛ و از این بیشتر، مانند کبک سر خود را در برف فرو نبرند.

۵- آنچه سالانه، چابلوسان پیشگاه خاقان به اسم موجب و انعام استمراری و مدد معاش و غیره، و غیره بدون خدمت به اداره جامعه، به نام امنای دولت می‌برند؛ الساعه، موقوف و ترتیب لیاقت و شایستگی از عهده وزارت و حسابدانی آمدن بدهند. آن گاه، وزیر و مستوفی خوانده بشوند و موجب به میزان معین حلال بخورند و این بانک ملی را، «گنجشک هوا» بنامند.

۶- رؤسای روحانی ملت، مخصوصاً، از طرف خود (۲۰۹) تشکیل اداره بدهند و با کمال دقت و خدائشناسی که شیوه این گروه مقدس است و نخستین، در تحدید انتظام و ازدیاد محصول و مدخول موقوفات، ترتیبات شایسته بدهند و سپس، به هرگونه مصرفی که واقف معین کرده صرف نمایند؛ و این بانک ملی را «خزانه الهی» بشمارند، برای معارف عامه و معاش عجزه و ایتام و احیای کلمه مذهبی و ذکر مصایب بزرگان دین خود؛ و حق التولیه خود را طیب و طاهر تصرف نمایند و کلیه اساس را، موافق وقف‌نامه انجام دهند.

۷- امیر تومانی‌های بی علم و سایر صاحب‌منصبان تا‌ذاه باشی‌ها کلاً، دست از افواج تیولی و اربابی موروثی کشیده، املاک زرخیزی را که محل موجب چند نفر پیاده و

سوار دهقانی قراردادده و موروثاً متصرف هستند یا صُرَّه‌های موجب از خزانه عامره را کلاً، پس داده و نگیرند؛ و دولت هم، از (۲۱۰) سرباز و سوار آنها صرف نظر نماید و همگی، به آزادی مشغول هیزم کشی و زغال فروشی خود باشند و، از بانک ملی حقیقی امروز، که به جوش طلاب و خروش اشراف و کوشش انجباب فراهم شده، به مصارف اصلاحیه دیگر برسانند و در فکر موجب عقب مانده این مزدوران آزاد نباشند و، به شایستگی بنیه، و بایستگی دانش، فوراً، از امروز، تدارک نفقات سپاه و صاحب منصبان کارآگاه نمایند و، به قدر نصف سپاه موجب بگیر حالیه، و در تعمیم قانون داوطلب بکشند؛ و مبالغ گزافی تفاوت خرج به خزانه تحویل بدهند، به جهت تدارک اسلحه و ذخیره کامله، و صاحبان افواج قدیمه را همان مکتت ایام اشتبایه کفایت است و، این را «بانک ملی به ضرب سیف» بخوانند.

۸- وزارت اوقاف تنها به جهت این باشد که، علمای (۲۱۱) اعلام و مستولیان گرام را هم دست و همراه باشد در احیای اوقاف و نظم آنها از تصرفات مردم بعیده، نه این که حق مداخله غیر مشروعه داشته باشد؛ چه که مداخله غیر از متولی شرعی و نظارت علمای عظام به هر نمونه و هرگونه وزیری مداخله کنند حرام است.

۹- برای منع افراد جهال از ارتکاب به معاصی و شرب و استعمال هرگونه مکسب و مسکری، کلیه مواد الکلی و ماده مسگری را به شرکتی خارج مذهب بدهند که در هر شهر و دهکده، حق صنعت و فروش و حمل آن، به آن شرکت باشد؛ خاصه تریاک و جوهر - لکن، حمل تریاک به جهت خارجه برای تجار ملت مباح باشد، تنها فروش آن به افراد مردم داخله منحصر به شرکتی معین باشد به قیمت عالی، که خرد خرد مردم بی چاره بلکه، به واسطه گرانی ترک نمایند. به هم چنین جوهر، هرگاه، (۲۱۲) به درجه فوق العاده گران باشد البته، جهال ملت کمتر استعمال خواهند کرد و بیشتر، برای خارجه باز خواهد شد و از این پول هنگفت که سالانه، دو سه کروور بالغ می شود؛ دولت علیه عیناً می دهد به فرنگی ها و از آن توب و تفنگ یا کارخانه

اسلحه سازی خریدده و گلوله آتشین به جهت دشمنان دین تدارک می‌کند.

گر آب چاه نصرانی نه پاک است -

جهود مرده می‌شود چه پاک است.

محصول ملت هم به قیمت عالی فروش رفته است از قبیل جو و سایر مواد و اجناس الکلی و این مدخول گزاف را، که عاید دولت و ملت می‌شود - «بانک ملی شرقلیل برای جلب خیر کثیر یا دفع شر کثیر» بنامند.

۱۰ - تعمیر سد مخروب نیم طبیعی شط جنوبی را به ترتیب شایسته، محول نمایند به سرحد دار دولت خواه خویش (۲۱۳) یا شخصاً از طرف اداره خاقانی تعمیر شود به پنجاه هزار لیره طلانه بیشتر. نگارنده ملتزم است که به همین مبلغ تعمیر شود و دریا دریا اراضی زرخیز اطراف خود را مشروب نماید و کرورها فایده عاجله بدهد. بار دیگر، این شکر به هند برود و از وفور آب و زمین، تغییر هوای حاصل شده از غرس توت و پنبه قلبلب، بار دیگر، کارخانجات نساجی حریر و دیبای شوشتری در مملکت خاقان رواج بگیرد و به خارجه برود و، دولت و ملت کرورها پول نقد و طلای خالص همه ساله مدخول نمایند.

۱۱ - از تعارف حقیر سالانه پوست بره چشم ببوشند که، اغلب برای این که پوست نرم تحصیل نمایند میش‌های آبستن را لگد به شکم می‌زنند که بره سقط نماید، از این جلادی دست بکشند و از این که، هرگاه، به همین رویه، اندک زمان دیگر پیش بروند، البته نوع گوسفند پشمینه در تمام مملکت چین منقرض (۲۱۴) می‌شود و عکس آن را مگر، برای اطفال خود یادگار بگذارند تا بدانند نوع میش چه هیکیلی داشته هم بترسند و اندک زمانی، تأمل بنمایند. آن گاه، گوشت را به قیمت ارزانی بخورند و روغن را در نهایت وفور بیابند، پشم را به حد شایان به دست بیاورند و زاید از مصرف اکل و شرب و کارخانجات نساجی و قالی بافی، هرچه دارند، حمل به خارجه نمایند و، در عوض طلا بگیرند. هزارها چندان از تعارف بره نارسیده کشی و

فروش پوست آن از لبنیات و روغن و گوشت و پشم و کود گوسفندان به مراتب رسیده، فایده به دولت و ملت خاقان می‌رسد. ملت از فروش و دولت از حق المراع و گمرک؛ روغن؛ پشم؛ گوشت پخته؛ کشک؛ قراقوروت؛ حمل قالی و سایر ملبوسات پشمینه که، زاید از صرف داخله به خارجه می‌رود. والّا، تجار و ملت بنای (۲۱۵) چگونه کارخانه نمایند که چندین سال دیگر، باید پشم آن را از خارجه بخواهند و، روغن از شیرۀ گاه ساخته بطلبند و بخورند - پس هرگاه، به ترتیب معروض رفتار شود - این ممر عایدی هنگفت سالانه را «بانک ملی ترحم بر گوسفند بی‌زبان» بنامند.

۱۲ - ترتیب مالیات به موجب عشر زراعت موجوده و اغنام و اشیای موجوده بدهند. یا از عشر کمتر یا بیشتر - هرچه وکلای ملت و وزرای دولت تعاول قوی نمایند - به قیمت عادلۀ یا همه ساله یا سه سال به سه سال ممیزی نموده و، مهندسین ماهر در کمین اصلاحات بگذارند که ملاک و زراع به ملاحظه عایدی خویش پیوسته در ترقی زراعت و تعمیر ملک خود بکوشند آفت ارضی و سمائی نیز، منظور بدارند که از نکته خراج نگیرند و از نزیابیده باج نستانند.

۱۳ - نذبه فوق را وقتی «بانک ملی کیمیاگران» بنامند که، (۲۱۶) مملکت در تحت قانون اساسی باشد - و خاقان از زراعت سیب زمینی پیشکش اجازه کشت نخواهد - البته با وجود قانون مساوات، عامه ملت را اطمینان کافی در مباشرت به تمام جهات ترقی حاصل است - و در امور زراعتی و حفر چاه منقبی و احداث نهرها از رودخانه‌ها و قنوات و سد و سلخ چنان از هم‌دگر پیش‌قدم خواهند شد که هوش از سر خارجه پریدن گیرد.

۱۴ - نمی‌توان تنها از این خوش‌دل شد که چند صد هزار تومان پول نقد اعانه به بانک ملی شده - چه که، هر چه از این گونه پول‌های بدون قانون اساسی جمع شود، مانند کورهای سابقه، خرج می‌شود و عاقبت خرج بی‌دخل اساسی، مایه یأس عامه و

وهن اشراف ملت می شود و، زبان دولت به مجلس دراز می شود - و صورت ظاهری سلطنت هم، از (۲۱۷) هیبت و عظمت ایام استبداد مطلق افتاده ملت و دولت نیز، از دیاد شده به دوست نرسیده؛ بر ضعف و قرض و یأس هم دیگر افزوده اند - اقساط قرض از خارجه هم به عقب مانده، محل گروگان را ناچار صاحب طلب شخصاً ضبط می نماید - قرض جدید سالانه به میان می آید - و چندین محل دیگر به رهن می رود - و انگلیس و روس ناچار، برای بلعیدن چین شمالاً و جنوباً باهم سازگار می شوند - فرانسه به ملاحظه رفتن و جرمن به ملاحظه اختیار نفوذ تام در ممالک عثمانی با روس و انگلیس همراهی بکنند البته، سکوت می نمایند - و یک باره انتظام داخله را و حفظ مال التجاره را بهانه کرده - چین مصر می شود - «فاعتبروا یا اولی الابصار»^۱

۱۵ - پس بانک ملی همانا، اساس اطمینان عامه است - اساس اطمینان عامه همانا، قطع شہوات خودپسندی (۲۱۸) و خود غرضی و سود خویش را در زیان دیگران نگرستن است - بانک ملی همانا، پسندیدن برای دیگران است - هر چه برای خود پسندند - جوهر تمام سخنان این است که، بانک ملی هرگز، زوال ناپذیر و رشکست باشد. همانا، قانون اساسی است و البته، این گونه قانون هرگاه، با اصول احکام و فروع مذهب آسمانی مردم سرشته و آمیخته باشد، نفوذ قبولش در عامه بیشتر و، رواج اطاعتش بالاتر است - چه، از آن گذشته که اطاعت قانون را فرض بدانند، در امتثال اوامر شرعیه نیز، تصور و یقین حسنه و ثواب اخروی می نمایند.

خدا گواه است! بدون تقلید با کمال تحقیق از شرایع و قانون اساسی ملل دیگر در حضور خدا شهادت می دهم که هرگونه قانون محکمی بخواهند که بهتر از قوانین تمام روی زمین باشد - در شریعت مقدسه اسلام موجود است: (۲۱۹) و همین که قانون اساسی را آمیخته با اصول اساسی نمایند، بدون هیچ دغدغه، با کمال سهولت

..... جلد اول / ۱۰۷

و شرافت قبول عامه خواهد شد. افسوس که جان هرگونه برکت و نکبت دنیا و آخرت در همین چند کلمه آسان تلفظ گران عمل است - اگر چراغ به میان آمد، البته هرکس هر چه دزدیده آشکار می شود. بلوک ها، لکوک ها، کروها که سال ها برده اند اساس ازدیادش به زیر می آید.

گر نه موشی دزد در انبار ماست. گندم اعمال چل ساله کجاست.

اول ای جان دفع شر موش کن و آنگه، اندر جمع گندم کوشش کن فلان بلوک به هزار اشرفی رفته. به همان بلوک به شش هفت قبضه تفنگ دزدی آمده و همگی مسترد می شود - و غیره و غیره؛ مردم اطعینان دارند که هر چه در ترقی متاجر و مکاتب خرج نمایند اصل مایه از میان نمی رود و غیره و غیره - که هر یک را (۲۲۰) نام بیرم خواهند گفت کفر و زندقه است و آدم بینا و چشمدار اصلاً، نباید در شهر و دزدان باشد برود عتبات عالیات. گویم زهی سعادت لکن، قانون مشروع همانا، مناره احیای ملت است. و آلا، بانک ملی به هر اندازه پول بتواند تدارک کند و پایه قانون اساسی درباره وضع و شریف و دارا و مسکین به طور حتم و ثبوت در میان نباشد، کوشش بی فایده است و سمه بر ابروی کور.

۱۶ - لازم نیست من بگویم کی چه برده! کی چه خورده!! مملکت بی اندازه وسیع و عریضی نیست، همه از حال و مال هم دگر خبر دارند - چوب که به طیل زدند یا چوب که به دست گرفتند گربه دزد فطرتاً متوحش و پریشان می شود.

۱۷ - بسم الله، اگر آدم هست؛ اگر انسان هست؛ اگر غیرت دارند؛ اگر مسلمان اند - این همه نکبت و فلاکت (۲۲۱) برای مسلمین نخواهند. شاهنشاه اسلام آنچه لازمه گوهر پاک و سرشت تابناک دیانت و فتوت ملوکانه بود عطا فرمود - حالا هر که می گوید من ناطقم، من خطیبم، من وکیلیم - از طرف خود و موکلین خود هر چه اباً عن حدی از انبار ملت برده عشر و خمس آن را به این ملت یتیم که اولاد روحانی رسول الله و علی - صلوات الله علیهما و آلهما - هستند عطا بفرماید یا اقلأ دست از حرص بکشد.

۱۸ - مترجم ماهر برای قانون ملل هزارساله متمدن شده فراوان داریم - دوی سرماخورده از بیمار یرقانی - و شرب و اکل به موجب قانون حفظ الصحة اصحا جداگانه است - نه، هر زبان خارجه دانی قانون نویس است؛ نه، هر فاضل عهد قدیمی زا کون شناس - هزار نکته باریک تر از مو این جاست. فقه می خواهد، اصول می خواهد، اطلاع از اوضاع عصر حاضر (۲۲۲) روی زمین می خواهد، موبه مو بصیرت به حال عامه ملت و کافه مملکت لازم است، از حیث فرق مختلفه و، آب و هوای مختلفه و مشرب و مذاهب متفاوته و غیره و غیره. بیغرضی، بی شهوتی، خودناستایی، فداکاری، قبول اجرای احکام کردن اول، دربارۀ جان و مال و ناموس و اولاد خویش؛ آن گاه که این گونه شرایط فراهم باشد، نوشتن قانون فراهم می شود؛ قبول عامه هم خواهد شد. «اذا زلزلت الارض زلزالها. وأخرجت الارض اثقالها. وقال الانسان مالها. يومئذ تحدث اخبارها. بأن ربك أوحى لها. يومئذ يصدر الناس اشتاتاً ليروأعمالهم - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - و من يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»!

۱۹ - الزم و اقدم امور اصلاحیه ادارات درآمد (۲۲۳) و مصرف، به اصطلاح سیاست ثروت همانا، درست کردن راه است از حدود سرحدی و دریا تا مراکز مملکتی

۲۰ - پس از راه، معادن است و الزم و اقدم معدن زغال سنگ است که، سرمایه و اول پایه تمام امور دستگاهجات بخاریه است - از ترتیب شخم جدید گرفته، تا کالسکه بخار و خط آهن - و کار معادن فلزی - و کارخانجات بافندگی و غیر بافندگی.

۲۱ - پس از معدن زغال و درست شدن راه، دست به کار معادن فلزی و غیره زده می شود که، درآمد هر یک به آلات بخاریه ممکن است زغال سنگ موجود باشد - و مصرف هر یک به خارجه و بلاد بعیده باشد - راه درست باشد و، به اندک مدت و قیمت فلان گل بوره و بوته یا نمک - یا روغن نطف یا فلزات به مرکز مقصود برسد و به سهولت و صرفه صورت پول بشود. (۲۲۴)

..... جلد اول / ۱۰۹

۲۲- البته، همراه تدارک راه و ترتیب پیدایش زغال سنگ و جستجو و کار سایر معادن، مسئله فلاح و ترقی کلیه امور زراعتی منظور نظر است - و کشت چغندر و ترتیب زرع کافی پنبه و با زرع توت ترقی تربیت کرم بیله و غرس درخت پنبه قلبلب - و ترتیب زراعت کتان و منع سوختن بوته کتیرا که هرگاه، به طوری که معمول است پیش بروند و، مانند تریاک قناعت به تیغ زدن نمایند عمماً قریب نوع این گیاه در ایران منقرض می شود و هم گوسفندان پشمینه را منع کشتن بره شیری کرده، پشم و محل ازدیاد آن را تدارک کرده؛ روغن کنجد و بذر کتان فراوان آماده داشته آن گاه، وقت آن است که -

۲۳- کلیه امور کارخانجات را - مخصوصاً، نساجی و قند و بلورسازی و هر چه از این قبیل است آزاد نمایند (۲۲۵) که، کل مردم داخله و خارجه به طور هم چشمی و رقابت بنای کارخانجات نمایند که هم دست فراوان بشود. به جهت خرید اشیاء محصول ملی و هم منسوجات و مصنوعات به ملاحظه کارخانجات و تجارت خانه های بالرقابه وافر و ارزان باشد - از جمله کارهایی که نباید به طریق انحصار باشد، یکی این گونه کارخانجات است - و، مخصوصاً، اغلب این کارخانجات فعلاً، باید در کناره دریا بنا بشود - نه در مراکز بعیده داخله مملکت - کارخانه و آلات بخاریه بافتندگی و توپ ریزی و غیره بدون ساختن راه و پیدا کردن زغال سنگ و تیار کردن فلزات و آماده داشتن مزروعات، آن هم آوردن به مراکز داخله جان بیهوده کنند است.

۲۴- این که مذکور می شود امتیاز کل معادن و تصفیه خانه راهها و غیره^۱ به بانک ملی است - معنی بانک ملی مزبور در (۲۲۶) اصل اساس جوهری این نیست که فراهم شده باشد از کل سرمایه تمام افراد حاضر نفوس آینده ایران زمین بلکه، مشتمل است بر افرادی قلیل بالنسبه به تمام نفوس حاضره - و ممکن است در اندک مدتی،

اسپاه آن را از هم دیگر بخرند و ببرند - و چیزی نگذرد که منحصر بشود به فرد واحد و آن فرد واحد هم از میان برود و بلاصاحب بماند - و به موجب قانون هم اگر، ایام امتیاز معین نباشد یا باشد. تمام معنی چنین بانکی این است که طرق ثروت و تجارت و ترقی مملکت را محدود و منحصر به افرادی یا فردی نموده‌اند. و از آن گذشته که سایر نفوس حاضره بی بهره می شوند و سرمایه نقدی و پایه قیمت زحمت و اجرت مزدوران وطنی منحصر می شود به مروت و انصاف اداره بانک؛ و طبقات نفوس آینده وطن را هم به کلی بی بهره خواهند گذاشت. (۲۲۷) و هرگاه چنین باشد - معنی جوهری اطلاق و استبداد سر از جیب بانک ملی بیرون می آورد که می خواهد ارواح موجوده آینده ملک و ملت را اسیر نماید و تسخیر کند.

۲۵ - از همه مضحک تر این است که، امتیاز کارخانجات هم دارد - و هرگاه، این امتیاز به معنی انحصار است - به کلی اشتباه است و ناصواب - و هرگاه، به معنی اجازه است که لازم نیست در نظام نامه بانک با دولت ذکر بشود - چه که، دست به کار مباح زدن هر وقت بخواهند، دولت اجازه می دهد.

۲۶ - تمام نواقص مادر این است که دلال و مشتری کالای تمدن و یاسای ترقی و شالوده و اساس پیش رفت ما یکی است^۱ - معمار و مهندس و بنای خانه ازل و ابد ملت برای شخص واحد خودش جان می کند - امنای دولت که خیر خواه، قیم و کفیل اعظم اینام ملک هستند هم، گویی از نفس افتاده‌اند. (۲۲۸) خیمه شب بازی و میدان اسب تازی همین است که مطایع و مجالس و مردم هیچ یک را آزادی نیست.

۲۷ - بیستتئای علمای عظام و چند نفری از اشراف ملت دیگران هر چه هستند و هر که هستند - یا از روی ندانستگی یا دانسته این طور آغاز نموده‌اند، خود از طرف دولت علیه یا وکلای ملت اسلامیة - در صورتی که دلال و بایع و مشتری یکی شد - کار تمام است - شرکای بانک ملی که از آسمان فرشته نیاید - و، از زمین اجنه نروید؛

۱. حاکم و مدعی و مدعی الیه یکی است. (منه)

ناچار، مرکب از امنای دولت و اعضای مجلس ملی و کسان این دو طایفه‌اند. دیگران هم هرچه باشند و هرکه باشند، در اصل مسئله فرق نمی‌کند، باز فروشنده و خریدار کالا یکی است. در این میان، حقوق طبیعی تمام ملت و حقوق سیاسی دولت پایمال می‌شود. ای کاش تمام نظام‌نامه و قانون اساسی منتشر بود که همه (۲۲۹) را معین می‌کردم.

۲۸ - پس، از روی خلوص، و موبه موی نصوص، عرض می‌کنم خلط مبحث و لطح مبعث نباید کرد. بانک ملی یا غیرملی تجارت‌خانه‌ای است جداگانه و، صاحب امتیاز و انحصار است و دارای اجازه مخصوص از طرف دولت علیه که، به اندازه [ای] که مثلاً ثلث آن را طلای خالص اگر بانک باشد پیوسته، در صندوق خانه خود موجود و مهیا داشته باشد، پول کاغذی چاپ کند و اشاعه نماید؛ به امضای مدیر و محاسبی که از طرف دولت برای نگرانی سرمایه‌معاملین عامه و نیز،^۱ مباشر معین است؛ چه که، پول کاغذی سکه دولت است و، هرگاه منحصر باشد به طلا و نقره و فلزات سکه نمودن، آن را هم اداره جداگانه از طرف دولت معین است و بار و اندازه آن را هم میزانی معین است. و، با تعیین بار (۲۳۰) و میزان عده مسکوک نقره و فلز درجه پست - خطری در آن ملحوظ نیست بلکه، تمام مخاطرات در اشاعه پول کاغذی است، از طرف شرکت افرادی چند و وکلای قدسی خطاب ملی و امنای دولتی باید طوری اسباب سد سوخت سرمایه ملت را تدارک فرمایند که خطرپذیر نباشد. بانک ضامن موجه می‌خواهد و سرمایه معلوم و ذخیره موجود دایمی؛ معنی بانک مجاز برای اشاعه پول کاغذی این است، مگر این که، ابداً، اوراق به منزله سکه رواج در میانه مردم منتشر نکنند، فقط تجارت‌خانه باشد آزاد مثل سایر دارالتجارهای عمومی که مردم در قبول بروات او و معامله با او آزاد باشند - و او هم، در معاملات خود آزاد باشد یا محدود به حدی هم باشد، چه که ما هنوز، در این که

۱. شرکا و غیره. (منه)

شایسته برای ایران تجارت آزادانه است، مثل انگلیس؛ یا غیر آزادانه (۲۳۱) است، مثل روس، سخن نگفته‌ایم.

۲۹- ولکن، امتیاز راه و انحصار پل و معدن و تنباکو و تریاک و جوهر و صید ماهی و غوص دریا برای مروارید و غیره مسئله [ای] است جداگانه و ترتیب علیحده دارد و، هر جماعت شرکایی می‌توانند عقد متعادلۀ جداگانه با دولت علیه از امور مزبور ببندند. و بانک ملی هم، مثل سایر تجارات و معاملات مباحه، پس از عقد مقاولۀ سیاسیۀ راجعه به پول کاغذی می‌تواند آزادانه مباشر شود - در عقد مقاولۀ امتیاز معدنی یا شوسۀ راهی - و آزاد است با دولت علیه، ترتیب مقاولۀ خارج از مقاولۀ ترتیب بانکی بدهد در هر یک از امور مزبوره؛ هم‌چنین، آزاد است از هر راهی که اطمینان پیدا نماید، به ترتیب معلومی پول قرض بدهد به دولت، به همان ترتیب آزادی که با دیگران معامله می‌کند و، آزاد است (۲۳۲) در قبول و رد قرض.^۱

۳۰- اخذ امتیاز یا حیازه انحصار هم در اصل جوهر، منحصر به مقاوله به لفظ و کتب نیست؛ بلکه، اول باید شرکت خواهان امتیاز و یا انحصار سرمایۀ خود را که جوهر پیش‌رفت کار است به امنای دولت و مجلس ملی بنماید، آن‌گاه، خود را شایستۀ اجازه بداند. تکیۀ این شرط مهم به همه گونه شرکت منحصره می‌خورد؛ از بانک گرفته تا سایر انحصارات. بلی در پاره [ای] اوقات، و پاره [ای] کارهای کم مشتری، پس از این که شرط مزبور ملحوظ شده باشد، دولت به جهت ترغیب و تشویق مردم به ارتکاب آن‌گونه امور بی‌مشتری اعانه به طور قرض به پاره [ای] شرکت‌ها کمک می‌نماید که آن کار کم مشتری بعیدالفایده هم، در مملکت معطل نمانده باشد.

۳۱- به همان ترتیب، خارج از امور سیاسیۀ بانک که آزاد است (۲۳۳) در قرض دادن به

۱. فلان شرکت وطنی که اوراق به منزله سکه راجعه او مانند اوراق اسکناس بانک رایج است؛ نمی‌دانم ضامن او کیست به دولت چه می‌دهد چه مقاوله نامه دارد که همه کار بانک را می‌کند و مقصر به قیود مقاوله نامه بانک نیست. عجبا دولت و ملت هرچه خواهند. (منه)

دولت و یا گرفتن امتیاز و اخذ انحصار سایر امور. البته، بانک ملی را آزادی تام است به جهت عقد مقاوله جداگانه با امنای دولت در باب اخذ واردات و صادرات، مالیات و، مخارج دولت علیه، و همین آزادی برای سایر شرکتها و افراد مردم هم هست و، هم چنین دولت را هم در این باب به رضای مجلس آزادی تام است و مجبور نیست به شرکت معینی ترتیب این مقاوله را بدهد.

۳۲ - مثلاً، خواه بانک ملی، خواه شرکت دیگر، عقد مقاوله معدن مخصوصی یا، کار بخصوصی که از امور راجعه به دولت باشد، اقدام نماید. نخستین، پس از انجام و ملاحظه سرمایه و قوای از عهده برآمدن او - باید حد و بیکره آن معین و روشن باشد؛ اگر از معادن است، نخستین، باید ملاحظه شود که مصارف و میزان خرج صورت بازار کردن (۲۳۴) آن معدن چیست و به چه اندازه است. آن گاه که، میزان به دست آمد، عشر و یا کمتر یا بیشتر که حق دولت است معین می شود، چه که، معدن یا بارزه است یا غیر بارزه و، هر یک را مصارفی جداگانه است. آن که بارزه است، چاق و لاغر یا پرمایه و کم مایه دارد و، هر یک را نیز، میزان مخارج قابل بازار نمودن جداگانه است - پاره [ای] معادن هست که از نود یا نود و پنج مصارف یک صد بیش عایدی ندارد و، چنین معدنی چگونه می تواند صد ده به دولت بدهد. یا معدنی که از سی چهل خرج صد دخل می برد. به چه ملاحظه صد ده به دولت بدهد؟ و حق دولت پایمال شود؟ و چشم شرکت های دیگر به تماشا سفید باشد؟ و حق عقد مقاوله بالرقابه نداشته باشد؟ یقین این میزان را دفتر خرج و دخل شرکت خواهد کرد.

۳۳ - مقصود من از حد و بیکره این است که، ناحیه و اراضی (۲۳۵) و اسم و مکان یا شهر و بلدان منحصر و معین باشد و اگر، معدن دریایی و کار غوص دریا و صید بحرات نیز، حد و زرع و اندازه آن موضوعاً روشن باشد که از حد و سامان خود تجاوز نکند

و، البته هرگاه، عقد مقاوله به طریق اجاره و تخمین و بیع صبره نباشد^۱ و از روی میزان مدخول پس از خرج باشد. البته باید وکیل و محاسب دولتی با آن شرکت باشد، و در کار معدن علم وافی و بصیرت کافی داشته باشد؛ نه این که، اسماً «معدن الملک» باشد.

۳۴- این فقره نیز، باید در ضمن العقد مقاوله بانک یا هرگونه شرکت مباحه دارای اجازه ملحوظ شود که هرگاه، دولت و دارالشورای ملی صلاح مملکت را در تجارت (۲۳۶) آزادانه ندید، به ملاحظه رواج امتعه ایران در خارجه بانک یا شرکت های دیگر مجاز و مختار نباشند. در تدارک قالی به رنگ جوهر یا تریاک مخلوط به گنجیده و از این قبیل غل و غش در کلیه بضایع و صنایع به کار برند.

۳۵- مثلاً، جزیره خارک و جزیره خارگو که در خلیج، در مقابل بندر ریگ، واقع است و محاذی سلسله کوه به تنگ است، چندین هزار سال است که، سیلاب قرون گذشته رمل و صحاری آن کوه^۲ را که دارای بیضه و تخم صدف مروارید است و، خود آن رمل قابل خوابگاه ایام پرورش آن بیوض است، شکسته و شسته، درهم آمیخته به دریا برده و به ملاحظه میلان و قوت طبیعی مجری المیاء، تماماً، در حوالی آن دو جزیره متراکم - و صدف های پراکنده در ایام حرکت و مدت جولان طبیعی خود کرورها در کروش هستند؛ تا این که (۲۳۷) عاقبت بالعاب طبیعی مترشح از جلد خود به ضحور تحت البحر حوالی آن جزیره بچسبند و متحجر شوند. پس امروزه، هرگاه، بانک یا شرکت دیگر بخواهند دارای امتیاز این معدن یا منبع زرخیز متراکم آن ثروت کهن ذخیره بشود، با آن کسی که در محاذی بندر هندجان دارای امتیاز و انحصارنامه است یکی باشد؟ و دارالشورای ملی که برای نجات دولت از مهالک

۱. بیع صبره این است که مثلاً، خرمنی از غله یا جنس دیگر را بدون وزن وکیل بفروشند و به قول اصح در اسلام، این گونه مباحه مشروع نیست. (منه)

۲. این کوه که معروف است به کوه بنگ با بسی انحطاط و اختفا و ارتفاع متصل می شود به کوه زاگرس که در موامنه بندلو است. (منه)

قرض و بی ترتیبی برپا شده هم باید صحه بگذارد؟ به ملاحظه این که اغلب اعضای آن که فروشنده این انحصار هستند خود نیز، شریک و خریدارند...!! حاشا!! البته امضا بخواهند فرمود بلکه، بیع صبره حرام است.

۳۶- جزیره هورمزد، در محاذی بندرعباسی، که سراسر یک پارچه معادن مختلفه است و تمام شدنی نیست و، سال هاست جهازجهاز بدون مخارج اندک فوق العاده بارشده و (۲۳۸) به فرنگ می رود و، با سکه طلا در بازار تجارت فرنگستان معاوضه می شود و، کروها در کیسه فرد واحد رفته. آیا امروز، که دولت و ملت از خواب تاج بخش بیدار شده اند هم، باید مقاوله امتیاز آن با هر شرکتی بلاانتشار مثل و مساوی شرکت معادنی باشد که در کوهستان یزد و کرمان و نیریز فارس جان می کند و، خودکشی می نماید تا این که، ده یک و ده دو دخل ببرد. معاذالله! البته، اعضای مقدس دارالشورای ملی هرگز، تضييع حق دولت را نمی خواهند که در واقع، این گونه ممر مدخول خدا داده را مجهول بگذارند و، برای تعادل مخارج دولت از ممر معاش عامه ملت به طریق مردم آزادی راه مدخول باز نمایند و بر بودجه مالیاتی بیفزایند.

۳۷- آن قدر ممر مدخول طبیعی خدا داده در ذیل این نبذه، (۲۳۹) افتاده و حاضر دارم که ملت بیچاره را ابداً، حاجت نیست چهارشاهی پول نداشته خود را بدهد و، تفاخر قرض به دولت کند. افسوس که قلم آزاد نیست و، در عدم آزادی ناچارم به کتمان؛ و این گونه، امثال هم که گاهی بر صفحه ریخته می شود، میانه و خارج از موضوع است و، ثمره آن همین است که از گوشه و کنار از جانب ثروت ربانندگان سوتی بلند شود که «یاروراباش! چاره نمایید متهم شود بلکه، از این بیشتر زبان درازی نکند».

۳۸- حفر قنوات به حدی که مایه اضرار به دیگران نباشد مباح است. نهر و مشرب از رودخانه بهاره و دایم الجریان هرگاه، مضربه جداول و انهار متقدمین نباشد مباح است؛ هم چنین، تعمیر و توسعه آنها به شرط مذکور مباح است. احداث نهر و مشرب از رودخانه که (۲۴۰) قلیل الماء است، باید به میزان و مقسیم تسهیم شود، مباح

نیست. خاصه، به جهت کسی که تازه از راه رسیده و می‌خواهد اراضی موتی را احیا کند در زیر آن رودخانه. در این جا، باید به میزان شرع مقدس قانونی وضع شود.^۱

۳۹- جنگل‌ها و بیشه‌ها که معدن ذغال و هیزم و چوب و الواح ابنیه مایحتاج ملت است و، هم اغلب اثمار و برگ‌های آن جزو مال التجاره است. مثل بادام تلخ و پوست سیاه ثمر بلوط و غیره؛ و هم، مدار کسب بخار و غیره است و هم، به ملاحظه حفظ الصحة عمومی اهالی حوالی آنها از حیث جذب و دفع دو گاز اکسیژن و هیدروژن، که وجود آن اشجار دخالت تامه در حفظ صحت عموم بشر و جنس حیوان دارد، باید کلاً و طراً، در تحت نگرانی محافظین و مستحفظین دولت علیه باشد؛ که هر کس نتواند با غایت بی‌ملاحظگی و عدم (۲۴۱) رعایت ترتیب برای چهار بار زغال فرسنگ فرسنگ جنگل، معدن مدد معاش عموم ملت را آتش بزند. یا بدون ملاحظه، درخت پیر و جوان و رسیده و نارسیده چندین درخت بارور در حال ترقی را، برای دسته بیل و کلنگ و میانه غلیان قطع نماید و از پا درآورد. که چنانچه، جنگل و بیشه قریب به شهرها و دهکده‌ها به کلی، از میان رفته، بازهم بی‌مبالاتی نموده بقیه هم تمام شود. آن‌گاه، از سایر عیوب دیگر گذشته، زغال و هیزم را از کراچی و سایر معالک خارجه به ایران، مرسله نمایند. جنگل مستحفظ و مستعمر لازم دارد که درخت خشکیده زغال شود، چوب و ترکه رسیده به اندازه که درخت سبز و خرم از پا بیفتد بریده شود، و غیره. و هر جای آن زمین خالی باشد از همان جنس درخت به جایش غرس شود، و هیزم از شاخه خشک و شاخه (۲۴۲) مانع از رشد درخت که لازم است پیراسته شود، انتخاب نمایند، و نیزارها را به کلی، از پا نیندازند؛ چه که، طرف احتیاج مردم است. ولکن، این گونه معادن را دولت یا ملت

۱. مثلاً که، یکی کرسی ابالی ممالک چین آنچه فنرات در جزو مجرای نهر اعظم است تماماً، خالصه دولت است واحدی را حق مالکیت نبوده فقط به واسطه غلظت دولت ستارقاین در میانه خود تقسیم کرده‌اند و بعد، به هم دیگر خرید و فروش کرده‌اند. (منه)

حق انحصار ندارند و مباح است با شرایط محافظه آنها که باید از طرف دولت معین شود و، هرچه و هرکدام در املاک مردم باشد احکامی جداگانه دارد. لکن، در غالب جاها و موضوعات مختلفه، مالک را حق تصرف تام و انعدام مالاکلام جنگل و بیشه واقع در ملک خود نیست. چه که، شاید مدار سوخت عموم اهالی آن حوالی منحصر باشد به همان جنگل واحد که در ملک فردی واحد واقع است؛ و هرگاه، مالک به ملاحظه زیادتی صرفه از اراضی آن معدومش کند، اهالی آن نقطه، در صورت عدم خط راه آهن، مجبور شوند از بیت منزل راه تحصیل سوخت (۲۴۳) نمایند. برای فایده فردی جمع کثیر و جم غفیری دچار عسر [و] حرج بشوند. یا این که قوای برق تعمیم بشود که در ملک ما مفهوم ندارد.

۴۰- در باره [ای] از ممالک فرنگ تبعیت حاصل می شود از شماره [ای] معلوم و مشخص از سنین توقف یا مسقط الرأس هر مهاجری که در آن مملکت باشد اعم از این که تبعه هم نباشد در تحت قانون آن مملکت باشد؛ مثل ایرانی در فرنگ یا نباشد مثل ایرانی در عثمانی موضوع سخن در تبعیت است. مثل این که سه سال، در ممالک امریکه توقف کردن دارای تذکره تبعیت شدن است.

پس طول این سخن برای این است که در تمام امتیاز و انحصار نامه هایی که بالمره سزاوار نیست به غیر تبعه ایران داد، باید موضحاً قید شود که دارنده این ورقه شرکتیه تا وقتی به مشروعیت تامه، به علاوه قید نفروختن به خارجه شریک (۲۴۴) و سهم شرکت است که به استعفا یا کثرت توقف در تبعیت دولت خارجه یا تحت المحافظه او نباشد؛ و هرگاه، او یا ذریات آینده او با حدی از مناسبات مزبوره یا امتیاز مسقط الرأسی در تحت محافظت یا تبعیت دولت خارجه درآمد، به کلی شراکت او باطل و سهم او اضافه بر سهام سایرین از شرکای تبعه خالص ایران خواهد بود و در کتابچه مقاله نامه، فیما بین دولت و ملت نیز، باید مشبعاً رعایت این فصل بشود که به هیچ حيله و اتفاق و مناسبتی ناخن خارجه به چنین شرکت مختصه ملی بند نشود.

انتخاب وکلای ملی و حق رای عامه

۱- در نیده‌های گذشته، از مشروعیت رأی دادن هریک از افراد ملت اشاره رفته؛ اکنون، باید گفت که (۲۴۵) ملی آن فردی است که سود و زیان مملکت و فایده و ضرر به جهت جامعه هیئت ملی راجع است به اساس معاد و معاش او. هر جنس خارج از هیئت ملی که در مملکت توطن دارد یا از جای دیگر مهاجرت کرده و اکنون، تبعه دولت علیه ایران است و، به مشروعیت تبعیت می‌تواند آب و زمین ملک بخرد - او را وطنی گویند - و فرق میانه ملی و وطنی عموم و خصوصی مطلق است در صورت عدم اتحاد مذهب.

۲- هیئت جامعه ملی وطنی فرداً فرد، دارای حق رأی در انتخاب وکیل ملی هستند به اکثریت آرای عامه و جرح و تعدیل در نامزد کردن ارباب حل و عقد آنها ولا! پشه چو پرشد بکشد پیل را - هر فردی پول کلفت زور هنگفتی از ارباب حل و عقد نیست. هر چاپلوس خوشآمدگویی که، به اصرار و شیادی، خود را در حوزه مردم انداخته باشد در این شمار نیست. هر فضول هرزه (۲۴۶) درآیی که به پررویی و حرف چماق‌گویی و مشت‌کوبی، خود را بر جمعی مقدم داشته باشد مقصود نیست. هر یادگار از خانواده پوسیده مراد نیست. هر اهل ظاهری مرام نی! بلکه ارباب حل و عقد کسانی هستند که به ریاضت اخلاق دارای ذره [ای] خود غرضی و خودمرضی نباشند و، در مقام محاکمه در آرا و انتخاب، میانه فرزند عزیز خویش و کشته پدر مغرضانه فرق نگذارند. ارباب حل و عقد کسانی هستند که به علاوه قدس وجود و سعادت هست و بود بصیرت تامه و علم به ما یحتاج عامه داشته باشند و، بدانند برای امراض مختلفه درهم برهم امروزه ملت چگونه وکیل و کفیل ذوفنونی انتخاب می‌شود که ستر عورت ملت و ذریات آنها را به بهای لحظه خودپسندی نفروشد! والا ممکن است یکی به رو، یکی به پول، یکی به زور و نفوذ سالیان گذشته، یکی به آقازاده محل بودن، (۲۴۷) یکی به کثرت بستگان، یکی به

امروز روز غیرت است؛ هرکس به عنوانی خارج از شایستگی شخصی جماعت کثیری حاضر نماید درباره او رأی بدهند. این است که می‌گویم، با ملاحظه تامه از مشروعیت اکثریت آرای عامه، اکثریت آرای مفاسد [ای] که از میانه آن، آرای عامه فراهم شده و اغلب و اکثر ارباب حل و عقد بوده‌اند شرط است!!^۱ دریغ که آزادی برای حق‌گویی نیست؛ افسوس که، علوم و فنون را هنوز، اجازه از طرف اداره معارف نیست. هیئات که، ارباب حل و عقد رأی و فهم خود را آفتابی نمی‌کند!!!... قانوناً مجلس نظاری لازم است و نامزد کردن دانشمندان وطنی و مساوی دو عده، لزوم نمایندگی و مبعوثیت.

۳- در هر مملکتی از ممالک متعدده، فرمان فرمان‌نشین از نیلات چند نفری با اکثریت آرای عام، از بلوکات و قصبه جات و شهر مرکزی، هر یک به فراخور نفوس انتخاب می‌شود. اینها از میانه (۲۴۸) خود یا از خارج از حوزه خود طیب ذوفنونی برای امراض خود و ازدیاد عظمت دولت انتخاب می‌کنند و، هر گروه ممتاز مخصوصی که هنوز، جهت اختصاصی به خود می‌دهند، مثل شاهزادگان عظام، که تقریباً هفتاد و پنج سال است سلطنت مستقله ایران رسماً بین الملل در آن خاندان جلیل است، در هر شهر و مملکتی که آحاد و افراد آنها به کثرت عده و مشاغل و جهات اهمیت ملی ممتاز باشند نیز، برای خود از طرف خود وکیل ملی به جهت مجلس مرکزی انتخاب و گسیل می‌نمایند. لکن، در هر جا که مشتی محقر باشند و، در مشاغل و وسایل، اهمیت ملی مستهلک باشند؛ حق انتخاب وکیلی جداگانه ندارند. بلکه، با سایر هم‌وطنان خویش هم آواز می‌شوند. بالجمله وکیل ملی به خواهش و مناسب مقاصد

۱. این مراتب ایامی تحریر یافته که نظام نامه انتخابات حنفی بود ابدأ، بنشیند نرسیده بود که فی الحقیقه عامیانه بود. اگر چه این طرز نگارش شده هم بس عامیانه و خارج از علم است لکن چون وضع چنین انتخابات و طور غیر مناسب به ایران بس وضع بود محض اینکه شاید بتوان خلاصه دانشمندان این قرن ایران را جمع کرده اختراعاً و اقتراحاً اینگونه تحریر یافت و در مجلات دیگر به غایت ممکن عصر حالیه فرنگ عملاً نگارش یافته. (منه)

چهار نفر یا، یک نفر انتخاب نمی‌شود که انگشتر گردان او باشد و، در جرح و تعدیل مملکت آزاد نباشد. (۲۴۹)

۴- وکیل ملی^۱ به حسن ادراک و بصیرت کامله ارباب حل و عقد از میانه افراد وطنیان انتخاب می‌شود و به علاوه این‌که، به تمام اخلاق حسنه آراسته و از اختلاق صفات پیراسته است. باید روزنامه اعمال و کتابچه سوانح زندگانی او چنان بین العموم ارباب حل و عقد روشن و نورانی و پراز فداکاری و خیر عموم خواهی باشد و از هرگونه کدورت و سیاهی خالی و صافی باشد که بالمره شایبه اکراه در آن نباشد. چه که، امین و محافظ و حامی ناموس دین و دولت و روح مملکت و عصمت و عورت هیئت جامعه مسلمین و بیضه اسلام باشد.

۵- روزنامه معاملات او با مردم نباید طوری باشد که به عنوان دولاب و غش در امتعه و املاک رهنی و بی‌عشرطی و تنزیل و ضبط و تفریط اوقاف و، رشوه و بازارگرمی و مستعمری و مواجب مردم بی دست و پا محل برای خود قرارداد، تحصیل ثروت و مکنت (۲۵۰) کرده باشد. بلکه، به طریق حلال کسب معیشت و جمع تمول نموده باشد و، خیرات او به عموم رسیده و اگر، دارای مکنت مالی نبوده به امکان حالی خیرش به مردم رسیده باشد؛ به حد و اندازه [ای] که اگر دارای مال می‌بوده یا بعدها، بشود همان حسن ظن عامه درباره او متأخم به علم باشد.

۶- باید مسلمان پاک ظاهرالصلاح خالص‌العقیده باشد که، ملت اسلام را اهل و عیال خود بداند و به قوت روح‌الایمان خویش غیور به اهل خود باشد، نه این‌که، تنها مکه فراری و کربلای به ناچاری خود را دلیل بر اسلامیت خویش بیاورد. یا این‌که، فقط به رفتن فرنگ و سوغات آوردن زبان فرنگی و معاشرت و نوکری فرنگی و دلال

۱. حقا که ارباب حل و عقد دانشمند ایران در تعرفه شایستگان صالح به جهت نمایندگی به مردم، مضایقه فرمودند و خود نیز، برای اسباب شدن حاضر نشوند و عوام نیز، ندانستند چه کنند و، ناچار، کار به کام مشاور لانا نها شد. (منه)

..... جلد اول / ۱۲۱

مظلّمه معاملات فرنگی بودن و، ناموس ملت اسلام را به فرنگی فروختن،
عمر گذرانیده باشد و، به این حرمت نامشروع، خویشتن را شایسته وکالت ملی
بداند. (۲۵۱)

۷ - با این که، جرم و سیاست حکام ایام گذشته بی قانون، مناط اعتماد و میزان اعتبار
نمی شود؛ معهذ، دفتر روزنامه ایام گذشته کسی که شایسته وکالت ملی است باید، از
جرم و سیاست حکام نظر به اتهام او از سرقت و تقلب و غل و غش معاملات و
ورشکست بودن دلیل و نفاق بین الناس و فساد بین الطوائف بری و پاک باشد و،
متصف به اعمال سوء از قبیل فحشا و منکر نباشد که به ملاحظه کافره فرنگی ناموس
ملت اسلام از کف بدهد و لکن عداوت حکام گذشته با هر کس نظر به امور سیاسیه و
اتهام آن کس به ضدیت به اساس استبداد و زنگ اخبار زدن، برای بیدار شدن به
خواب رفتگان ملت، از مدایح جوهریه و اولین صفات پسندیده خیر اسلام خواهانه
او محسوب است. (۲۵۲)

۸ - سواد فارسی و عربی و فقه و مباحث الفاظ و مبادی علم جغرافی و هندسه و نقشه
کشی و تجارت و زراعت و بودجه بندی و اطلاع کافی به حال مشرب و نفوس و
تاب و توان و طنبیان و بصیرت و علم وافی از اوضاع حاضره دول مقتدره و ممالک
موجود متمدنه روی زمین و ترتیب مراودات و معاودات آنها با هم دیگر و جهات
مناسبات تجارتی و سیاسی آنها به ایران، و از عهده نطق پردازی و خطابه سازی
آمدن و سایر عملیات سیاست مدن و سیاست اقتصاد و حقوق بین الملل دانستن و
غیره!!! همگی باید در شخص فراهم باشد تا این که، شایسته نمایندگی یک مملکت،
مثل خراسان، باشد و بایسته عضویت دارالشورای کبری ملی.

۱. اول کسی که لایحه نوشت و عنوان آن را آخرین زنگ اخبار در انقراض سلطنت فاجار نمود، در سال ۱۳۲۱
هجری، در حکومت ملک منصور، به عنوان شماع السلطنه، در شیراز، همانا، مؤلفه این کتابچه بوده که
عین الدعوه، در نهران و شماع السلطنه، در شیراز، او را سخت تعقیب نمودند. (منه)

۹- پس فقیه سیاسی مدان و سیاسی دان، نوامیس شرعی (۲۵۳) مفهم و، تاجر زراعت شناس و، بودجه بند ناخبره به حال مملکت و، خیره بی نطق و ناطق عربی ناخوانده و عرب مشرب شناس و تاب و تحمل مردم نشناخته!! هر یک کامل اند از جهتی، و ناقص اند از جهاتی؛ و هیچ یک، از عهده وکالت ملی در دارالشورای کبری نخواهند آمد. چه که، ترجمه وکیل ملی سلطنت ساز ملت پرداز است و البته، باید چنین شخصی ذوجوانب باشد و هرگاه، یک نفر که مجموعه صفات لازمه باشد موجود نبینند، ناچار دونفر باشند. و آلا، سر به بیست سی نفر می کشد و از میان یک نفر بگیرند.

۱۰- این وکیل ملی نمی رود برای خواستن فلان حاکم یا نخواستن بهمان وزیر یا حفظ نوامیس شریفه به تنهایی، بلکه می رود برای عقد معاهدات دولت با دول خارجه از حیث امور سیاسی و گمرک خانه و مال التجاره و امتیاز اشیایی که به خارجه داده (۲۵۴) می شود و، بودجه بندی داخله و امور معادن و تصفیه راه ها و مالیات از اراضی و میاه و یا زراعات و محصولات و انضباط احکام شرعی و استحکام امور ملیه و قبول و رفض بندها و فصول قانون اساسی. نظر بر رواج و عدم رواج در مشارب مختلفه و طینیان او، و موکلین او، و پس از آن که، دارای این فنون هم باشد، باید در وطن خویش نافذالکلمه و مسموع القول باشد؛ و البته، همین که به صفات اخلاقیه حسنه ما تقدم آراسته باشد، این صفت اخیره را نیز، دارا خواهد بود؛ بنابراین، صفحه قرطاس را طاقت قیاس نیست. «إني لأكثم من علمي جواهره. لیلای یزی الناس ذوجهل قفتنا».

۱۱- همین که، امکان ندارد کافه اهالی یک مملکت را با فرد واحد دانشمندی غرض شخصی باشد؛ همین که، نوع مردم دانشمند به نور بزرگواری دانش، مانند آفتاب جهان تاب از فلک عامه (۲۵۵) ملت تابان و نمایان هستند؛ همین که، انتخاب ملی را مغالطه در موضوع نمایند و نوعی بگیرند و موکول به اکثریت آرای جنس ملت

ص ۱۲۴

جلد اول / ۱۲۳

بدانند، کار تمام است و آغازی به انجام. وگرنه، آرای صنف محدود هر حزب و طایفه [ای] بسی شایبه پذیر است و به هرگونه قدس وجود و شرافت هست و بود هم، ظاهراً و باطناً آراسته باشند!!! جنس ملت حر و آزاد مالیات بده، تحمیل کش به زحمت خویش آبادنمای مملکت را حق اظهار تردید است.

۱۲- قبول وکالت ملی تنها برای بروز شرافت شخصی است در خدمت به دین و دنیای مسلمین، نه جمع مال و کسب آمال. «رجال لا تلهيهم بئاراً ولا بيع عن ذكر الله». ذالك مثلهم في التوراة و مثلهم في الابخيل كزرع اخرج شكاه فاستغلوا فاستوى على سرقة ليعجب الزراع و ليغيظ بهم الكفار... الخ». (۲۵۶)